

سپاروون

شماره ۲۰۲، خرداد ۱۳۶۹
مجلس و هیئت ایزدگاران - طالقانی و دیگران ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳
دختر شایسته سال انتخاب شد

فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده
و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید.

مراجعه کنید و انتخاب کنید

آدرس: بازار زیرزمینی هتل پلازا

مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و ۱۹۶۰
مورد عهده تانرا به فروش میرسد. همچنین مسیح و مسیح
پوسته امر و غیره، ظاهر می رود. مسیح و مسیح

قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان، اقسام کتاب و کتابچه، انواع
قلم های خودکار در رنگ دوده و تمام جنس دیگر موجود
مقدور تا نرخ را به قیمت های مناسب در رضایت
بخش عرضه می دارد.
برقیون ۲۶۷۷۶

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

کفروشی سنبل

کفش تازه و کفش مخصوص اسر و مسیح
نیم عودش و مسیح شمشاد گل پرشک
موتور و پورت مسیح و پورت مسیح
کفش مسیح و عهده میدان شهر نو کوه کفروشی

قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و مسیح و مسیح
پوسته و مسیح اسناد را پوشر
پاشیگر می نماید
آدرس: چوک بریس میدان چوک جاده میوند

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل لمت

انواع تایر و پرزهاست هر گونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمندان
قرار می دهد.
آدرس: چوک شاهر جلال آباد

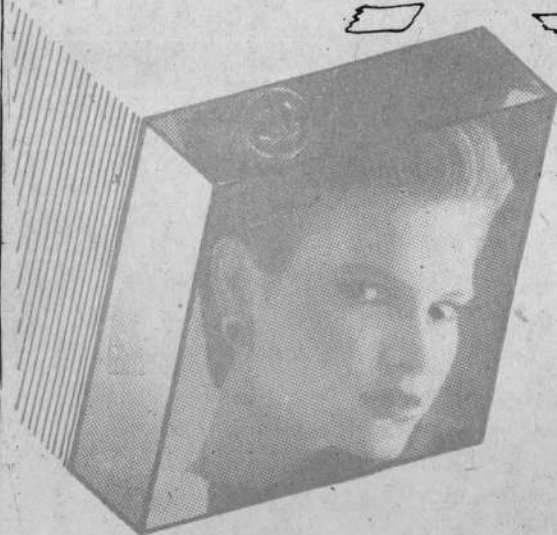
فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامان و لفظ مود صورت خانواده با
لین و لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه
زنانه و طفلانه و هرگونه لفظ و وسایل کلاسیک از مشهورترین
کمپنی ابرجاست تازه لفظ نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی
عرض میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال
روضة مبارک

سنگاره پویک



همه دنیا میبوید نیاز خانواده ها
از لظیف و با کیفیت
عطرهای تازه رسیده

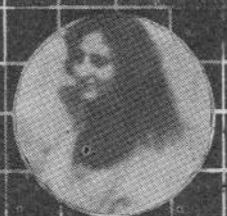
آدرس: زرغون سیدان تهران

کورس هنری مشقی

در معانی خط، رسم و نقاشی، آبیاری و تیار و لفظ و فنون کلاسیک و سنتی
شماره اول در تمبر آرمونی طبعه کلاسیک و لفظ و جاز به هر نوبه شایسته
آدرس: کاتر ۴ چهارمین بیدار در بیدار



صفحه (۲۱)



خ ۱۸



صفحه ۱۲



خ ۲۴



صفحه (۵۰)

تولونه په زړه پوری

عرقان و تصوف

بنا پیری لند داستان



بجا وید راجی و نیر راجی



آر فولد
صفحه (۳۴)



صلیب احمر
صفحه (۸)



صفحه (۵۴)

سپاووت

نماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

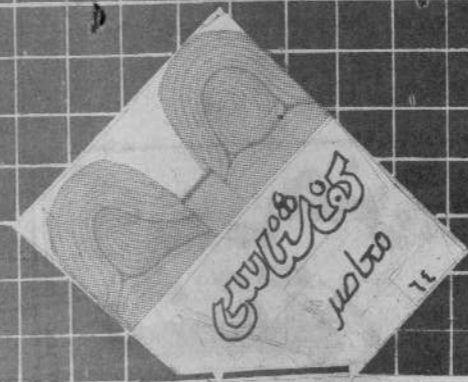
مدیرمسئول: د وکتور ظاهري
تېلېفون: ۶۱۲۰۱
مخبران: آصف سمون
تېلېفون: ۶۲۷۰۲
سويچبورډ: ۶۱۸۷۸
ارتباطي: ۴۱، ۴۸، ۴۴

خطاطي: کبير اميرخېلي ناعمي
ارت وگرافيك: حميد حليمي و حميد سمون
تايپ: احمد شاه نصوري و زلمي پوپل
مختم: محمد گل

ادرس: مکتوبون سم بلان (۱۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتي
حساب بانکي (۴۰۱۲۳) سر (۸)
د افغانستان بانک

زیر نبره هیات تحریر:
باري نعيمی
محمود حيمی
عبدالله نسادان
رهنورد رریاب

اداره مجله در تصحيح و تدقيق مطالب دست آزاد دارد، معامين وارده در صورت نشر يا عدم نشر مسترد نميگردد نظريات ارايه شده صرف نظر نويستنده ميباشند.



کتابخانه
مخبر

دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بی‌ارک فارغ صفا ۱۲ لیسه
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر
است • لیسان انگلیسی را به‌شتر بلبلد
میشود • چندماه است استیوردن •
شرکت آریانا است •
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که
انسان آنرا در خود زمن می بیند
و روی آن زنده کن می کند • من بها ر
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی
میخوانم • از تو دارم آرامش
در وطن تا • من نبود •

من پرسم اگر استیوردن نمیشدید ؟
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم
دا شتم استیوردن شوم و بس •
- پس خیلی مصمم هستید •
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است .

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل و کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟

یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده و دختر شایسته سال قد سیم بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد .

اداره مجله سپا وون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشترن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را در بین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیرهای گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها و مخالفت های بیش و کم . سوالهای زیادی هم در مطبوعات و هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟

میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد .

با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گو یا در کابل ملکه زیبایی

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تأیید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشتند . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش را در جنگ از دست داده یا نان آورد خانواده است و تحصیل خویش را در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است و چگونه درین انتخابات کاندید میشود و در معیارها چه ارزشهایی برای این کت گوری دختران وجود دارد و همینسان با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیارهای جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .

درکابل

بهر

بهر



(پراپلیس) در پشاور که فعلاً توسط
 هلال احمر پاکستان فعالیت های
 آن به سر می برد. می شود.
 - ده کلینیک کمک های اولیه در تمام
 نواحی شهر کابل و که این خدمات
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت
 میگیرد.
 - دوازده شعبه کمک های اولیه
 در پاکستان و در امتداد مرز جد جنوب -
 شرقی پاکستان فعالیت می نمایند.
 کمک اولیه به مجروحین
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چینی
 گفته توانست وظیفه مداخلة در رگوری
 های شلحانه را به دست آورد.
 - کشورهای که در مراکز جهان
 لطفاً ورق برگردانید

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ
 و یا خانواده انجام میدهد.
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"
 به خاطر قربانیان مناوزه کدام اقدامات
 را رهنمایت گرفته است؟
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان
 مناوزه تاکنون اقدامات ذیل را رهنمایت
 سبت گرفته است.
 - نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن
 در هرات و مزار شریف.
 - نماینده کی در پشاور و یک شعبه
 آن در کویت.
 - سه شفاخانه جراحی برای مجروحین
 جنگ در کابل - پشاور و کویت.
 - دو مرکز ارتوپدی برای تولید و نصب
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.
 - دو مرکز تداوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -
 نیست که در سراسر جهان همینگونه
 حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک
 و دستکاری انسانها می شناید.
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد
 این موه سه وسما برخوردار است.
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -
 ترین و ظایفی را که تم دو کشور و سایر
 گروه های کاری این موه سه به افغان
 های مستمند و درد مند انجام میدهد
 و به دانم که در افغانستان چه وقت
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسرا
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید
 معلومات کافی در اختیار ما
 بگذارد. وی توضیح داد که
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال
 حال گذشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ
 کدام مساحت عمده را احتوا میکند؟
 این کمیته در چهار مساحت عمده
 فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های
 طبیسی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو-
 پدی و ملاقات با مجروحین جنگه
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قربا -
 نیان تمام جا نبین مناوزه بدون التماس

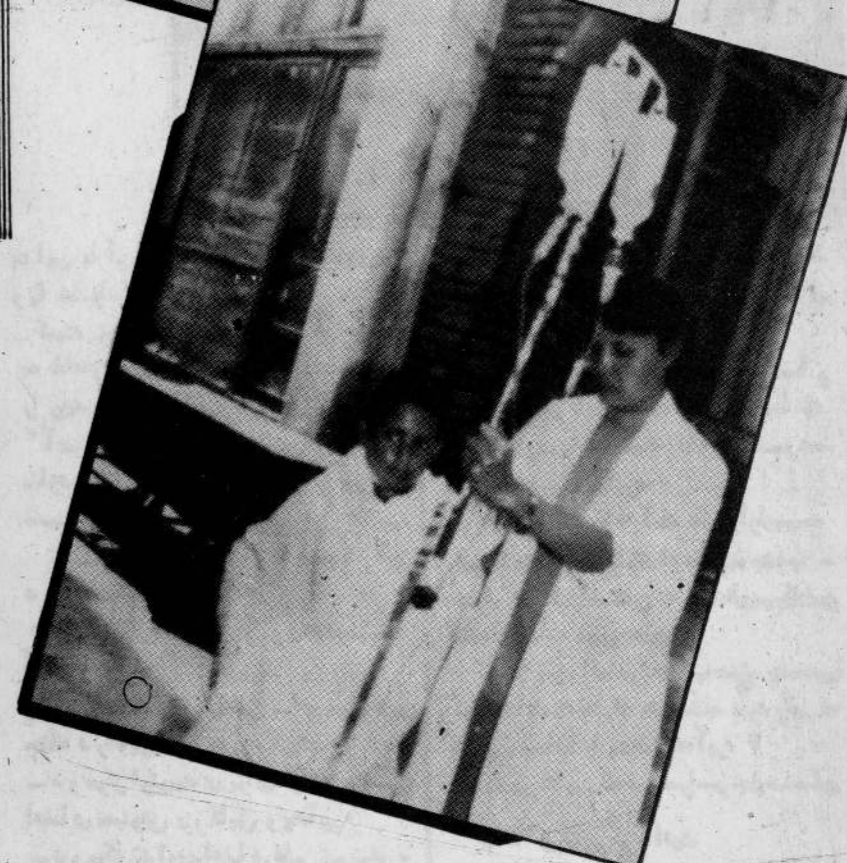


نوشته کامله "حبیب"

قربانیان جنگ بدون استثنا از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند
این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
سرخ داده اند . قرار داد ها مصرا -
خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
درگیری های مسلحانه انسانی باشد .
۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا
کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
داده اند که از جنگ زده گان حمایت
و به آن ها کمک نمایند .
هیچنان دولت های شامل این قرار -
داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا -
قتت بنماید . از سلامت جسمی و روحی
مردم و شرف و حیثیت آن ها محقوق خا -
نواده گان ، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
آن ها حمایت نمایند .
شکجه • رفتار غیر انسانی با اعدا م



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد
در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است .
زیرا کمبود ادویه محسوس نیست . و
دو کتوران هم همیشه به مرضی مهر سرد
ماند خست چشم دید خود را از اتاق -
عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی
های قرار دارند که همین اکنون آورده
شده اند .
نرس مؤظف این اتاق " اوکی هایدن "
نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله .
از صلیب سرخ فنلند آمده است . از
مدت ۶ ماه به اینطرف در افغانستان
است (۱۰) سال سابقه کار دارد ، به
وظیفه اش سخت علاقتند است خوش
صحبت و خوش برخورد است .
وی در مورد مرضیانش میگوید :

دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم . آخر
سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
است . من کابل را دوست دارم . مردم
آثرا دوست دارم و هوای کابل را که
مثل هوای کشور خودم است دوست
دارم . من برای دو ماه به کشور خود
موروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی
جبهت رفع ضرورت است .
از او می پرسیم : چه فکر میکنید ؟ -
وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
زخمی ها همین گونه سرسام آور و
مشتناک خواهد بود ؟ با باورمندی
میگوید :
" امکان دارد تعداد زخمی ها
کتر ازین باشد " .
محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات -
وجودش را پر کرده است . من اینرا از

نوع برخورد او با مرضی در می یابیم .
تبراخته گی رانی شناسد فقط میگوید
مرضی را نجات بدهد . مهربانی و -
همدردی بزرگترین شوق و هیجان
زندگی اوست .
اتاق عاجل را ترک میگویم . در -
دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید
در حدود ۳۷ ساله باشد .
نامش " سو جهیری " است .
ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال
سابقه کار دارد . ۲۰ سال در کنار
زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه
در آن کشور . وی از نوزاد زاده است
سال گذشته در پشاور بوده است
از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش
میبرسم . میگوید (" کار طبایست
یک از مایش است از مایش مهم و پر -
مسئولیت . من قبلا هم در پشاور بسا
افغانها کار کرده ام .

نظر او را در مورد این مسأله می
پرسیم که زخمی های جنگ در افغا -
نستان کی ها و در پشاور کی ها اند .
بدون تا مه میگوید : از وقتی من
درین شفاخانه استم اطفال و زنان -
زیاد اند ، ولی در پشاور زن ها و اطفال
کم اند . من در چهره این زن تلاش
انسانی و حس همدردی را به وضاحت
می بینم . در دستانش گرمای شفا و در
نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است .
به همه اتاق ها سر میزنم . مرضی ان
را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
انسانی دوکتوران و نرس ها را خود -
مشاهده میکنم . این دوکتوران و نرس
ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
گرفته اند .
درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
وقت به استفاده مرضی گذاشته میشود .
تعداد پرسونل شفاخانه به ۱۵۰ تن
میرسد . دوکتوران به سه گروه تقسیم اند
گروه اولی متشکل از سه نفر است
جرمنی ، فنلندی و سوئدی .
گروه دومی سه نفر که هر سه آن از -
ناروی اند .
گروه سوم دو نفر اند که یکی آن از
سوئد و دیگری آن از بریتانیا می باشد .
ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد .

لینا ملی یکی دیگر از نرس های این
شفاخانه است . او قبلا در صلیب
سرخ ناروی کار میکرد ، ۲۲ سال دارد
۳ ماه پیشود که به افغانستان آمده
کار با زخمی های جنگی همانقدر که
برایش درد ناک است جالب نیز است
وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظار می
میکرد .
آن وقت احساس رضایت از کار را در
سیمایش مشاهده می کنم .
از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها
برایتان دشوار نیست ؟
جوابی که از او می شنوم خورشندم می
سازد میگوید :
کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر
بر انگیز است افتخار آفرین نیز است
هیچنان می گوید :
شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد -
ویه رو برو نشده است . آنچه که
مرا بیشتر نهری میدهد بودن نرس های
افغانی در کنار ما است . من مردم افغا -
نستان را بسیار دوست دارم . زیاد
دل می میخواهد که همه ولا یات افغا -
نستان را ببینم . من مدت سه ماه دیگر
را در اینجا خواهم بود . آرزو میکنم که
وقتی دوباره به افغانستان برگردم
نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی
ها قلبم را به ستوه نیاورد . زیرا جنگ
روحا انسان را خسته میسازد .
مسئول بانک خون " ایوا " نام دارد
وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل
است وظیفه اش را خیلی دوست دارد .
او میگوید :
" ما هیچگاه به قلت خون مواجهه
نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا
استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم
خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
از خارج بخواهیم " .
به همه اتاق ها سر می زنم . از میان
چهرکت های مرضی بر ایمان راه باز می
کنم در نگاه های مرضی اظهار سہاس
از دوکتوران و نرس ها را به اشکا را
می بینم . مرضی را می بینم و پاپوا ز
های مرضی را می بینم . در یکی از
اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
بازو و بدن خود زخم برداشته و اکنون
بقیه در صفحه (۹۱)



تتبع ونگارش
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و هسوف و این جلوه
 ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا
 نهست . راهی که شناخت هستی را از
 شهره " سرگذشت - سرنوشت " می
 آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -
 یت " با گره "معنویت " پیوند میباید
 انسان در هر دو حالتش چه جوینده
 (اگر یابنده بوده باشد) و چه بی تکاپو
 (اگر بازنده بوده باشد) همواره خواسته
 و نخواست و اگر از سوی شاهراه سرگ
 را پیوسته و از سوی دیگر روح مضطرب
 و ملتهب او همواره ژرفنای آفتابان قسوغ
 بر شمس های را در نور دیده است که
 از ابتدایی باور های بشری (به هر
 نحو و دلهلی که بوده) تا برترین -
 معتقدات و هر چه رابه نیایش نشسته -
 تکانه - نهر و مند و ضرر ریش و نماز خود -
 جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی
 بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم ، آنسو تر
 از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن
 " غیب " . برای دست یافتن به پاسخ

فراران ... و مگر نه همینگونه بود
 است که گرسنه گان مایه مایه پیوند دهند
 معاهد گراهی رفته اند و تهنکان آب بقا
 و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟
 خواهند گان ساقه ها ، طریقی گرفته
 اند و جوینده گان رهش ها طریقی
 دیگر ... ؟

... و اما ان سفر پر باره با لند
 و حجب ...

سفر ما برای حدود اربعه اقالیم
 جغرافیایی و فضا مند تر از سمرانی ابعاد
 متعارفی زمینی . سخن از سفر عمودی
 و معراجیست و همانی که پیشوای مسلمانان
 نان قوتیه مولانا و مخدو منا جلال الد
 بن محمد بلخی " روس " شبی برا پیش
 خواب " نردبان آسمان " را دیده بود
 ؛ ابوالمجد مجدود حکم سنایی غزنه می
 " بعد راقبه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین
 دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز
 و کلوز آن ، مسافر خسته گی ناپذیری -
 بوده است که پس از نخستین درنگ
 در سپیده دم زنده گی خیزش علاقت
 راهداری باورش راه دست راست
 یا چپ ، علم کرده و پس رخ خوی راهی
 نموده که باید پیوسته شود . از اینجا
 است که سفر های دشوار گذار آدمیها
 نقطه بی و پر از مقاطعه هاست و با
 " خطی " و باریک و یا هم " حجب " و پر بار
 بدین شبهه هیچیک از این مسو ها ،
 خط مستقیم " این کو تا هترین و اصل
 فاصله ها بین دو نقطه " نیست و چس
 گونه میتوان خوبشاندی و همپیوستدی
 آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکر
 های شکن در شکن رهنگ دارها را مبتدا
 بی آمد های الزامی (و یا خیر الزامی)
 راه ها به انکار نشست ؛ مگر نه ایس
 است که شاهراه یکست و بیراهه -

درون سینه من دگای حکماست * تو چو قبله معبود مقابل من

چنین پرسش کلوگیره باید سفر نمودی داشت نه انقی . به مزم بمرآج آماج باید رفت و زود رفت بدوین آن که به گفتن و رفتن هتو شته اندیشید . یا هر هتو بایستگر سنه رفت ه کلاه شکسته رفت و هیواره رفت رفتند و خسته کی نشناس . قدم به قدم بایستی همین را دانست که " او " یعنی "خلوص" ه خلوص یعنی "یکتایی" و یکتایی یعنی "مکتبی" یا زاین - بیشتر را اگر گفت باید دیگر از او خسته شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه " وی " نهراسید .

باری برگردیم به خاستگاه سخن . میگویند دو گونه خیال وجود دارد : نخست " خیال آینه نده " که ما از آن حدتاء دود ستاورد داریم :

یکی " تمسیم و انتزاع علمی " بهرمانی تدوین معارف از بازتاب بلا فصل و - مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در - ذهن آدمی .

دیگر قدرت تصویر سازی هنری بر اساس بازتاب هستی با آمیزه بسی از اشتراک جدایی ناپذیر حاصل اند -

نخستین بدوین آن که پای ادما ی بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه باشد به گونه پیشی در آمد بر بحث " عرفان و صوفیگری " سطوری چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم موز نم :

الف - علوم سریه : مجموعه اصال آداب و تشریفات و مقررات است با ایما به وجود یک جهان سری و نا مشهود ماوراء طبیعی و نیرو مند تر از جهان مشهود محسوسات .

این تعالیم در برخی از فرقه ها رخنه بسیار عمیق داشته و بنیان هایشی آگاهی های عمیقی و عقیدتی را سنگ تهاداب مینهد . مختصراً به ذکر چند تا از اصطلاحات آن مانند :

"ضایع ازلی" ، "اعراف برخواستار" ، نعل به مقامات و کرامات " : "تسخیر شمس" " طی الاضی " : " طالع و اقبال " بهجا نخواهد بود .

مرقا " اعتقادی قز لزل و داعش

یک سفر عمودی

پس با عوامل روحی - روانی - عاطفی (حتی غرضی) و دوم " خیال ماورایی " یا "آنانی" که ما از آن چهار دیتا - ورد داریم :

همه کی پیشه هم بسته هم میروند و از یک ریشه :

- علوم سریه .

- مذهب و کلام .

- فلسفه مرز تخیل و تعقل .

- عرفان و صوفیگری .

اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ بسیار فشرده بهرامین سه مقوله

موهبت خاص " را شرایط دست یافتنی به این علوم میدانند . مثلاً خواجه زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز) میفرماید :

هر که شد محرم دل در حرم یارماند و آنکه این کار ندانست در آنکا رساند و یا مولوی جاویدان یاد وقتی میفرماید :

انها عامی بدندی کز نه از الطاف خاص بر من هستی آن ها کما مهر بختی و نیز حضرت مولانا ی بزرگ در مثنوی شریف هفت جا میفرماید که " بندگای خاص خدا " قدرت اشراق بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ه البهروض در - (التضمین فی صناعه التحمیم) به تائید ستاره گان و احوال آنان در گذشته زنده گی و احوال بشر ه حکم میکند و منتهی :

" ستاره گان را همیشه انزاع و تمجیل از چیز هاست که زیر آنانسه هار پذیرنده گان ."

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تجمیر اندیشمند - همروز کار و همزمان مسا تلاش انسانیت به هست الوده تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا بازگردد . طبیعت و حیات را که دنیا میبیند ه قداست عظیم است و ما خصه جوهری آن .

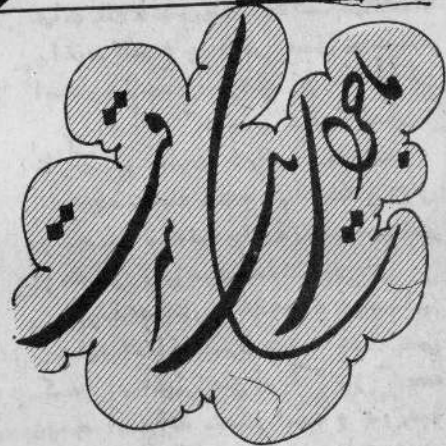
و برای آنکه " دنیا و آخری " تعابیر ناروایی بر ندارند را " ما میافزاید : هر چه نزدیک است و دم دست و نازل و سودمند - دنیا و آنچه بر تو دور تر و متعالی و ارزمند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت ه جهان پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایمانی که برای آغنا کردن او با " راز " همه وجود آمده اند منعکس است ؛ در اینجا مشیت ناشی از اراده آلمی و قضای - محتوم ه جهان را مگر داند و این - مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق تا سوتی نمیکشد . به همین سبب مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و - معصومان بهمانگران هستند . اطاعت ثواب استکو سرکشی گناه . از عالم دوزخ تا روز رستا خیز بشر در معرض همین امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز توضیح میگردد : عالم چس گونه پدید آمده و صانع آن کیست ؟ کاینات ه خورشید و ستاره گان را که آفریده برای چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چس بوده است ؟ این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید

افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته صبح رهش



بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و چون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند و در نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راقب خود میبندند - ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه و دهل نیز میروند با یکی درنگ از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند - ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهل نیز دست به کار میشود عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است نباید زیاد تر به مصرف برسد ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را مینگرند - نمبر اول ترجیح میدهد جنگ کلکین را - بشکند در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود - مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوس گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست میگوید بلند چیخ میزند - (نمبر اول) مطمئن است که او یک زن چالباز است - هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

(نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند هدایت میدهد که خاموش بماند - مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهار صدوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است بیرون کشیده با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده خود مینمایند - سیراز داخل یک بکس را بکسر پنجم هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکس افزون پول یاد شده معادل پنجم هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند - مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجم هزار افغانی رسته طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و رسته مینمایند بدون سرو صدا با بای پیاده آن جا را ترک گفته روانه خانه بی که بیشتر تصمیم شده است میگردند - - - - -

ساعت ۹ صبح آخر جدی تلفون دفتر خارندوی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب معرفی میکند ۱۰ از واقع سرت چار ملیون و پنجم هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش واقع در پنجم فامیلی خیرخانه توسط مردان نقاب پوش مسلح گزارش میدهد - - - - -

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگ مهتاب بدیدار میشوند تنه دیوار کمی فقط کسی از سایه ها بلند تراست - پارس سگها در منطقه پنجم فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان مسلح بیشتر به حد کافی بالای پلان فارت منزل مهتاب صحبت کرده اند - حالا دیگر همه چیز را حرکت سرهای پیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند - هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند - از اردو پولیس و از استخبارات این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند - مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند - کمک دو همدستش در بلند شدنش بر دیوار با عجله بی صدا است - با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند - لحظه کوتاهی

بعون میشود اشاره شفري افسر خارند وي به همکارانش که در موتور آن موتر منتظر استند، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند.

موترنکاران هامپاستد . و کارمند جنایی گل محمد را به موتر دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتر به حرکت درمی آید . سازه ها خورد ترااصل هستند و آنتناب میورد که آرام آرام عمودی تا بیدن گیرد هنوز جاست نشده است

خانم مهتاب در مورد هیچ يك از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول و جواهر در منزلش آگاه بود ند معرزی میدارد .

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوضه خارند وي میباید او از آن زمان که خط حرکت موتر تغییر خورده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وي وی جواب

مفیر اول دیسیپلین

خارند وي به آن جا میورد . تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وي حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار نهند . کارمند جنایی - وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رحاد نه ارزیابی میکند به صورت قطع حدس میسازد گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد . هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی و جواهرات پلک خانه ، تا این حد آگاه باشد . پسر مرد (نمبر اول) کیست ؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی مهتاب ، دستگاه خارند وي پسر کاکای فامیل را مورد شک قرار میدهد . (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد . اما او را چنی طور باید به بازرسی گرفت ؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد رد سنگینش انشا' شود هدف ستانش فرار میکنند .

کارمند خارند وي مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکی از همسایه های مهتاب معرفی نموده جرمیان سرت منزل مهتاب را برایش میگرداند خارند وي باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فامیل سرت شده میخواهد تا به منزل مهتاب برود . گل محمد با افسر خارند وي در حالیکه از این خبر سخنه ناراحت معلوم میشود ، از ساحه وظیفه

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و هبجان آنگنده بود . امر جنایی خارند وي خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکرت گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد . گل محمد داخل شمع میسوزد او برای یک احتجاج آماده گسی گرفت ، اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میسوزد :

- پول های خوشبخت کجا بردی ؟
- کدام پول و
- دگه همراهی کی ها بودند ؟
- گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحت میگوید .
- (. . .) امر صاحب شما به اشتباه تا ملتفت خواهید شد که من چی طور از خو - بقیه در صفحه (۱۵)

کتابخانه

کتب و اسرار و اسرار



کتابخانه

تعبیه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان
 باهوش و خوش برخورد بود ، گفتیم که
 میخواهم از جانب مجله ((سیاون)) گزارشی
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا
 باری رساند تا پرسش هام را با شخصیت
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و
 بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی
 خم شده باشد ، انگار (به جای همه
 نومیدان میگویی) شاید به گفته -
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ (ابرهائیش
 فنای تبخیری همی زند ز داشت ، که سوشک
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -
 میآورد) و شاید هم (چشم مجنون به
 ابراند رنده بود)

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر
 خسرو بلخی (واقع تاینی) گردیدم . از
 بیرون درب کتابخانه کانون اندک ترس
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپاویون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظور فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متاسفانه بایست از ایجاز کار بگریزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گیرد.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده برد یگزین بداهتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کامجویی ها و بی مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامنه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد و وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صدم شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقشی ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامنه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و یا استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آم.

* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضن اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروه حیث یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروه حیث تسموه فرزند این خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به حیث شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روزه، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب لب منکر، امر به معروف و مردانه مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدسی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش، ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش رسانی - کمیسیون امور صحرایی، کمیسیون اعمار ابنیه و آبدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جایزه سالانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلوم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و تقریباً به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما میگویم، شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و ملی که همه روزه به روی همه بازاست. به منظور فزاندنی بیشتر قرار است به زودی هیأتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و محراب مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در روه کیان که کاراولی (۸۰٪) به شرفته و دویس به پایه اكمال رسیده است.

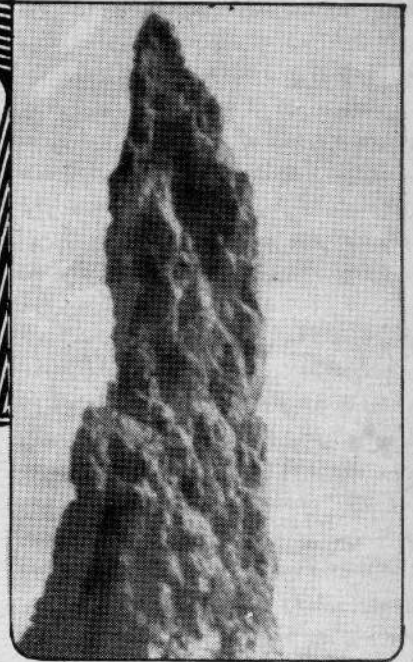
۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

۶- تهداب گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین بیست و سه بستری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحرایی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دروه کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

تعمیرات



د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي عملايي همكې ته هم رارسيدزي او شمير يي تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بسا يي هيڅكله هم اټكل نه شي ممكن چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكې ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يي له همكې څخه د پوزيات دي له همكې څخه نه شي ليدل كيدا ي .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حركت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حركت

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي عملايي همكې ته هم رارسيدزي او شمير يي تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بسا يي هيڅكله هم اټكل نه شي ممكن چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكې ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يي له همكې څخه د پوزيات دي له همكې څخه نه شي ليدل كيدا ي .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حركت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حركت

ستوري ياد آسمان مشاكونه



لري او د لمر پر شاوخوا وايه ازاد ډول په كيهاني فضاكي حركت كوي . په شمسي منظومه كي د ثوابتو شمير د پوزيات دي نو د پيژندلو او تشبېتولو په مقصد د ستورو پيژندونكو لخوا دغه ستوري پر ۲۷ ډول ويشل شوي دي . پوزيات شمير د دغو ستورو ستروگنه ليدل كيزي علت يي دادي چي له همكې څخه په ليدني واټن كي واقع شوي دي . له همكې څخه د لمر واټن : له همكې څخه د لمر واټن د ستورو پيژندونكو لخوا يو سلونو نيمو سلو مليون كيلومتره اټكل شوي دي . پدي ډول د لمر رڼا د شلو د دقيقو په واټن همكې ته رسيدزي .

تعمیرات

گاتا

برخي يعنې ((گاتا)) اونورو برخو ترمنځ شته دادي چي گاتا منظوم شكل لري او د اوستا نوري برخي د نثريه ډول دي او - نثري شكل لري .

د يادولو وړ ده چي اكثره كتابونه چي د آريائيانو د ژوندانه لومړني تاريخي دوره منسوب يزي د نظم او شعر په شكل دي او د وخت په تيريد وسره يي خپله شعري بڼه له لاسه ورکړي او نثري شوي دي .

د اوستا د كتاب څلورمه برخه چي د - ((پست)) په نوم ياد يزي اوس هم شعري كيفيت اورو لرونكي او داسي بنكاري چي دغه برخه هم په لومړي سر كي په پوره ډول منظومه وه .

د ((گاتا)) كلمه په لغوي لحاظ د سرود په معنا ده چي په اصل كي گاتا او په بهلوي ژبه كي گاس تلفظ كيدا او بيا وروسته په دري ژبه كي تري ((گا)) جوړ شوي دي چي د مكان او زمان د ظرف په حيث استعمال يزي .

((گاتا)) له پنځو منظومو څخه جوړه شوي ده . هره منظومه له يوشمير خبرو څخه متشكه ده چي د ((ها)) په نامه ياد يزي . هره ((ها)) په يوشمير قطعو او تړنو ويشل كيزي چي هره تړنه د - ((وچس نشتي)) او هره مصرع د - ((امن)) په نوم نومول شوي دي .

په مجموعي ډول ((گاتا)) له ۲۳۸ - تيو او ۸۱۶ مصرعو څخه جوړه شوي ده او د يوه مخانگري ليكني سبك لرونكي دي .

د هغو كتابونو له ډلي څخه چي د پسر تاريخي قدامت لري او د پخواني بلخ په سيمه كي د هغه زمان د ستر پوه او نوميالي شخصيت ((زراشترا)) يا ((زردشت)) له خواليكل شوي پوه د ((اوستا)) په نوم كتاب دي چي د ((ويدا)) له كتاب څخه وروسته يي د دويم آريايي كتاب په حيث پيژندلای شو .

(اوستا) په پنځو برخو ويشل شوي دي چي دغه پنځه برخي په لاندې ډول دي :

- ۱- پينا
- ۲- ويسپر
- ۳- وند ياد
- ۴- پست
- ۵- کوچني اوستا .

د اوستا د لومړي برخي اوه لمر خپو كي چي له پينا څخه عبارت دي . د ((گاتا)) په نامه نومول كيزي . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخواني او اصليه برخه ده . پوهان عقیده لري چي دغه برخه د زردشت له خپلو خبرو او نثريو څخه جوړه شوي ده او خپل اصالت يي ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چي اوستا په خپل پخواني شكل كي لکه د ويد ي سرود ونسو غوندي منظوم و خود وخت په تيريد وسره يي اكثره برخي په اوسني يعنې منشور شكل اوستي دي او يعنې تغييرات پکې منع ته راغلي دي . ويل كيزي چي دغه - تغييرات عمدتاً د سانسانيانو په دوره كي په اوستا كي پيښ شوي دي .

هغه ستر توپير چي د اوستا د لومړني

د نور سرعت

د نور حركت سرعت په يوه ثانيه كي د دري سوه زره كيلومتره دي . كه چيري به د دري سوه زره كيلومتره واټن كي د رڼا منبع وليدل شي يوه ثانيه وخت لازم دي ترڅو وليدل شي .

د فز سرعت :
د فز سرعت په يوه ثانيه كي ۳۳۲ متره تثبيت شوي دي . يعنې كه چيري د دري سوه زره كيلومتره واټن ليري كيم فز يا صوت توليد شي يوه ثانيه وروسته به همدغه واټن كي اوږدل كيدا ي شي .

كهكشان :
كهكشان د يوزيات شمير ستورونو مجموعه ده چي لمر هم د هغو په ډله كي شامل دي . په كيهان كي د پيركهكشانو وجود لري چي هريوي به متوسط ډول دوه سوه مليارده ستوري لري .

د فو ستوروله ډلي څخه يوشمير لكه لمرغوندي نور توليدوي او تودوخه خپروي او يوشمير نور له نوري او تودوخه توليدونكو ستورو څخه رڼا او حرارت اخلي چي همكې هم له همدغي ډويي ډلي څخه شميرل كيدوي .

تراوسه پوري د پرمخترو او مدرسو دوربينونو وسيله د نوري يوشمير پوهان ارفضا خپرونيكي پدي توانيدلي دي چي په لايتناهي فضاكي له مليارده څخه زيات كهكشانونه وپيژني .

د فو كهكشانونو يوشمير زمونږ له كهكشان څخه يوليارد نوري كلونه واټن لري . او د يوشمير نورو واټن تردې هم زيات اټكل شوي دي .

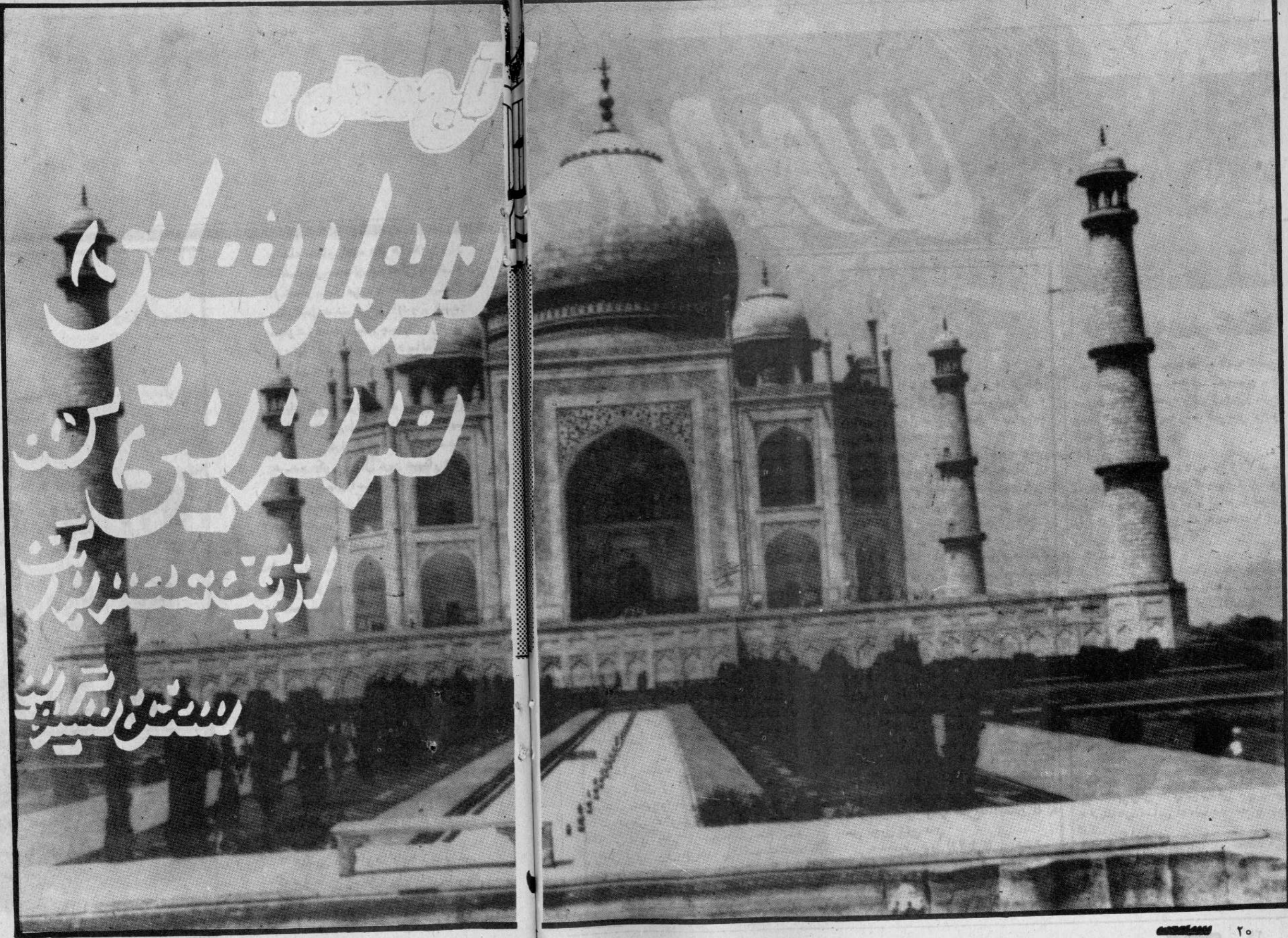
د وکتور ظاهر ظهیر مد پسر
 مسول مجله سپاون بنا پسر د مورخ
 دولت هند از تاریخ ۲۰ حمل
 تا ۸ نور از شهرهای دهللی
 بمبلی و آگره دیدن نموده و
 از انجا راپسورهای برای مجلیه
 سپاون واخبار هفته تهیه نموده
 اند که اینک درین شماره
 راپور تار از آگره را به نشر
 برسانیم :

تزارش اختصاصی
سپاون

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گریس
 سفراز دهللی جدید به آگره پوزحمت
 است . فاصله بی که چهارونهم
 تا پنج ساعت رادر برمی گهرود وچاده
 یاریکی که هر لحظه احتمال تصادم
 ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال
 مسافرت به هند و بدون دیدار از آگره
 چایی که یکی از زینها ترین دستاورد
 تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر
 بناهای تاریخی قرار دارد و ناکامل
 خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل
 دهللی را به قصد آگره ترک نمود . هوا
 لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا
 یکی و بی دیگر عقب گذاشتم و در
 هتل زیبای آگره توقف کوتاهی به
 عمل آوردم . در هتل با مهماندار
 محلی آشنا شده و مستقیماً راه بنس
 های تاریخی رادر پیش گرفتیم و دیدار
 شهر آگره را از تاج محل آغاز نمود .

پس
 تاج محل مقبره است که شاه جهان
 فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از
 سلطه هاها و مغول که ظهیر الدین
 محمد بابر بنیانگذار آن است برای
 همسرش ممتاز محل بر فراز رود خانه
 جینا بنا نهاد .

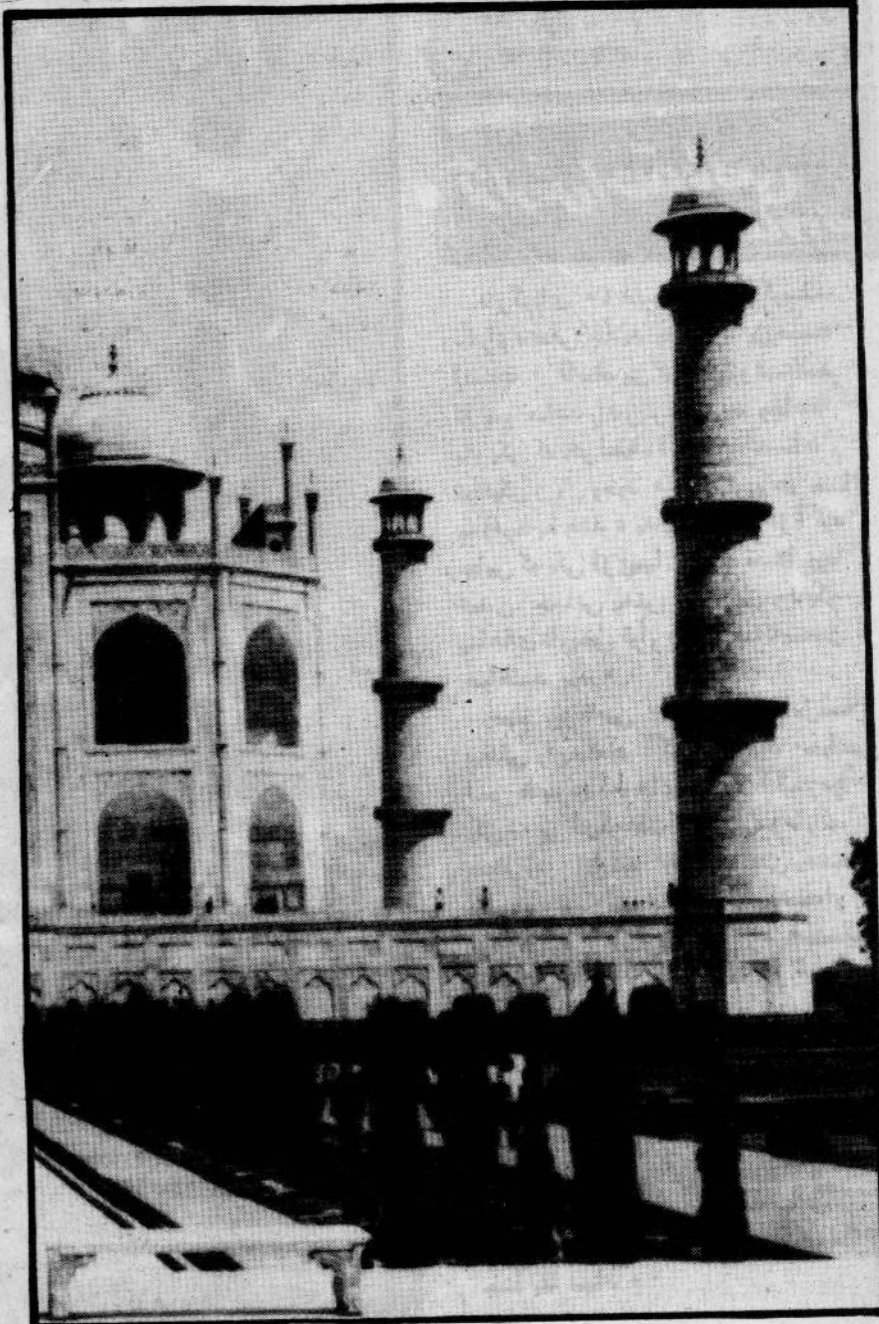


تاریخچه
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل

۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

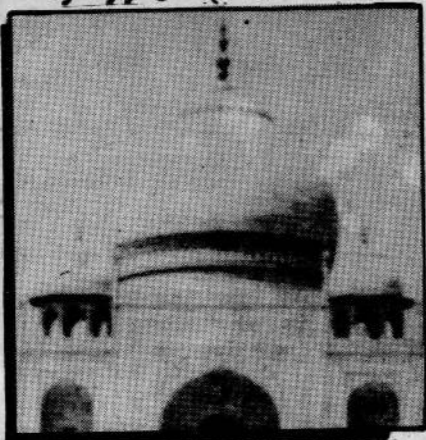
دوگانه محرابی بنا

شاه جهان که به هنر ها علاقه نهاد
 داشت در بهست و یکساله کی با آنکه
 از همسر سابق فرزند ی داشت هبا
 ممتاز محل دختر ایرانی از دواج کرد.
 ممتاز در هجده سال چهارده فرزند
 به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی
 هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا
 می آورد در گذشت . شاه جهان
 به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز
 محل ه تاج محل را احداث نمود . این
 بنای عالی که از مرمر خاص ساخته
 شده یکی از کامل ترین شهرکار های
 معماری جهان است سه هنر مند
 طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند :
 استاد همی ایرانی ه جبر و هندو
 و بر دنیوا استالوی و او ستین دو سرو
 از فرانسه . برای احداث این بنا
 صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د
 و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به
 هند دعوت نمودند .
 برای ساختن تاج محل بهست و دو
 هزار کارگر ه بهست و دو سال کار
 اجباری نمودند . سنگ مرمری که در
 ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه
 مهاراجه جهوپور برای شاه جهان
 بود . کیفیت مرمر به کار برده شده
 چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی
 در یک نقطه در حجم وسیعی داخل
 قلعه مرمر را روشن می کند ه مانند
 چراغی که در عقب شیشه می گذاشته
 شود .
 هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر
 که دو طرف با دیوار های بلند
 کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم
 بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت



که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده
 و اطراف آن را دو عمارت زیبا و مناره
 ها استوار گرفته است . از فاصله
 دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی
 است که در میان استخری قرار دار د
 که تصویر تاج محل در آن بازتاب
 میابد و در فاصله چند متر از
 میان استخر حالا فواره های آب بلند
 شده و هوای باغ را طراوت می بخشد .
 خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر
 سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه
 پهلو و چهار مدخل دارد . در هر
 گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف
 بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز
 آن میله بی جا دارد . بر دیوار بنا
 آیاتی از قرآن کریم نقش شده است .
 در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه
 جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود
 دو مقبره به چشم می خورد که اطراف
 آن با دیواره منبک و هفت ضلعی
 که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده
 احاطه نموده است . روی مقبره ها
 جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه
 مرمر سفید جا گرفته است . اما مقبره
 های اصلی در طبقه پایین قرار دارند
 که بر او مشاهده آن باید پلکانی را
 به پایین رفت . در این عمارت زیبا
 جای قارنگی دزدان محلی وارو پایی
 که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از
 عمارت بدزدند باقیمت و منجمه دروازه
 ورودی که روی آن باطلا مزین شده بود
 و حالا از طلای آن خبری نیست ه زهر
 یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را
 ربوده است و همچنان الماس کوه نور
 که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده .
 ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف
 آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی
 قرار دارد . دو برج عمده در مدخل
 بنا به دو طرف دیده می شود .
 بعد از دیدار تاج محل همراه با
 مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز
 سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ
 زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره
 در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد .



به نورد یا قلعه آگره بیشتر از سنگ
 های سبز رنگ ساخته شده که در
 اطراف آن حصار های محافظتی و
 خندق ها جا دارد . در این قلعه
 میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد
 گوهر ه تالار های باغام و پارخاس
 و کاخ سرسیر قرار داشته است .
 همچنان ساختمان هایی مانند حمام
 های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای
 جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن
 نورجهان و برج یاسمن جلب توجه می
 کند .
 همانگونه که قلعه آگره از عظمت

یک تاریخ سخن می گوید ه تراشیدنها
 و مهارت خونین شاهان مخطوبان
 صرف تاج و تخت سلطنت بهاد میسی
 آورد .
 با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش
 همایون به قدرت رسید . او از دست
 شهر شاه سوری شکست خورد ه ولیسی
 سر انجام ده سال بعد مجددا وارد
 هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت
 همایون هفت ماه بعد در گذشت و
 جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر
 شهرت یافت گرفت . اکبر در تاریخ هند
 بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکه
 از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فر
 مانروی سر تا سر هند و ستان مهمل شد .
 مراث بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که
 در بهداد نام داشت و در حرمسرای
 او شش هزار زن وجود داشت که شریک
 حیات خصوصی او بودند . پسرش شاه
 جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه
 بر دارد ه اما موفق نشد و با سرگ
 جهانگیر از محل اختفای خود در کن
 برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد
 و برای آ سوده گی خاطر تمام برادران
 خود را کشت .
 همین شاه جهان است که تاج محل
 را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های
 جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود
 یاد کار بجای بماند ه اما شاه جهان
 با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد
 اورنگ زیب بر نیروهای پدرش پیروز
 شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه
 آگره وی را اسیر نمود . مدت نه (۹) -
 بقیه در صفحه (۲۳)

دې پوځه له ښاره لري کليوالی شمېر ته مېلوي کله کړي وه هغه کوټه چېسې موز بکې اوسېدو. د يوه گراج برسر په دوهم پور کې وه. په لويديځي اوجنوسې خواوې يې د وي لويې ارسې گانې وې. چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکې منظره او نضا ترې د هغو له ښکلې لرلېد سره د کوټې له منځه ليدل کېده. شاوخوا شنسې وروښوگانې، چمنې ښکلې، پتيان، ويايي او دلته هلته پوپل ته نژدې د گاوندې پانوسو کوټونه. د کلې له برسره بيا ان د نژدې غره تر لمنې پورې کوټې او چمنونه وچسې دې ټولو يوه پوره به زړه پورې منظره جوړوله.

خوابړندې باتې وې، پوناخايه مې وليدل چې داسې يوه حسينه پېغله بکې رانېکاره شوه چې ان له زياتې ښکلا څخه يې زما په سترگو پېښنده بنگر، راپېوټه، د هغسې تورو ملالو فتو سترگو، جگې بزې، سپين مخ له پرمخ او اننگوراموږ ند و تورو حلقه خوږ لسو زلفو سره د يوه تنکې او نوي رافوږ پدلسې حسن د پير رنگينه پسرلې سازگرې و. په تيره بيا د هغسې گلابي رنگه پنجابې جامواو هغه نازکه گلابي ټيکرې چې له خپلو خوږو وېښتو او صراحی فارې څخه يې راتاوکړې، هغه يې گرد سره د گلاب د گل په خپسرنېکاروله. د پېغلي دې آسمانې جېسن مې داسې په سترگو خوازه و وپول چې اوږدې شيبې مې سترگې د هغسې نازنين صورت ته پاته وې، څه شيبه يې هغسې هم زه وليدم او غو واړه نابېره راسره سترگې په سترگسې

بېامې د روزي خواته وکتلې. نوږسې لېده چې پېغلي هم له يوې خوږې موسکا سره د روزه پسې پورې کړه اوږه هم د خپلسې نوکړې خوا روان شم. هيڅ ونه پوهېدم چې د دې د روزي خلاصيد او له هغسې څخه د يوه تنکې اورنگين حسن ليدلو پرمهال څه وکړل، پوند اوکون يې کړم، عقل او هوش يې راڅخه واخستل. خوږه پسرې پورې خيالي او هوسناکې دنياگي سره يې آشنا کړم. د نجلي جادوگر حسن مې په زړه کې نوي نوي اندېښنې راوېښې کړې او زه يې په راز راز خيالونو او چرتولو پسرکړم. ان د ويره چې ډوډ، ډوډ مې له ده او هغه څخه د گاوندې د کوټې د پېژندنې په باب پوځه معلومات پېدا کړل او راته څرگنده شوه چې دا د يوه سوداگر کوټې چې پخپله مياشتې مياشتې پخپلو کارونو پسې ورک وې

خوکه گوږم چې سبا بېام هم هنداسې د روزه خلاصه شوه اوسم له دې چې زه به نا رې کولو م، پوهل بېام حسن ميره به دې - د روزې کې رانېکاره شوه او زما سترگې پورې لامل بيا د هغسې د نازنين صورت د معلومېدو سره يې پلوشو سره وپسرېښولې. خونې مې د پېغلي په کوراوکوټې تېرېونه زياتې تودوخه ليدله.

زموږ د اېښه په پټه ليدنې کتنې زياتې شوي اوږدې پوه شم چې نه د اېوازې زه په حسيني پېغلي نه م مېن شوې بلکه د هغسې په زړه کې هم ضرور څه شته. په دې لړ کې د پورې ورسې وروسته کله چې مې يوه وړخ بيا د پېغلي افوستله او غوښتل مې چې نوکړې ته ولاړ شم، په زياتې جورانتيا سره مې پام شو چې د پورې په خپر حسينه پېغله راته څه اشارې شاتې کوي. پوهل بيا مې

ناکو خبروله لنډو لنډو وختو ځان سره چې په ښکلونو کې د بېلو د چغېد و په خپر راته زړه خونونکې ښکارېده، ماته گرد سره دا څرگنده کړه چې په رښتيا هم حسينو نجونو پاري څومره خوږه او ژوند بڅېښونکې وې. پدې وړخ هغسې په خپلو ټولو خبرو کې يوازې خپله مينه ټولې ټولې راته څرگنده کړه، خوږتاره يې له ما پوښتنې وکړې: کله دې واده کړې... څوما شومان دې دې څه کار کوي... .

اوما د هغسې پوښتنو ته له جواب وپلورېد م داډاډ هم ورکړ چې د هغسې سوزلنده معنی مې د زړه په تل کې محاي نيولې دې، او د هرڅه باوجود يې له ما څخه بېخي بل بڼيا دم سازگرې دې. خونوږود مينې خبرې او انسانې داسې خوږې شوې چې ورسې لښکر اي له هغسې څخه نورڅه زيات

خود گاوندې يو که کوټونو څخه يوازې يو کور تر نوږ زيات زموږ کوټه نژدې و. د ا زموږ د لويديځې خوا د گاوندې کوټې زموږ له کور ه پوځوڅخه م لري په دوه پور پيزه توگه جوړ شوي واوچې زموږ د کور له ارسې څخه به دې ورخوا وکتلې، نويه لومړې نظرد گاوندې د کور په دويم پور کې يوازې پوه د روزه تر نظره کېده چې د کوټې کوټسې په ختيځ خوا د يوال کې يوې وړې بابېښې خوا خلاصيد.

خود گاوندې د کور دا د دروازه د ورځو ورځو پرله پسې کتلو وروسته داسې پوځه عجيبه راته ښکاره شوه. ښکته تل به تر لې وه. ان د شې له مخې مې هم نه وليدلې چې دا د روزه دې چا خلاصه کړي وي. داسې ايسيد م چې بڼايې دلته دې د گاوندې کوټه اضافي کوټه وي چې دنه استفادې له امله يې د روزه تر لې ده. خو خو ورسې پس مې کتل چې نه هسې هم چې ماگېلې وه نده، بلکه دا د روزه لږ تر لږه د ورسې بيوار څخه شيبسې له باره خلاصې وي. د لومړې لامل له باره مې يوه وړخ کله چېسې سبا ناري کاوه. په زياتې حيرانتيا سره دې ته پام شو چې داهرکله تر لې د روزه سره بېرته شوه. د دې د روزې



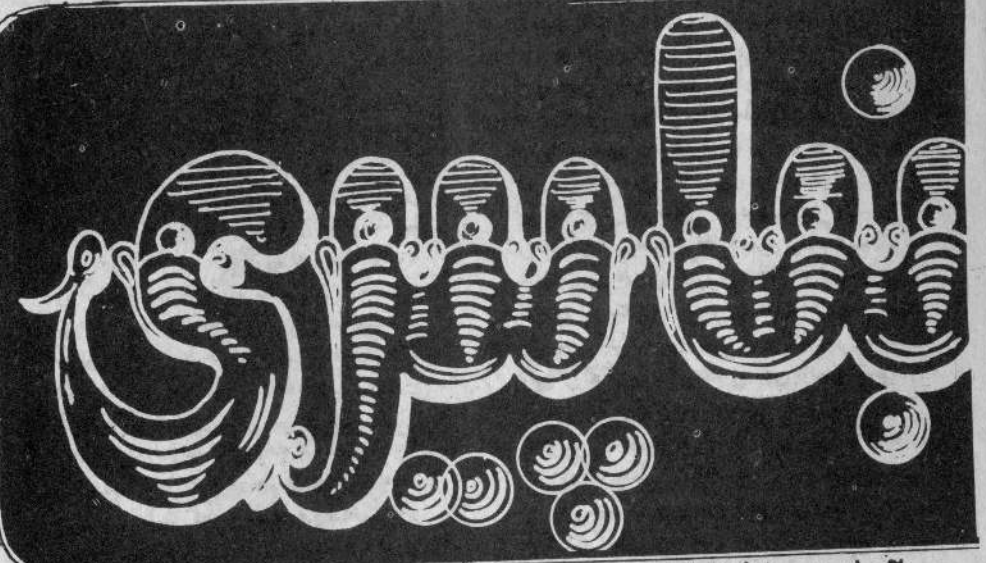
شوه. بېامې هم په کوټه کې دننه په څه کار سرښکته کړ، خو هرڅه شيبه پس به بېالکه پېښنا رانېکاره شوه. په زړه کې مې د حسيني پېغلي د نازنين حسن ليدلو داسې پوځه خوږې ولولې او پورولې او پېل شوې ویده عواطف يې بکې راوېښ کړل چې زه يې اړ وېستم که هرڅنگه کيزې، بيا او بيا د هغسې خوا گوږم. د دې له باره چې ما - شومان او ميرمن مې راته متوجه شوې نه وې، نو ژر تر ژره مې خپل چاپې وڅښه او بيا هم هلته چې ناست مې، د خپلې درېښې په افوستلو بوخت شم. د پېغلي دې ليدلو کتلو، داسې يې واړه او تره ويره کړې م چې ان - کله آيښې ته ودرېدم، ورسې ليدل چې حشې د کمپس ټکي مې هم وړاندې او وروسته تر لې دې.

زړه نازنه، خولږ څه په پير، تللوته چمتو شوم اوچې خپل لاسې بکس مې واخست او

لاص له پښو وړک کړل او هسې چې زړه مې سختې ټوکې وهلې، له کور ووتم. او په هغه لورې روان شم چې هغسې په اشارې راته نيولې و. اوچې کله لږ څه وړاندې د يوې ژرې او متروکې کلا ترخواخه شيبه ودرېدم نوکه گوږم چې پېغله هم په پورې چنارې رنگه چادري کې رانېکاره شوه. د هغسې په ليدلو پس پوهل بېالکه په دام کې نېښتې مرض زړه په ترکوشو پېغلي درانودې کېد ورسره سم په پورې حياناکی بڼې اولسه لنډې موسکا سره سترې مې شې راسره وکړه او ډوډ، وړوډ کلې څخه بر د کوږند واو وروښوگانو په خوا روان شو او هلته د سپرلښو مسوود کوږند. په پولو ورس شو، چيرته چې کراره کرارې وه او تر ډوډ لرو محايونو هم څوک نه ښکارېدل.

هغه وړخ ان تر نژدې فرسې پورې سره وگرځيدو. د گلابي پېغلي پستو او وړو مينه

معلومات ترلاسه کړم. د اښان ليدنې کتنې مو ډوډ، ډوډ سره زياتې شوې او د پېغلي مينې د هرې ورسې په تېرېد ورسره لاذنات خپلې منگولې زما پېرښه اوږه مې خېښولې. داسې شوې م چې نوږسې له هغسې او د هغسې له سوزنده خوږې مينې پرته د هيڅ شې په باب فکر نه کاوه. په دې لړ کې هغسې خپل نوم هم راوېښود او د هغسې کوټې په باب چې هغسې بکې ژوند کاوه هم پوځه معلومات را کړل. هغه ښاپېرې نوښيد، څومره وړ نوم. هغه په رښتيا هم ښاپېرې وه. دغه راز هغه د بوډا، لور نه بلکه د هغه نوي نازي اوگوروه، چې مېرمنې فني څه پټه ښکاره سوداگرې کوله. داسې ويل کېده چې هغه په همدې تېرولو کلوونوکې له هرې لارې چې و، بڼې زياتې پسې پېدا کړې وې. خو پير سخت او په



پوه وړخ چې له ښاپېرې سره مې له فرسې وروسته بېام له کلې څخه د وتلو کوږند و تر خوله ليدلو کتلو هغه اېښې وه. په هوا کې ناڅاپي ښکلې اوچتک بدلون راتلې. څس و وړپه، تالندې پېښنا، په هر ک باران او هغولر وچې په شاوخوا فوږنو رانېکته شوې وې، خپل محاي زېرې لمر اوښه پراخه آسمان ته چې ورسې ډوډ، ډوډ بکې لکه واوړه په سفندر کې حل کېدې، پېښود. په کوږند وکې غنمو او په پولوکې وښواو گياوو چې باران يې په غنډو کې د مړغلو امپلونه جوړ کړې و. د لمر په پلوشوکې لکه د شنسو وړپښو په خپر محلاکوله او د پسرلنې باران څخه وروسته راولارې شوې ورسې ته په ناز او کميز ماتېدل راماتېدل، اولاه دې نندارو مې سترگې نه وې مړې شوې چې که گوږم - ښاپېرې هم له خپلې چنارې چادري سره را ښکاره شوه او پوله په پوله زما په څسوا رافلته.

د انوهغه ورسې وې چې نوروما هم نشو کولې د ښاپېرې د دې سوزنده اوښې پاکه مينې په وړاندې يې شوبه پاته شېم. نوږسې له ټولې دنيا څخه يوازې د هغسې په ليدلو سترگې خوږې پدې اولکه به مې چې هغه ليدل له نوبيا به مې پېغې شې هم چرته نه واهه او د هغسې په خاطر به هره قرانې راته آسانه لاسه چې ضرور پېښېده. د ښاپېرې مخې ته وړم او هسې چې هغسې په موسيدلې اولکه د نوي فوږ پدې لې څلاب بڼې خپله چادري له مخې اړوله، سره سترې مې شې موکره، څومره ښکلې وړخ اوڅه پختور ساعت و. پوهاي ښاپېرې لږ څه په پولى وښوېده، نژدې وه چې ولټوږي، څس

مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -
 هغی د مرمرين لاس مطبوعی تود وخی می ان
 زړه راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم
 په وړو وړو په بولو گرید او د مینی خواله
 مو سره کول . بناپیری بدې وړخ لانوری -
 پوز نوکی او حیوانونکی کیسی راته وکړي .
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی
 کوربه جگر وکی وړان او لوته لوته شوا و د
 کورنۍ فرې خولا بریز ده چی ان د هغوی
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوند ی
 یا ته نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت
 خنګه بناپیری له دي ناتاره ژوند ی وساتله .
 هغه د بیبی په شپوکی د خپلی ترور کړه
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سړه او یواختی
 خیالی زلی زوی می په جګړې کی وړل شوی
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه
 غوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -
 لخوانه وه ، بته په بته په دي پس گرید و
 چی که وکړای شی لمان ته خوک د ژوند
 شریک پیدا کړي . خود اچی هغی هیڅ
 هم نه درلودل نو د هیچا باملرنه یسی
 چند ان لمان ته نشورا اړ ولی . هغی که
 خه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر
 لاندې هم کړي و ، خو بدې هم پوهیده
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم
 زړه نه بنه کوي . خوله هغی سره د بنکلی
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته خه نسوي
 فکرونه اوتازه اند یینی ورید اکرې . نسو
 هغه چی د خوصا شوله تیرید وروسته یی
 همداشتمن خوصا ش سوداګر پیدا کړ او د
 لسولګو روپوه اخستلوی بناپیری لاند په
 لاند وبری خرڅه کړه او هغه هم د مازې
 نیکاڅ په تر لولو سره بناپیری خپل کورته
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو پنهو ته یی
 چیرته په بنا رکی یو کوربه کړا و نیسوه .
 او بناپیری یی له خپل بلار او دوو پیغلو
 خویندو سره پخپل همدې پلرنی کورکی
 استوګنی ته اړ وپسته . خوفنی هغه
 نوي شتمن شوي سوداګرو چی ان د بنا -
 پیری په خیر د غور یدلی ناوي له مینی یی
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلوده . نسو
 داچی بناپیری له دي ټولو پینو خنګه
 په خیرید وسره د خپل میره په نسبت
 سخته کرکه پیدا کړي وه . دي کرکی د هری
 ورسی په تیرید و لازیات د بنکلی بناپیری
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یی د
 فنی خان په مقابل کی په یوي ټوټی کرکی
 بدلوله . فنی د بیسو مینی او د خپلسی
 سوداګري پتو او بنکاره معاملود اس -

بوخت کړې وچی ژوند کور ، تبعسی او
 ان ناوي بناپیری یی هم ترې هیرولسه
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړي سره
 یی کړي وه .
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو
 سره بوخته بیسی تر لاسه کړي وي ، تردی
 وخته یی د لمان په خیر یو کونډه سړي
 سره ګوتی خوزي کړي او هغه یی پخپل
 دام کی را ایساره کړي و . خو کله به چی
 بناپیری هر دوه دري ورسی سر د هغی
 کړه ورته او هغی ته به یی د خپل ژوند
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتورره یی هم
 چی لمان د هغی په وړاندې یو ټول -
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او
 هغه به یی د پتی ته هخوله چی د لمان د
 ژورولو له پاره خه لاره پیدا او خچاره
 وسنجوي . تر دسی له هغی سره د اوزه
 هم کړي وه چی بدې برخه کی په ترورسه
 وده له هغی سره مرسته کوي ، اوله -
 شان زړه په پای کی د بناپیری په ژوند له
 سره تر نیایه نه پوره خیر نسیم له دي -
 ترخو پینو او کسو خنګه په خیرید وسره
 می په زړه او د همن کی مرسامونک -
 اند یینو لمانی وپوه او ان د ویری او ګواښ
 احساسه راته پیدا شو خو اوس نا اویا -
 پیری مینه داسی اندازې ته رسیدلی وه
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغی
 هیره اولمن یی خوشی کړ و ، خو هغی
 بناپیری بالاخره خپله وروستی غوښتنه او
 خبره هم راته وکړه اوله ما خنګه یی غوښتل
 تردی حتی چی بیای میره راشی .
 د هغی د ژورولو پاره خه لاره چاره
 وسنجم . خوناپیری هم بدې پوهیده
 چی زه یا باید له خپله کوره تبعسی او
 ماشومانو خنګه لاس واخلم او له هغوی
 تیرم اویا هم داچی بناپیری د هغی
 له سوزنده مینی سره هیره او لمان ترې
 په خنګه کړم خونه زما په زړه کی د -
 هغی لیونی مینی داسی اور لګولی وچی
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری من
 هیرولی او پرینودلی نشو . تر دمانعه
 بناپیری ، دوه دري محله د خپلی ترور
 کړه هم بوتلم . داسی راته بنکارید ، چی
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم
 او داسی خه عجیبی اوترخی بیبی می
 په ژوند را روانی دی چی زه یی مخه
 نشم نیولی اویا هم نه غواړم د هغو
 مخه ونیسیم .
 د بناپیری ترور چی زما او د هغی
 ترمنځ له سوزنده او غور یدلی مینی
 پوره پوره خبره وه ، هرکله یی په پیره
 مینه زما تود هیرکی کاوه اوزه یی دی ته
 هخولم چی ژر تر ژره یی د خوزي د -

ژوند د ژورولو له پاره چی سم ورسره
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .
 خه فوڅ کار کړم اوله دي نوي غور یدلی
 گل سره نوي اورنگین خوشحاله ژوند له
 سره پیل کړم . بدې توګه د بناپیری
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیسرو
 پپچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز
 او زړه لر زونکی سوداګانی یی را وا -
 چولی او د لوپواند پینو په سمندرکی یی
 لاهو کړم . د بناپیری او د هغی د ترور
 د افوښتنی هغه وخت لازیات بیس
 شوي چی هغوی ته جا خبر راوړ چی
 فنی خان خو ورسی سر له ملکه بهر له
 خپل اوزده سفر خنګه راستنېږي .
 بدې کی یوه وړخ بیا هم د بناپیری په
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا
 وار می د هغوی د وار وترمنځ د خه
 پتی خونسی ، تر شونډه ولاندې خندا او او
 خه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .
 خه شیبه پس هم د بناپیری ترور د خپل
 نوي میره سره د ودې ایښود لوبه پلمه
 له کوره ووته اولار به او بناپیری هم
 د روازه پس وتر له اویانوس له دي -
 چی یوښه دمزي چای یی رادم کړ او د
 یوڅه خوز واو موي سره یی راور ، نسو
 رافله اوبه بیخه زړه راسره کیناسته او
 شیبه پس هسی چی می خواته پیره
 بدې ناسته وه د لومړي محله له پاره
 یی په زیاتی مینی لومړي خپل سر په
 ولی راته کینود او هسی چی نابیره یی
 خپلی تنګی کلابی شوندي زما شونډ و
 ته راور اندې کړي . لمان یی یی واکه
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه
 داچی لومړی شوم نو داسی می په تو -
 شید کی مینی د هغی په وړې خولګه او
 کلابی اشکو خوله و لګوله او داسی می په
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنګی
 زړه یی واره تریدل می د خپل زړه له
 ټوټو سره پوهای احساساوه . خو بدې
 اورته او سوزنده حالت کی می بناپیری
 ورو پرمخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل
 نازنین سراو صورت یی به زنگانه راته
 تکیه کړه ، له یوي خوزي موسکا سره یی
 راته وویل :
 - سلیمه () ته می پرخو نیږي
 () مینی دي لیونسی کړي م...
 یوه شیبه دي هم نشم هیرولی خوا یا ته
 به دومره وکړي چی موز سره پدې خچر
 او د مینی ډک ګډ ژوند ته ورسیدو .
 ستادي په خپلی میرانی قسم وي ، چی
 مه می بریزده ، د فنی په خیر د دوه -
 پینو لرونکی لیوه خوراک شم هسو
 سلیمه () که یوه شم چی له هغه سره

ژوند خوځاځه چې د یوې بلې شپې تیرولو ته اړ کېږم، نوډاډه اوسه چې سمدستی به یوه کبه زهروخورم اوځان به وژنم... همداسې فیصله ده سلیمه (۰۰۰ نوره) - خوښه ستا ۰۰ زه چې شپه مخکې د ښاپېرې د وصال په هوس کې نینې نینې - شوې م، د ښاپېرې په دې خبرو یوځل بیا له زخه به سرشوم، زموږ رښتیا هم له ډیر لوی او بېچلې جنم لاسه راغی. مخامخ م، د ښاپېرې د وصال د ورومه له مینې ډک وچې ما به په دې کولې شوې هغه باندې دخپل کرکټ له اړه نه ولگوم، آیا د اکوړه وچې د لاس په ښاپېرې مې داسې له هغه مخامخ کولای شول چې مزي سره لکه د گلو دوس په تیرولو کې پرته وه.

نوما هم هسې چې د هغې په وروستیو کې گوټې وهلې او د هغې په لاس کې نازک صورت مې لاس راوست، نومی خپله وروستی فیصله ورته څرگنده کړه چې د فني تر راتلونکې به هغه یوه لري کلسی ته، چې خورمې هلته اوسېږي، وروست بیا به له هغه ځایه خپله لاره پاسو. ان هغې ته مې دا ډاډ ورکړ چې د هغې په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنې او اولاد ونوته شا کړم او تری تیر شم.

د دې خبروله اوږد ورس لکه دا چې ایله اوس مې زړه لگیدلې وي، لکه فني مې راباځیده او هسې چې با دا - مې سترگې مې په څنگه راولاړولې اولاس مې زما په لاس کې ونیو، نوی له زړه - څخه د وروستۍ شک د لري کولو له پاره راته وویل:

رښتیا وای سلیمه! ؟؟ قول دي ؟؟
 او ما بیا هم په موسید سره ورته وویل:
 - هو ښاپېرې ۰۰۰ زه به ستا له پاره له هرڅه تیر شم ۰۰۰ هرڅه به وکړم...
 خو تابه پرې نه زدم چې لیوان دي - وخورې ۰۰۰ خپل گرد ژوند به دي له سره څار کړم او خو چې ژوندې م لکه د لیمو په څېر به دي ساتم ۰۰۰ پس له دي چې له هغې سره مې د تللو د وړمې، نینې او ځای به باب تیکه وعده کېښود، نو د هغې هم پوره زړه ولگیده اوښه ډاډه شوه او هغه رخت مې ایله دا راته څرگنده کړه چې ترویس د دي په غوښتنې نن شپه خپل کور هغوي ته ور برې ایښی او خپله هم خپل میره ته ورغلی ده، او اوس چې داسې ده نوره ستا اوستا په واک کې م، اوله دي خبرې سره سم مې نرې اوله بشپړ وپاکی لیجې او مړ وند ونه راڅخه راتا وکړل او داسې

مې په فني ه کی تیڼگ کړم او په خوله مې خوله را ولگوله چې ما وېل له ډیره خونده کېا ب او لوله شوم.

هغه شپه مې تر ښاپېرې داسې ځان د ښاپېرې د وصال په سمدستی غوږه کسې چې هلو ونورمې هیڅ شانی ارمان هم په زړه کې باته نشو او د جنت مزي مې د دنیا پر سر ولیدې. خوله دي سره دا هم راته به ډاډه شوه چې هغې به (ننیا) هم له مې سره د هسوا مې پر وخت لکه څنگه چې لاسه وه، ځان د - هغه غوښتو او لاس مې نه وسپارلی ځکه چې ښاپېرې تر هغه مې شپې هم لا بکسره نه ښاپېرې سره مې لري وروسته دریمه وروسته د خپلې بدې وړخ ښاپېرې پورې لاس ولگول، وگره ښکلا موندلې وه. بار خوله مې د ترویسو په نسبت زیات او پښت او پښت مې ۰۰۰ مې په مې په سر کې اوسېږي او مې د اوسنۍ ښاپېرې په راتنه ښځې څخه مې د اوسنۍ راتنه ښکاره شوې څخه مې لاس وپاکی کولای شول چې د هغې سره مې لري وروسته د خپلې سیدمې په لور مې لري وروسته د هغې څخه مې غوښتل چې اوسه خپل دي مې ډاډه مې راته ورسره چمتو کولو به څخه مې غوښتل چې اوسه د پاره سفر ته د تللو له پاره مې اوسه شیان به یوه بکس کې راته چمتو کړي. هغې ته مې داسې بهانه کړې وه چې موز د خپلې موسسې له خوا کوم بیل ولایت ته د څه مودي له پاره شو.

شپه به ډیره نارام راباندې تیرسره شوه، ټکی خوب هم رانغی، ترسبا پورې له یوې خوا د ښاپېرې د سوزنده مینې اند پښنو اوله بل بلوه له کور، میرمنې او اولاد ونوڅخه د تل له پاره د جلاکیدو و غوښتو پر سر اخیستې م، خو هر څه چې و، شپه تیره شوه.

سبا زړه راپورته شوم او د ناري له کولو پس د دریشې پانغو ستو لگیا شوم. خود وي سترگې مې د گاوندې د کور د روزي ته باته وي چې کله به خلاصیږي او ښاپېرې به ترې له کوره څخه د وتلو له پاره ماته اشاره کوي. موز همداسې سره ویلی و، خو انتظار اوز د شو او - د روزه خلاصه نه شوه. میرمن مې پوځه شکته شوه او مې هرڅه تیار دي اوسا وخته کښې مې، نوره ولی نه شم ؟؟ به باي کې هم له یوه اوز ده انتظاره

وروسته د روزه خلاصه شوه او ښاپېرې یکی به ډیرې ترهیدلې ښې رانکاره شوه. خوشم له دي چې فوښتل مې ماته په اشارې څه ووايي چې کتل مې دي وي فني، خو ترویسو څېرې لرونکې سړې مې ځوانه راغی، ماشا ورواړه له خود سترگوله اړ څه مې په کتلوسره ولیدل چې سړې ښاپېرې له نرواوز وروښوله او په داسې زور سره مې د کورنۍ پریښی و غوږه و غوړه چې ان د غوږه ورواړی زما تر غوږه شو، اوله دي سره مې د روزه هم په ډیر شدت سره ووهله او پورې مې کسره. په زړه مې سختې غوسې منگول ښځه کړه او پدې کې مې وروښدل چې سړې ښاپېرې وهی، داسې جوړ د جینسو ناروا اوږ او اوز مې ښه اوږیده او مې سره یوه شوم چې داسې مې ضرور سړه غښی دي، چې ښایې نن شپه ناڅاپی رافلې وي.

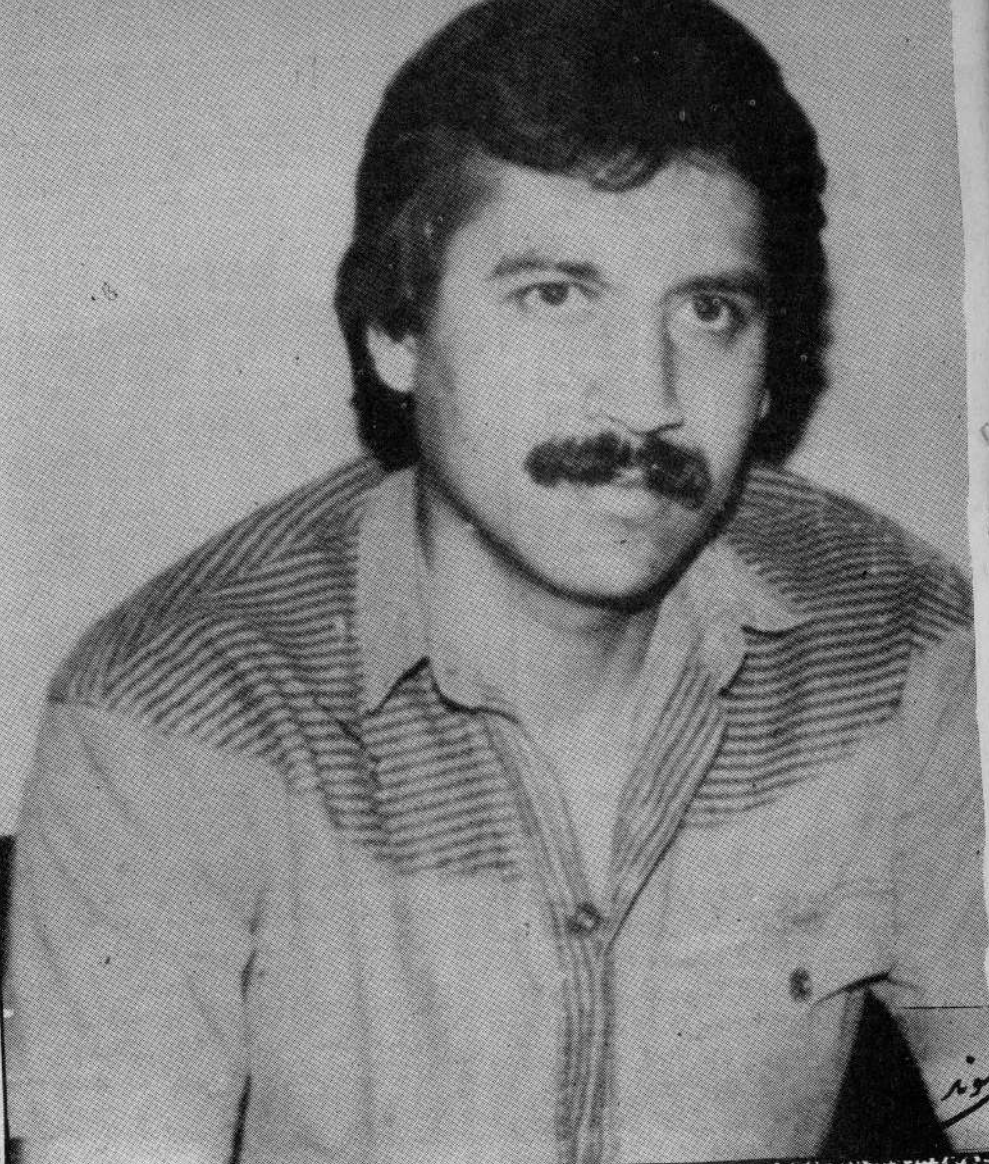
خولکه دا چې د سړې زړه دي د روزه په تر لونه وي ډاډه شوې، نوشیبه مې مې په څنگ، میخونه او د لری کسو لاس مې راپورې او د روزه مې داسې کلکه وروسته مې چې هلو ویا هیڅکله هم هغه څوک خلاصه نه کړې، د دي ترڅو چې د لري کسو له لاسه مې شوم لکه چا چې د لري کسو د نیافونه او کړ اوږه زما په لاس کې را اچولې وي، نومی د خپلې میرمنې او اولاد د اشتباه د لري کپه وله پاره ځان په کاروش ووايه او داسې مې خپل تکلیف هغوي ته زیات ونه و چې هلو و غښی د اراسره ومنله چې سفر ته نسم تللی، خو په زړه مې یوځای خبرو هغه ورځ مې تر بیا پورې هرڅه چې وکړل هیڅ داسې چاره مې ونه موندله چې زه دي باید څه وکړم او په څه توگه دي ښاپېرې وروښوم، پخپلې دي نا توانی سخته غوسه رافله، خو آیا ماڅه کولی شو؟ آیا ځان او خپله مینه مې رسوا کړې وای؟ بله مې هیڅ لاره له صبر او انتظار ایستلو پرته نه تر نظره کیده.

په سبا مې نوکړې ته ولاړم، خوله فرسی سره سم بیرته کور ته رافلم، که کور مې یوه لاري ولاړه ده او دوه تنه سړې او خوما شومان ترې د گاوندې کور ته کالی چلوي، لکه چې د ښاپېرې دي کور ته نوي کومه کبه رافلې وه او چې کله مې له هغوي څخه د دي کور د پخوانیو وسېد - ونکو پوښتنه وکړه، نو داسې راته وویل چې هغوي نن لاس بجی له دي محایه کله وکړه او د اکوړې موز ته به غوراکر، خو دا هغوي ته نه وه معلومه چې د کور پاتې په (۹۱) مخ کې

صدای خوشداشتن نیست
 نظریست که همه آسانها صاحب
 آن نیستند. اما شناخت و ادای
 درست و دقیق کلمات و بیان
 خوب صفاتی اند که آسانها بعضا
 تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.
 حرف های دایم با نیره راهی گوینده
 خوب را در یوتیوبیون که با هم میخوانیم:

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟
 - خواستم گوینده باشم و کلام زیبارا زیاتر
 برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.
 جوینده یا بنده است.
 چه پیش برداخت هایی برای یک
 گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها
 وارد عمل شدید؟
 - صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-
 دلنشین، آشنایی کامل باواژه ها و
 بهره داشتن کافی از سواد، البته
 نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر
 از آن و... در مورد خودم زیاد
 نمیدانم اصلا تفاوت آدمها در مورد
 خودشان، همیشه صادقانه نیست
 خوشبینانه است. اگر بگویم باهمه
 باور میکنید؟
 و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین
 برای من.
 به نظر شما دانستن موسیقی کلمات
 برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی
 است؟

اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام
 باشد، حتما اما در... ریاضت
 واقعا هنرمند ارزنده و بس بها.
 سوز، مطالب مورد خوانش، بانویست
 صدای گوینده، بایست آشتی پذیر باشد.
 شما چی گونه می اندیشید؟
 - انگاشد رایج مورد نظر بود بوسه ان
 پذیرا بگوشان را می برسید، زیبا
 آشتی پذیر صدای گوینده با سوز
 مطالب آید رضو نیست که بگوشد
 و موسیقی ویژه وضا دادن لازم به
 برنامه پی.
 برای گوینده شدن در راد یوتیوبیون
 چه معیارهایی وجود دارد. شما
 با آن جوراستید؟
 - به نظر من معیارهایی که در راد پیو
 وجود دارد خیلی دشوارتر است تا
 لطفاً صفحه برگردانید



کفایت سخن را با جاوید نیره و سفر ننگی گریه با آ... و یوتیوبیون

خاوند راهی از غبار خوبیراه پیو-
 تلویزیون نخستین کارها پشرا سر-
 ((باران)) آغاز کرد. به نظر من
 جاوید راهی تا از زیر باران بدر آمد
 راه خرد راهت است که آشنایان
 ((باز آمدن از لاس ویا)) همه ای
 همه می باشد. به آرزوی
 راهی درین سفر همه و شنیده می باوی
 داشتیم که میخوانیم:

از کجا آغاز کردید؟
 - سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوان
 باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد
 دریا تبعه نظر الجنیر محمد صدیق تمام
 اساس موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳
 وقتی ارکستر باران کارها پشرا آغاز کرد
 من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر
 گوینده همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.
 نخستین آهنگ تا کد ام، و آخر
 کد ام! چی تفاوتها میان این دو شمار
 کرده می توانید؟
 - نخستین آهنگ (مع نما و نما)
 از ساخته های فرهاد دریا و آخر
 آهنگ به نام (باز آمدن از لاس ویا) ساخته
 (صبر) میباشد. به نظر من کار هر دو
 در آغاز نایخته است. چه از نگاه آواز -
 شعر، کمپوز و غیره جماعا اگر چه تاحدی
 اعضای گروه هنری باران در تهیه و
 انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند
 اما یک نکته قابل ملاحظه در این بود
 وسایل موسیقی وضبط صوفی باشد. که
 این خود درجه گویندگی یک آهنگ تا
 به سزا دارد. به نظر من در کار سایر
 معزات یک آوازخوان، آنچه درسه او را به
 موسیقی چیره می سازد، همانا تجربه
 اندوختن است که هنرمند همه نظرهای
 فراگرفته اش را در صل پیاده می سازد و -
 طبیعیت که حرکت وصل آواز را به
 منزلت می برد به این رقم تفاوتهایی که
 میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز
 سرود ام، می بینید. یکی از دلایل آن
 در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.
 چرا صرا (باران) کوتاه بود؟
 - این سوالیست که همه جا با آن مواجه
 است. نه تنها من بلکه تمام اعضای
 گروه شاید به این حرف معتقد باشند که
 هر گروه ویا گروه هنری بعد از یک مدتی
 راه بیایی هنری از هم میاشد. چو
 لطفاً صفحه برگردانید

من از آن صدایانم، تو از آن صدایانم

اما جاوید و نیره با هم راه می اند

گروپ های (بونی ام) - بیم فلاپ - -
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مد رن
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای
 شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد
 معترازمه در وی کرکرها، عدم شناخت
 درست از هم دیگر، و بالاخره بی تفاوتی
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های
 ناسالم است. آهسته آهسته گروپ را از هم پاشید
 * آهنگ های زیر (باران) تانراکسی
 می ساخت:



۱ - زاویل آهنگ های گروه را فراهم دریا
 تهیه و ترتیب می نمود. مثلا: من تنها
 توتنها - باز دل میتد برای - ای داد و
 بیداد - ره عمر با چشم تر میزند دل - باز
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های
 فرهاد دریا است.

* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک
 جوابگوی احساسات آن است؟
 - همینکه گفته اند موسیقی فدای روح است
 حرفیست: جا - گاهی یک آهنگ فریب و
 گاهی شرفی جوابگوی احساس بوده و روند
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت
 مشخصی گفت این یا آن. اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) میهنم وهران
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب
 خوانده شود زیباست.

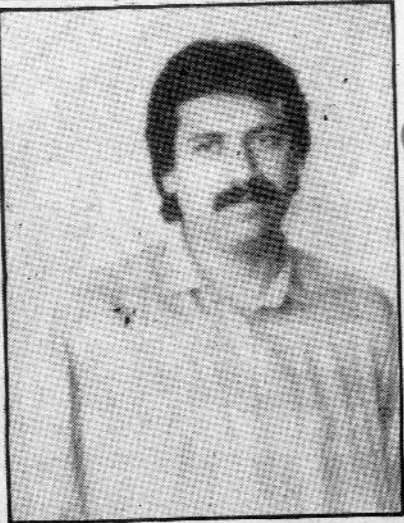
* یکی از شیوه های تدوین منبضان
 روانی معالجه، بیماریه وسیله موسیقی
 بوده است. اما امروز برای موسیقی بی
 راسی شنوندان که درست برعکس آن تاثیر
 می گذارد، شماچی نظر دارید؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس
 شنوایی اثر را از دست میدهد. راست
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی
 کار میگیرند که نه تنها مداوای درد بیمار
 نیست بل دردشان را افزونی میبخشد.
 شخصا به این نظر که هنرمند یک نمیتواند
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال
 یک آهنگ خوب تهیه کند (از کسبه کم
 کن و کیفیت بیافزا)

* موسیقی جاز و موسیقی شرق از لحاظ
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند. بنابر
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد
 ساز فربس بنوازد و یا آهنگ های فریبی
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو
 شما چه چیزهایی را لازم میدانید؟
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

جاوید راهی: بی تفاوتی اعضای در مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید نیرد راهی: ظرافت شعر با جدیت خبر جو در نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه
 چندانی صورت نگرفته. خود میدانید که
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری
 موسیقی وسیع است و همگانی. سالها قبل
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -
 مجرب هندی پیش برد می شد که بعد از ختم
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه
 کورس هم بسته شد. صرف در این اواخر
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده.
 به نظر من همین ها دلایل عمده بود.
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد.
 از راه نشر رساله ها، ایجاد کورسها و غیره
 امکانات همچنان در مساهای رادیو -
 مرحوم استاد سرآهنگ که بهترین رهنمود
 برای راهبان موسیقی است باید به طور
 منظم در برنامه بی گنجانبه شده از طریق
 رادیو به نشر برسد.
 * پیوند شعر و موسیقی راچی گونه یافته اید
 و جهت تداعی و آمیزش بهترین دوایم
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ
 می دانید؟
 - شعر و موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند.
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان
 حال خود بیساند پیش و بداند ضرورت
 شعر خوب را. در یک آهنگ به نظر من
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده
 به تشویق نیفتد. شعری را برگزیند که

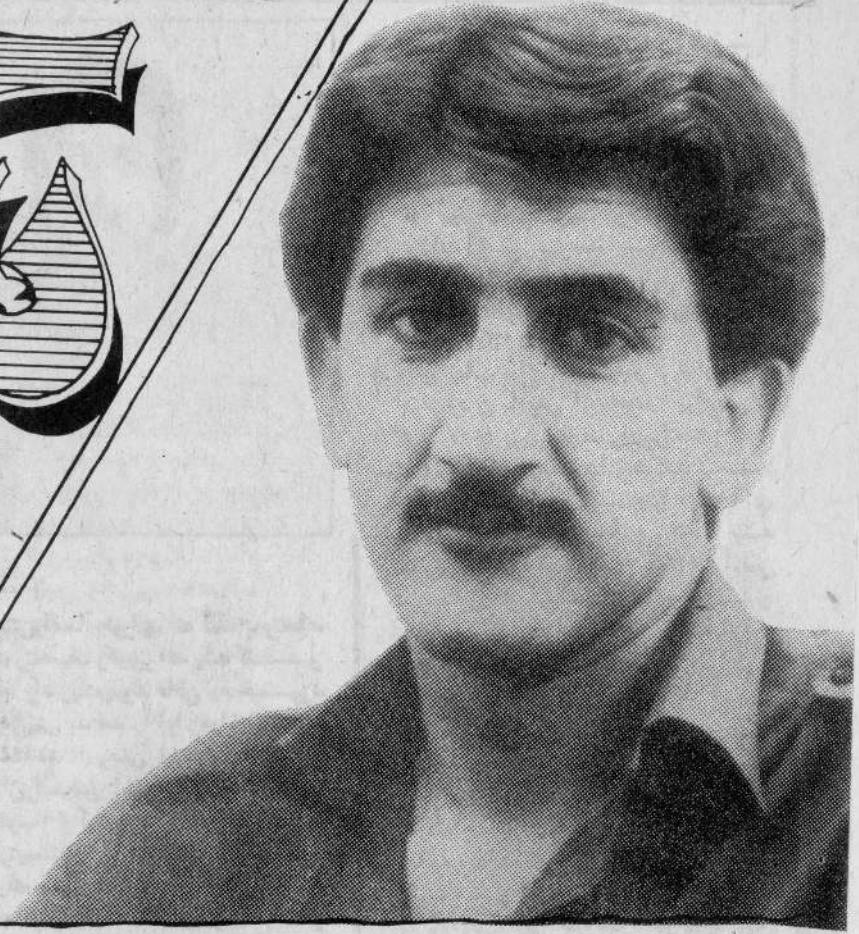


با احساس و اتما جورا بد نه آنکه در تضاد
 باشد. در تصنیف و کمپوز اندیشه کسود
 بعد همه رادیک پیوند عالی به خورد
 شنونده هایش بدهد. آوازخوان باید
 شعر را بشناسد. یعنی موسیقی شعرا
 بداند. زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری
 برخوردار نیستند. از همین جا است که
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ نقالت
 های ایجاد می کند که طبیعتا بر
 روان کلی آهنگ تاثیر دارد.
 * شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام
 زاویه انتخاب می کنید؟
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب
 بگویم که در آری شعرو کمپوز خوب و هالی
 بوده در جلوی این دو شرط اساسی و -
 لازمی رسای آواز هنرمند است از نگاه ضبط
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی
 خواهد ساخت.
 * به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه
 دارید؟
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان
 عزیز می دارند. ارادت من به طور
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سرآهنگ،
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر
 میسازد.
 * گهتی با گفتنی های دیگر...
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده
 ما افغانستان خشک شدن اشک
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است.

بقیه از صفحه (۲۱) **نیوه راهی -**
 تلویزیون، گویند، راد یو بایست چنا
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه
 شنونده را به خود جلب کند و خود را
 بشناساند. اما در تلویزیون تا آنجا که
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد
 و تا اندازه بی نیز صد اوسود و مهارت
 کلام که به نظر من تنها روی فوتوژنیک
 (Photogenic) بود. نطای
 نباید اتکا داشته.
 * وقتی زبان برای گفتن وجود دارد،
 حرف زدن بانی از وجود، برای یک
 گوینده، تلویزیون جقدر ضروریست؟
 - نه آنقدر که با زیست ها و حرکات
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به
 معروض نمایش قرار دهد. اما تا آنده
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن
 یک شعر خوب حالت نگاه، آنهم در
 صورتیکه مسخره نباشد خیل
 بر بندیش شعری افزایش
 * به نظر شما، هر گوینده، یکله تورا است؟
 - هرگز، به هیچوجه، کاش میشد، همه
 ایلا میدانیم که صدای هر گوینده
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ
 گوینده خبر خوان توانایی یکله کردن
 را ندارد، زیرا ظرافت شعر با جدیت
 خبر جو در نمی آید.
 * پگان گوینده راد یو تلویزیون شعرو سایر
 آنریده های ادبی را آنگونه بی تفاوت
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی آنریند
 اثر فکر می کند: کاش این اثر را ایجاد
 نکردم، بودم، فکر می کنم در اثر کوتیسه
 فکری میان یکله تورا و سخن گوینده
 هیچ تفاوتی را نمی شناسد. **بیم**
 چی گونه می اندیشید؟
 - چی کنم وقتی شما روزنامه ها همه
 را تشویق میکنند وانی را که بی آهنگ و
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش
 می کنید گله شما نا بجا است.
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید
 * آیا میتوان بگوید که کی؟ اگر
 گفتید آخرین تان.
 - اینکه شما هنوز نشناخته اید، یکبار
 دیگر از شما می طلبم به برنامه های ادبی
 (اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم:
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه
 و جمعه) راد یو گوش دهید.



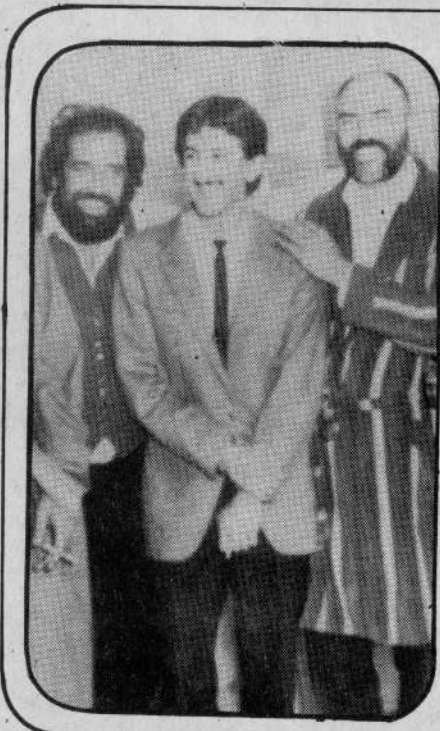
مواجهه از مورچه



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابت نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عدد همکاران ما زندانی شدند و یک عدد دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها، پیو تلویزیون بود توانستیم نمایشهای خویش را عرضه کنیم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیپارتمنت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد، ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در امپورتوری و سینو-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بسیار نخست آموختم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسوولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریه کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من بیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹، (۷) بیس کلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد انیست برای اوتیاتر نه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (سدوزی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمییابی که هنر او بازنده کی او به حرکت او صحبت او عین گردیده است. اما مهم (سدوزی) کجا بود، از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید. با انبوهی از پرسشهای پیش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را یافتم. در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر میخداشتم.



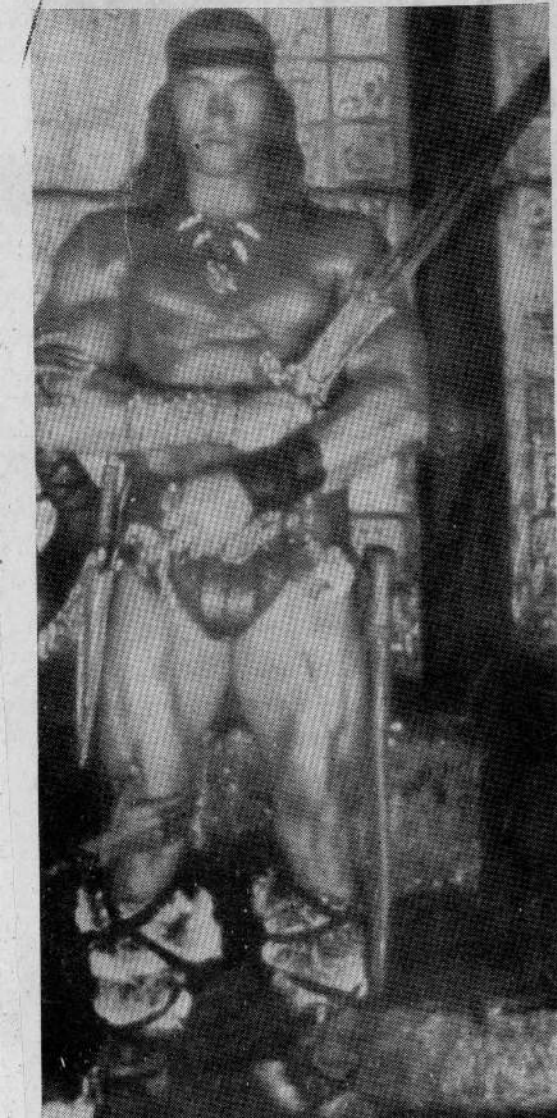
تئاتر و فرهنگ

بیشترته بی با فرهنگ عالی چشم و گوش
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -
نهایت مشکل محیطی چیزی را در خود
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب
بمانم . . .

همینکه برگشتم ، سریاز شدم و در چوکات
محدود نظامی توانستم که تربیه یک
عده جوانان را به دست بگیرم . در سال
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی
اقتصادی و تخنیکی سیمینارهای تئاتری
را در بین جوانان برگزار کنم . . . ما
موفق شدیم برای بار اول کار تئاتر سازمان
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود
مربوط بمانیم . سیمینار مدت ۶ ماه
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار
فن اکوئری بود ما را همکاری کردند .
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات
اقتصادی و تخنیکی سیمینارها از بین رفت
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -
سپس آن را پارچه کردند به گونه
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیکی طور مثال
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص
موسیقی در کلیم ، آشنا شوند .
مرداب ها پنج دوره گوناگون تاریخی
را نشان میدهند . ماسمبول های مختلف
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از
نگاه کار نظامی شکیستاندیم و آمدیم
به سوی جهان فاشیسم که آهسته آهسته
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -
قدرت تسلیحاتی ملی بیشتر و تا تهران
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده .
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -
امراض جنگی که در اینجا مساله
اعتماد و معناد بودن نقد و بررسی شده
بود و قسمت پنجم که یک منظومه بود با
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شهادتی از صاحب
های تلویزیونی خود گفتید که اولین
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی آشنا
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -
اندازی های تازه از نوع سایه .
✦ نوع سایه یعنی چی ؟
- تئاترهای استند که فوق العاده
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهد
پرسوناژها به شکل سایه ها آشکار میشوند
همچنان اکتور در جریان این نمایش
مجبوراً و تحمیلآ باید به خود همین نروش
فن اکوئری را به وجود می آورد تا جوانان



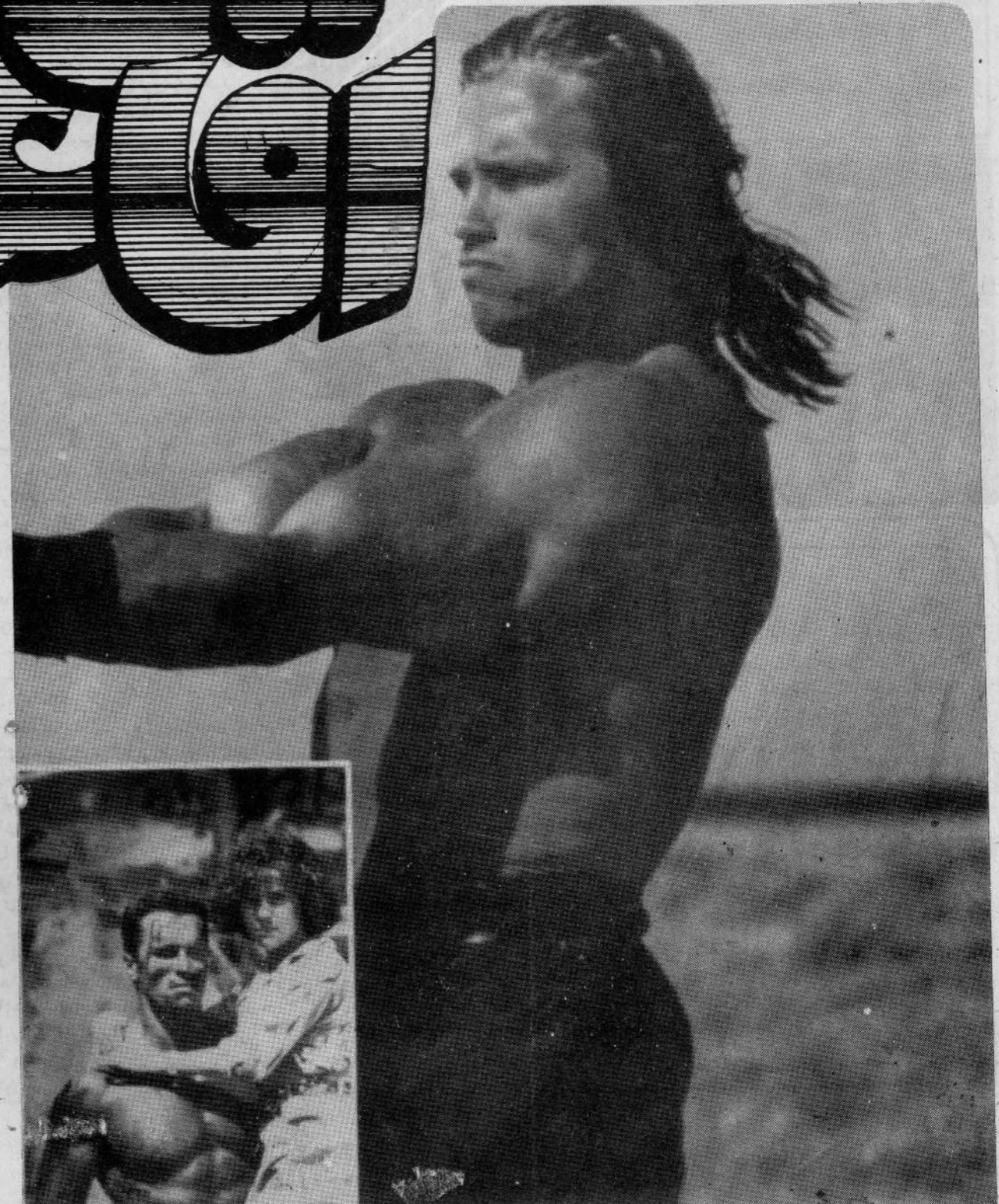
سولو پستار

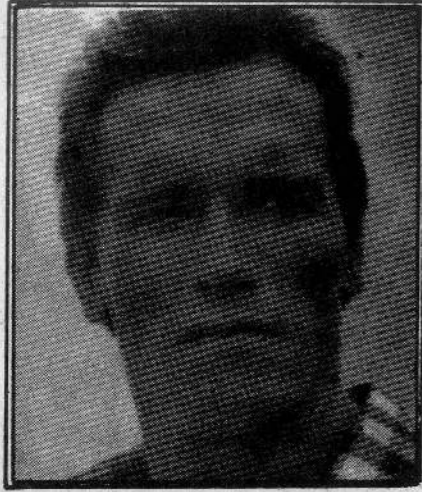
هانس " در سطح گرانترین اکتور را
 است. از تولد بدون شک هانسی از
 بزرگترین و قطورترین بازیگران هالیوود
 و جهان را دارد. چنانچه ۶۰۰ -
 سانتی Biceps بی سس در مقایسه
 ۵۵ سانتی از ستلون و ۱۹۸ پسر
 و ۱۱۵ کیلو گرام در مقابل ۸۲ -
 پسر و ۱۰۰ کیلو گرام ستلون ۱۰۰ -
 در زنده کی تفاوت ۱۰۰ پده ای و
 قول سینمای ما لیوید درین است
 که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا -
 تهریه سینما راه یافته است اما ستلون
 بعد از ورود به سینما به صورت مشخص
 به صورت پرورش اندام پرداخته
 است. هانسی در بدین شک نخستین
 هنر پیشه درجه یک جهان است
 که از دنیای سینما به سینما را آورده
 است با وجودیکه تهریه است
 کچر " لیندا و آنتونیا " پوگنستر
 ستیان فراده و کلاویه باز معروف
 جنگ نورس قبل از او به سینما آمده
 لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۴۲ در سن یک سال
 پس از " سولو پستار ستلون " فارسی
 اتریش در یک دهکده کوچک کستلر
 دایان که ها قرار داشت زاده شده
 است. پدرش افسر پولیس بود. او
 مانند ستلون طفولیت پر از بازی
 را گذراند. است. شهرت و
 نعت او در جهان سینما به
 هیو ویز مورود علاقه اش " پرورش
 اندام " بادی بهله پنگه " کسه
 او را محبوب عام و خاص ساخته است
 میانه که اسپریت یکی از
 و گرانترین هنر پیشه گان سینما
 لیوید است. " کچر " از هر
 مبلغ به میلیون دالر در زمان
 که طبعاً فاصله زیادی با سولو پستار
 ستلون که صرف از فیلم " بازوهای -
 آهنین " ۱۲ میلیون دلار دریاست
 نموده است دارد اما با سایر هنر -
 مندان معروف چون " ورنر هرتسوک -
 " استرود " " لونا " و " روستون -

سولو پستار

لرنولد





در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و همه ویژه علاقتند جمع آوری کلکسیون ها شدم.

کونین : تولد يك اسطوره .

کونین در حقیقت يك قهرمان افسانه بی روح نیست که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر هر روزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونین در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونین وحشی و دومی "کونین هراتر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان مهم تهیه فیلم کونین را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوش یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم .

هر روزی فیلم اول کونین ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد که قهرمان اصلی همانا "کونین" قهرمان افسانه بی که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی می کرد و با جماعت و دلیری می جنگید است قهرمانی که در مقابل مارمظیم ۲ متری و فسیح عظیم

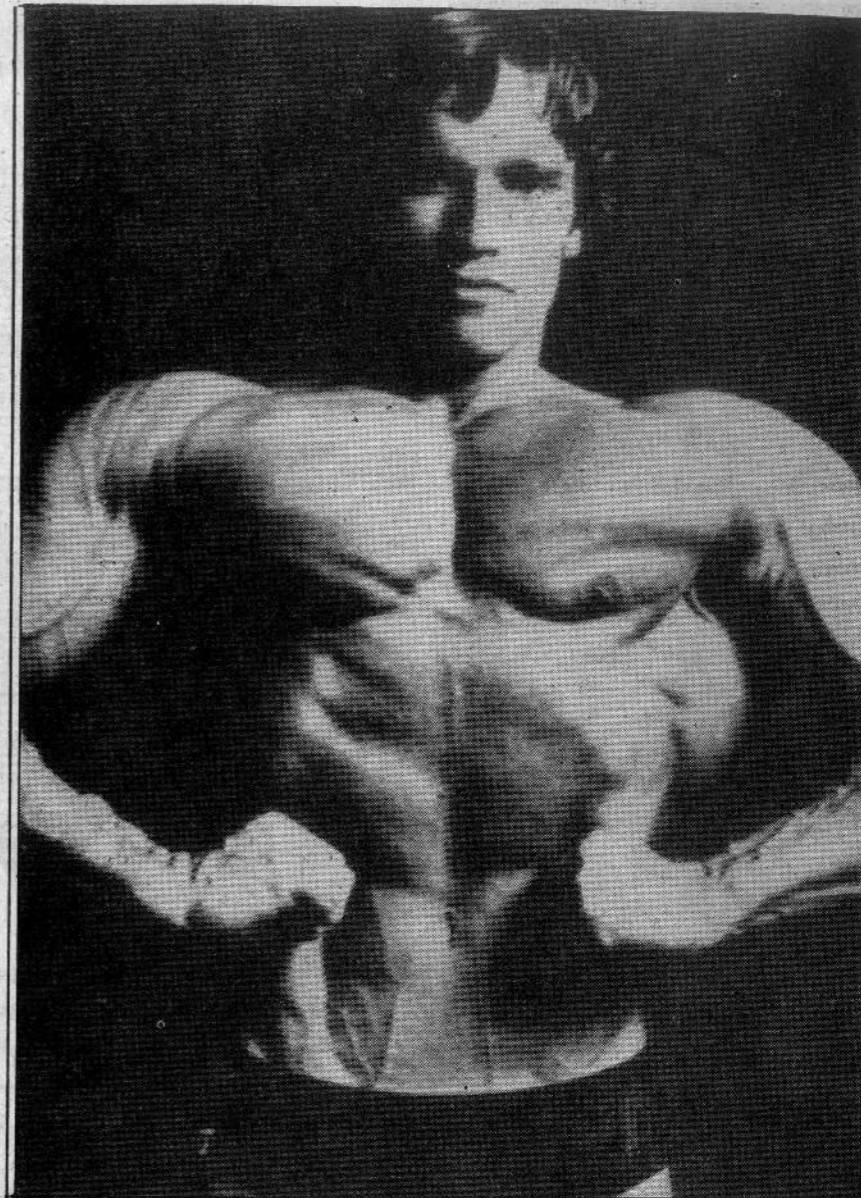
بقیه در صفحه ۸

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریمه مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به اسم ارتولد بود اشتراک نمود و با هر روزی بر همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد . و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و راه سالو نهایی تمرین را بر خود نبسته . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چهره : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای مردم و "ارتولد" و تناسیب اندام برای زنان " و ۰۰۰ دست یازده است که از پرورش تری کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

توتون " و " هرکول در زومبارک " در ۱۹۲۰ و بعد در فلم " شخصی " از ساخته های " روبرت التیان " هنر نمای نمود . مگر حقیقتا آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آفرینی در فلسی از ساخته های (بوب دلسو) کارگردان جوان سینما بود که از جریمه تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و در این فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زهر خود را در قالب خود میافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسا پر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله "متلین" "نور" پای جهان پرورش اندام را نیز حذف میکند این فلم "طاقه" و توانایی " نام دارد ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پهنه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

بوده من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم . در ۱۹۰۰ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان اروپا در "شتوتگارت" شدم . در برگشت مرا زندانی کردند اما وقتی دانستند که من عنوان " آقای عضلات اروپا " را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزش شکار حرفه ای شدم .

بعد از آن برای ارتولد حرف مقام " آقای جهان " قابل دید بود پس و یک سال پس از پرورشی اروپا بعضی کامپای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین پرورشی من را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد و آن وقت به خواب -



سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

کفرانس ها ، تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و پروگرام های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است .

" وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود ، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود . پیل وسيله بی بود برای دست یازیدن به آرزو های چهره :

سینما ، پول ، و مسابقات محلی و موفق در اجتماع . و این دقیقاً متناسب بود برای من یادداشت لباس های سفید و زیبا موزون و ابارتار مجللو ۰۰۰ زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

" نقش آفرینی در فلم ها برایم دیگر کوش بزرگی را همراه داشتم زیرا در جریمه مسابقات " پرورشی اندام (باید همه احساسات را مخفی داشت و دسلهون خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را بر انگیزت و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است و در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا دسلهون و اندام همه چیز نیست "

دیده اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

" من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهند گشایند ."

در آغاز در فلم " ارتولد -

و هرگز از مشقات تمرین نمی تالیدم به خود هراس را راه نمیدادم و برای تحریک هرچه بیشتر خود دیوارهای اتاق خود را با عکس های " بسادی - بلهدینگ " زیبای اندام ، به ویژه رکلام ها و عکس های چاپ شده - مجلات از ورزشکاران این رشته ورزشی از این بسته بودم و امریکا را در خوا - ب های من پروریدم و سپس نه به صفت يك مهاجر فقیر در کلیفورنیا ، من میخواستم سلطان عضلات همه دوران ها باشم و به این منظور همه روزه پس از پایان یافتن دروس در مکتب برای تمرینات به شهر مرفیس و شب وقت برگشت چون ناوقت می

اند اما او با شکوهتر از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون " پرورش اندام " محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورشی اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز مقرر بود : " هنوز ۱۵ سال داشتم که همه مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار " آقای جهان " می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد



ترجمه صفيه رازانه

پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته‌گی‌های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین‌های کوچک لعاب‌دهن و مواد غذایی به میان می‌آید که بستر نگهداشت و تغذیه میکروب‌ها در وسط قشر به شکل یک بلیک مجتمع درآمده و اسیدهای ضعیف لاکتیک و نیتریک سرکه را به وجود می‌آورند که در نتیجه تاثير آن‌ها اول يك تغییر بسیار جزئی (فرورفته‌گی‌های جال مانند و خلاهای میکروسکوپی که اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساس‌تر در رشتی خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (و این مخاطب‌ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوژی یادآور دندان است.) به زودی در خلاها و فرورفته‌گی‌ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نوارهای مبدل میگردد (اماد رعمتا)

عدم مراعات حفظ الصحه دندانها
آماده‌گی و استعداد ساختمان دندان‌ها به معنای شدن: (ضعف مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است؛ مثلاً اگر مقدار منرال‌ها به ویژه فلورین کم باشد)

نوع غذاهاي مصرفي: افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا، چاکلیت‌های نرم، کیک، کله‌ج، اکثریت میوه‌های پخت‌شده و (ساجق)‌های بدون نمناع مخصوصاً باقی‌ماندن پارچه‌ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان.
موجودیت میکروب‌های اسید ساز رشته‌مانند

تشکل کاری یک پروسه بسیار طولانی و تدریجیست. اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان‌ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از مینا که آن جا لعاب‌دهن و

از مجله «جهان طبابت» چاپ شهری شماره فوق العاده جنوری ۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع پوسیده‌گی دندان با کارس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست. کارس یا (کرم خورده‌گی دندان) مرض مغرب‌کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسمتهای تکلی و ساختمان‌های مغزوی دندان از بین میرود. اسباب و تکوین مرض: کارس در اثر اشتراک شماری از اسباب و فکتورهای مساعد سازنده به وجود می‌آید از آن جمله:

برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پاناسال مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجماد که ایجاد جراح حسی عاجل را نمایند.

- ویا بروسه التهابی ظاهر آ رام شده مرکز مخفی زمین برای متع شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسین‌ها واسید های حاصله از میکروب‌های رقتی مانند بامالیکول‌های پروتینی موجود در سینه، پاک مخلق کیمایی چند پیته دارای قوه بلند تخریب راتشکیل می‌دهد. مخلق یاد شده تیلور قسمی می‌تواند تخریب و منحل نموده و بویختن مواد آهکی آن سبب میشود.

رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان‌ها کوچکترین غلظه نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها حتمیست مده بررسی کردن نباید کمتر از چهار دقیقه باشد.

- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جویدن سیب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا.

- خوردن دایمی سبزیها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تابلیت‌های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیادتر سه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان‌های فلوراید دار برای یک هفته متواتر.

(چهارده بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتر از سه سال و گاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و قهوه و نوشابه‌های رنگه مینوشند می‌تواند رنگ سیاه را به خود بگیرد.

فرورفته‌گی‌ها با هم وصل شده و عمیق‌تر میشوند. با آن که تیزاب‌های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس دایم آن‌ها در شان منزال‌های سطح مینارا از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق‌ترین دندان راه می‌گشاید. این مرحله در نشانه مشخص ووضی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیات کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شپریتی شدید آرد را به وجود می‌آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ

مراجعه نشود، مواد زهری واسید میکروب‌ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و خیم (پولپیت حاد) را میسازد که وصف عده آن درد -

نیغانی و موجه موجه دندان است. در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) -

ساعت دیگر دندان در برابر فداها ی گرم به درد می‌آید (نه سردی) و این نشانه‌ها بپیشرفت حادثه التهاب -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرک ملو گردیده و در اثر گرمی شریان‌های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف

دند را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرض در این حالت توقف داده نشود، التهاب از دندان خارج شده، ساختمان‌های

مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند چیزی را بوجود آورد چون درد زجر آوری

تحریر میشود (حتی تماس زبان درد - ناک است) در ظرف کمتر از هشت سا -

عت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد

دو خطر احتمالی را باری آورد:

جوایز اسکار ۱۹۸۹



بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جوید وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بروز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هو ستان این مناطق نامشخصی شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باشد که پس از تشاغی این فیلم گره دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیت همه اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد، و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موترها کار مدل سال ۱۹۸۸ خود را می راند متوکر حراس خود را از دست می دهد و موتر را - اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما پسر او که صاحب یک کارخانه است و - " پولی " نامیده می شود " با بازی - لئون ایگرهید " که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میباید آنکه مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلما ساز اسکر الیایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " مورگان فرین " و " دان ایگرهید " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۲ دقیقه ما، جرایمی چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طول المدتی را که به کند می اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هو سه طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معترضی تشاغی می گذارد . یک منتقد در اروپا پس این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرده - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کاره زیبا - ست . توجه زیادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند .

خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۹ سال کثرت از سن واقعی هنر -

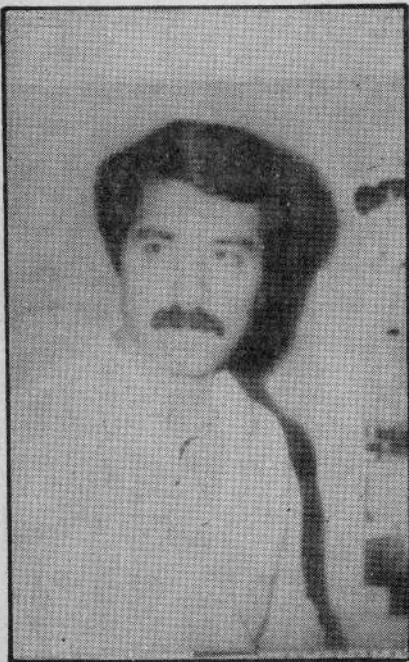
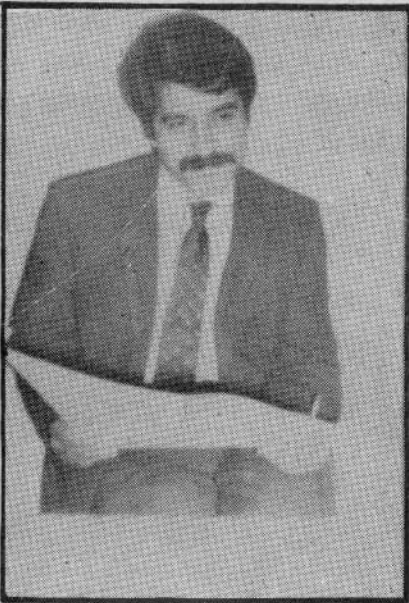
" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - کاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسوده بود حمایت می کردند اما آکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جا یزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلما ساز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلما سازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی " بهترین کارگردان : " اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانی یل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : " جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " بریندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من " بهترین فلما نامه ی اوپوزیسیال : " تام هولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده " بهترین فلما نامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی " بهترین فلم خارجی " خیر امر - یگایی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گری برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این فلم که از ل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت :

" هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نبیند . از شادی در پوست خود نمی گنجم ."

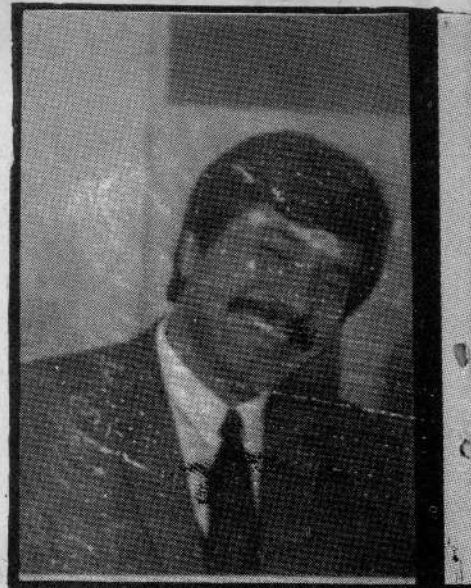
رقبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکسی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین



بازی کرده اید ؟
 - بل در فیلم "بهار میوه" نقش داشتم .
 - برای یک سینما گره هنگام فیلمبرداری چه خاطراتی می‌تواند اتفاق بیفتد ؟
 - زنده گی یک سینماگر همه اش خا - طره است . برایتان قصه کنم که یک وقتی به تاشکند دعوت بودیم . اصلاً منسر نفری بود و ولی من در آن جا تقاضا کردم تا کمره بی در اختیارم بگذارند که از زندگی اطفال افغانی که در آن جا - درس می‌خوانند - فیلم برداری کنم . کمره را به اختیارم گذاشتند در آن جا فیلم برداری کردم . سپس به دو هفته آمدیم در آن جا نیز فیلم برداری کردم و در ضمن یک فیلم بردار مجرب نیز در آن جا

با من توظیف شد او هم خواست که فیلم برداری کند . او با طرفی می‌گفت و تصویر می‌گرفت و ما تعجب می‌کردیم سر انجام موسی را مدتی و حبیب طلوع از میهن خواست کردند که من خودم فیلم برداری کنم زیرا با شرکت کردن زیاد - وقت ما ضایع شده بود من کمره را گرفتم فیلم برداری کردم . فیلم برداری تمام شد و فیلم به لاهور باورفت . فردای آن روز با رئیس سینما توگرافی و دوستان خودم یک جا به تالار سینما رفتم و فیلم را تماشا کردیم متأسفانه یک ساعت هم از آن فیلم بردار مجرب درست و لیکه نیامده بود . وقتی تالار روشن شد همه با تعجب به سوی من نگرستند و از من می‌پرسیدند که در کجا تحصیل کرده ام و هر چند من می‌گفتم درین رشته تحصیل ندادم و باور نمی‌کردند می‌گفتند باید در ماسکو تحصیل کرده باشم و دوستانم "موسی را مدتی و حبیب طلوع" با خودش بهم را می‌بردند .

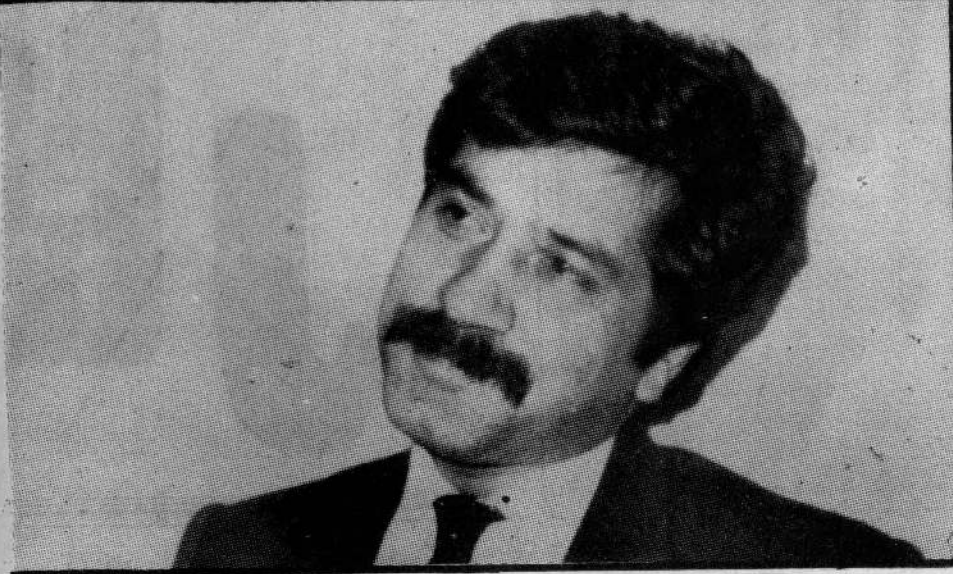
چون کار تازه بی رویه است دارند ؟
 - فیلم تازه بی به نام "مکوت" را زیر کار داریم .
 - اگر بر سنی آخرینم را کنجکاری و - کتبخ تعلق نمیکنید ، اندکی در مسوول زنده گی شخصی تان نیز صحبت کنید ؟
 - ازدواج کرده ام ، سه بچه ، قصه اول داریم که هر سه تن شان در برخی از فیلم ها نقشهایی را بازی کرده اند .



که چیز یکی دو فیلم داستانی و سینمایی و یکی دو فیلم تلویزیونی و دیگر هیچ فیلم ما دور نمانده است به این معنی که قلم مطابق او ضاع و احوال کشور و مطابق به پالیسی روز ساخته شده که اینکای فیلم های خوب فلکوری یک و محلی وطن خوب ما ساخته می‌شد و نشر می‌شد تا جای فیلم های بی‌فکر تجارتنی . خارجی را می‌گرفتند ما تازه تصمیم گرفته ایم تا فیلم های انتها -

هنرمند باید هدیه فستای باشد

هی - محیطی که برای پهننده ما پذیرنده باشد بسیار ؟
 - فیلم های ما چرا نقش شوند " صدای دانه ؟
 - فیلم های تلویزیونی ظالما طوری است که ماه خاطر سهولت کار و روی سست آواز را بگیریم ، لذا از آن جایی که ماه ها زیاد دقیق نیست و از جایی هم مشکل بستگی وجود دارد ، لذا آواز مخصوص می‌باشد .
 - آیا گاهی خودتان نیز در فیلم نقش

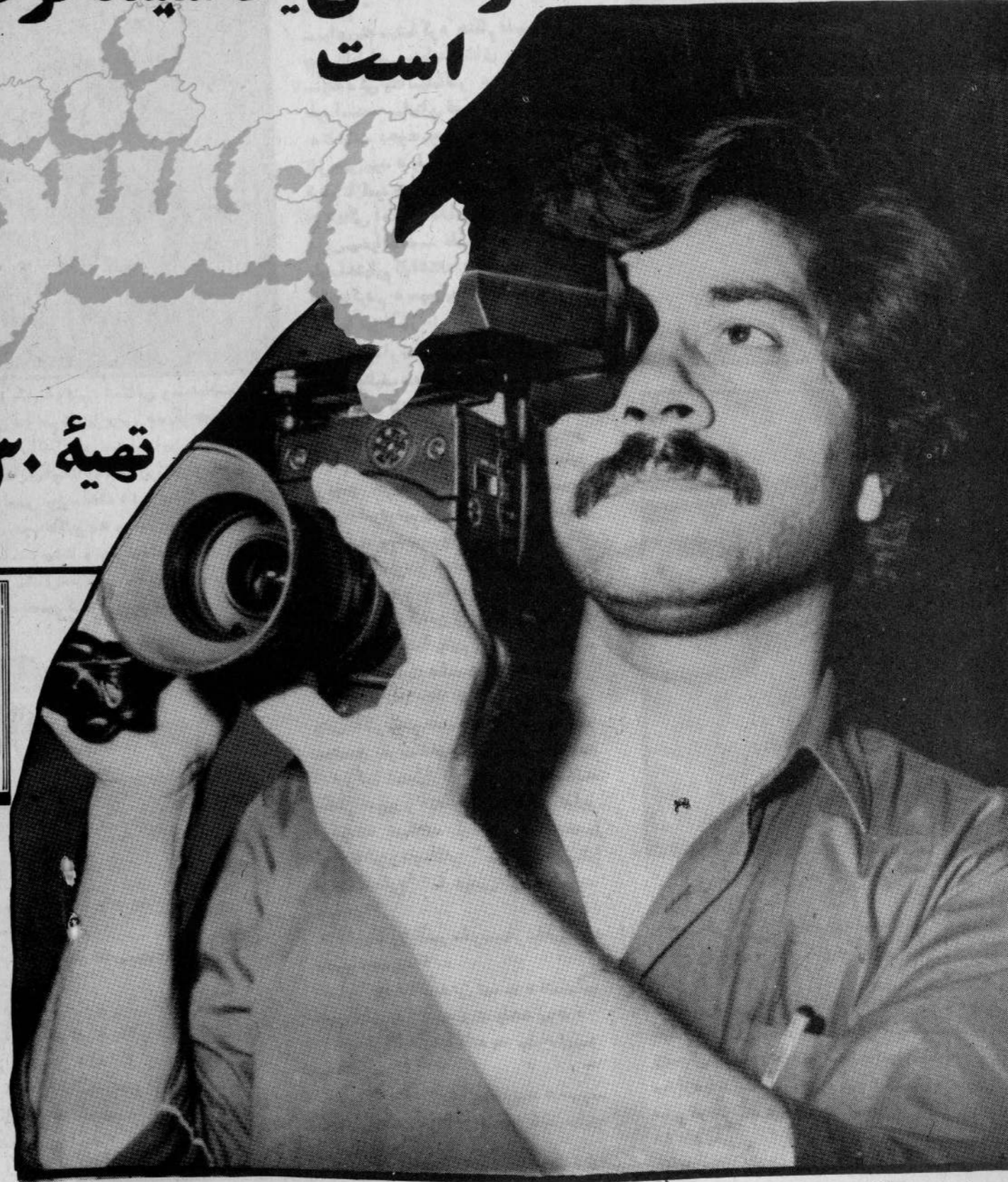
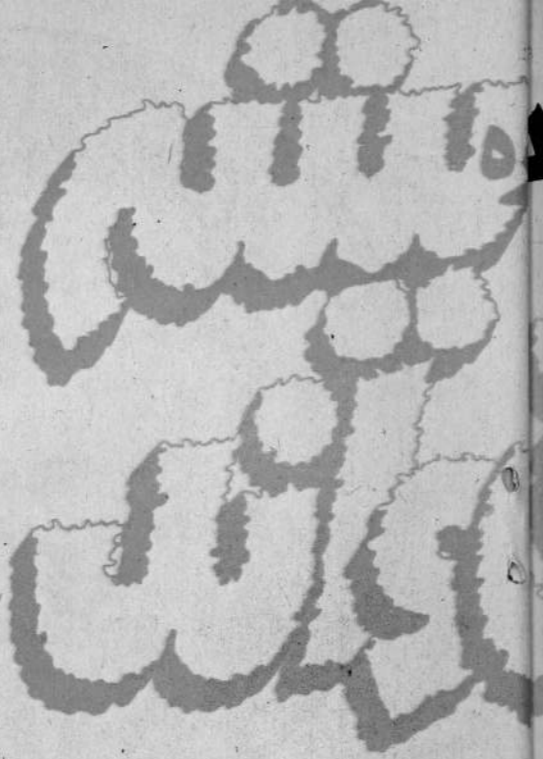


سینما روی آورده اند ، چهره های تازه و با استعداد دیگری را نیز جذب کنند تا سینما انحصاری نباشد . و شما خود - مداند اگر در یک هفته سه فیلم نشر شود و در همه آن همان یک هنر پیشه باشد آیا برای تماشاگر دلیلگر نخواهد بود . خوب اگر افزون تر از این بگویم ، فکر میکنم درست نخواهد بود ، ولی یک چیزی را باید یاد آور شوم که بسیار بافلفنامه در

چه را که باید باشد ؟
 - چون سینمای ما یک سینمای جوانی و بالستیک است ، نه سینمای - تجارتنی ، لذا با شناخت از جامعه فیلم ها تهیه می‌شود .
 - ما فیلم های بسیار خوب داریم ، ولی هر کدام آن ها چرا صرف یک بار نشر می‌شود ، آیا نمی‌شود که به جای فیلم های خارجی ساخته های کشور خود را بپوشیم ؟
 - به پاسخ این پرسش تان باید بگویم

« هر اس از چی و از چی کسی ؟
 - هر اس از نقد و انتقاد .
 - آیا گاهی فیلم های شما نقد شده اند ؟
 - برای نخستین مرتبه فیلم هنری " به - سوی لانه " که پس از اعلان نشری حاله ملی تهیه کرده بودم از طرف برخی از - سینما گران و منتقدین مانقد شد ، هر چند که کسی ها و کاستی های آن را به رغم می‌گفتند ، من نهایت غشوش و راضی بودم ، زیرا به نظر من نقد در سینما و دیگر کارهای هنری ، پیکانه راه بهرین رفت از کاستی ها و کس هاست .
 - عبادر آغاز صحبت خویش گفتید که با داشتن علاقه و اندیشه بی - سینما آمدید و می‌گفتید کارهای شما بخش را به انجام برسانید در حالیکه گروهی می‌گویند در سینمای ما اصلاً حقیقتی وجود ندارد یعنی که کار منور به منظور بهبود فلسازی صورت نمی‌گیرد ؟
 - اندیشه و خودشان ایجاد گر است من با اطمینان گفته می‌توانم کسانی که در سینمای ما وجود دارند با درک رضا - لت خویش در قبال سینمای ما می‌اندیشند ، این سینما گران ما بار سالنند بی که دار - ند ، با آرزوی مندی تلاش می‌نمایند تا یک سینمای بالستیک و واقعی را در کشور - میان آورده و آن را هویت ببخشند .
 - آیا واقعیت دارد که در سینمای ما بیشتر به واسطه وسیله اعتبار قابل می‌شوند ، تا به استعداد ؟
 - نه ، به هیچ صورت واقعیت ندارد شما میدانید وقتی که فلنامه نوشته می‌شود تهیه و کرکتر ها در آن بر جسته و نشر می - شود امکان ندارد ، آن تهیه که در - فلنامه شرح شده ، آن را تهیه داده و به کسی که عقده دارد و می‌گوید :
 - فلان کارگردان به من نقش ندهد نقش داده شود درین صورت من فکر میکنم باید از فلنامه نویسی دوباره خواسته شود تا تهیه و یا کرکتر را دوباره تغییر بدهد .
 - کارگردانان ما چون انجنیر لطیف سمید اورکزی ، فخر نی ، جوانفیسر حیدری ، واحد نظری ، شبان ، عملیل و دیگران همه شان آرزو مند این استند که در پهلوی سایر هنر پیشه های که -

عید ورکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



تهیه ۳۰ فلم مستند در مدت کوتاه

فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و پرکارترین فلمبردار در بخش تلویزیون است.

آغاز کار عید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و دیالوگ و تشکل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تشویق دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به ریاست تخنیک تلویزیون سپردم و ولس ریاست تخنیک نمیداد برفت.

چرا؟

زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسره مین تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هرایش - متعدد من و آنان را واداشت تا هیئت تعیین کرده و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.

مستقیم و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودم و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.

کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟

در سال ۱۳۵۸ با برادریم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تهنلیسی و راپورتاژها را فلمبرداری میکردیم.

اولین فلم هنری را که ساختید کدام بود؟

در سال ۱۳۶۰ فلم هنری "کفر" را در ولایت بلخ فلمبرداری کردیم فلما ی دیگری چون "شکوه پیروزی، احساس راستین و تنگی هشی و سر بند و صبح سپید و آب، با هم برای آینده، نوای - فسلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلم هایی را که خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فلمبردار آن بودم) و به سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.

در حدود "۳۰" فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهایی از تمام قطعه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم هایی تهیه و به دست نشر سپرده ام.

چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟

میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبردار موفق شوم. هنوز در پشته اول زنده گی قرار ندارم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف محسوس داشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبرداری باشد و کوره مین باشد و پیا فلما به نوبت باشد، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تعیین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید

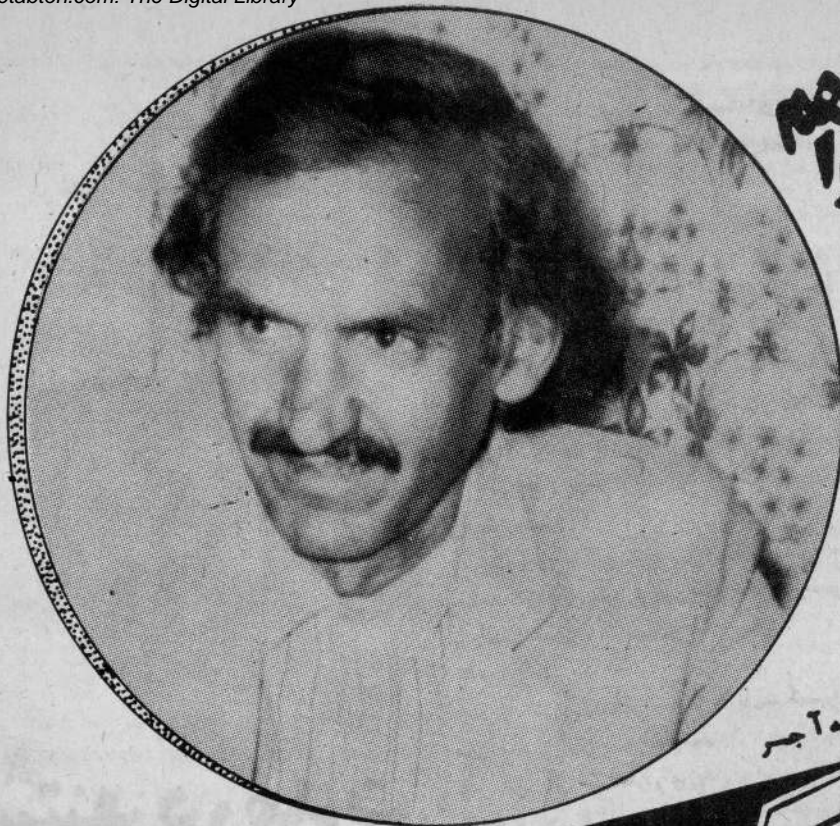


کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن آهنگی که خود رسیده و علاقه به هنر سینما راد و خودش احساس می کرد و همان گونه که امروز اطفال او را قه مند این هنرند.

فرض صحابه به دفتر کار عید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و وی او را سخت مصروف میبایسم. بار اول معتقد به این میباشم که هنر - نندان به ویژه سینما گران واقعا انصاف نهایی مصروفی استند.

عید اورکزی و تجربه هایش راد و زمینه

و فردای همان روز به کار آغاز کردم. قدر آن زمان یک پایه کوره دید عیبی - وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های ریختن تلویزیون هم نهاد بود و وی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان با تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند "حیات، نورالله صدیق فیض الدین فروغ و دیگران" با تلاش کارهایم را پیش میبردیم. در طول روز و برنامه های گوناگونی ثبت میکردم که دوست



مجید سیند : میخوام هم سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوه آجر

سیند از «کوه نور»

وباری صحبتی داریم با سه تار نواز ماهرمان مجید سیند که ۳۰، ۳۱ و ۳۲ ساله است. شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا هنرمندان در سندهای رادیو تلویزیون مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی او را نشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون میگیریم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که اینک آن را با شما در میان میگذارم:

چرا از همه آلات موسیقی سه تار را انتخاب کرده اید؟
- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز درسی رسم طبله را میکشیدم. و در ساعات بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کورس سی جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد شد. شامل آن کورس شدیم و مدت شش ماه در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش چیزهایی آموختم و این که چرا اله سه تار را انتخاب کردم، تانهای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را - استاد عبدالحلیم جعفر نواخته بود و من چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا پشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چسبیدم. در یک هفته به آنزوم رسیدم.

چگونه آغاز کردید؟
- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ) زانوزدم و خواستار آموزش در مورد موسیقی و اله موسیقی سه تار شدم که آن استاد بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یاری رسانید و همچنان با دستگیری و مطالعات کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن سه تار به چاپ رسیده، خود را انسانا ساختم و استادم بردم.

در مورد بیدایش و قدمت سه تار در داخل و خارج کشور چی حرف های دارید؟
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود آمد و تکامل یافت. در افغانستان در زمان سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی به نام معراج الدین خان تدریس کرد و شاگردان بیشماري تربیه کرد.
چند مکتب سه تار وجود دارد و شما خود بهیچ کدام مکتب استید؟
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام (معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار بنوازم، اما میخوام سبک مشخص و ویژه خود را داشته باشم.
چرا سه تار نوازی در کشور ما طور شاید نباید رواج ندارد؟
- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده میشود. در حالی که یک سه تار نواز زنده بقیه در صفحه (۹۱)

چمن : یوهنرمند ته دهرخه دمخه دهنري اخلاقو لړل ضروري دي



مرکه کورنکي د لهرم

حاجی چمن د پيروي هنري کورنکي چمن

کله یی چی گوتی طبلی ته ورژدی شی یوه دنیاخوینی اوافسون نضا پکه کړی . د لاسونو د گوتو سحر اوجاد ویی د انسان روح آرامی بنیونکی افیزي لاندي راوولی په رستیا دده لاسونه خومره دا احساساتو پارونکی با ارزسته او با قدرته دي .

د حاجی چمن سره - چی همیشه د بسلری د چمن په خیر شین او خندان - لیدل کینز . د موسیقی په ریاست کسی مخامخ کینم . د لندن روښنه وروسته د مرکي بلنه ورکوم چی په دیر صمیمت سره حاضر سزی . د ناسی په خبرو پیل کوو : - کله چی تاسی د تلویزیون په پرده وینو همیشه خوښ او خندان یاست . آیا د هنر د ساحی څخه . . . د ناسی حال کی چی موسکایی به شونډو بریښی زما خبره بری کوي او ایی :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمند ته د هرڅه دمخه لارڼه دي چی د هنر ضروری او پوره اخلاق ولری . نوځکه همیشه چی زما پښه محفل اولاسمی طبلی ته ور ژدی شی هرڅومره غم چی می په زړه کی وي غټه گټه بری کینم او په خندا او خن-

بښی خلکو ته خپل هنر وراندي کیم . - تاسی څه وخت د موسیقی نړی ته گام کینود ، د پوڅه بڼه نه وروسته وایئ :

- غلویښت کاله دمخه هغه وخت چی لا وړوکی دم .

- داسی بریښی چی تاسی په یوې هنري کورنی کی زبیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلی زما پلا رطبله اوتره می آرمونیه فزولسه .

هغوی نه یواځی زه بلکه د پوزیسات شاگردان روزلی دي . تره می هنري

دله لرله . زه لس کاله د هغه په دله کی م او د هغه په دله کی په اصطلاح

ښه ((پوڅ)) شوم . او وروسته می په نورو د لوکی همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال

کی د محمد عمر په مرسته می له راه یسو سره همکاري پیل کړه او چی د د پیری

مجلسی ثبت کول پیل شول هغه وخت یواځی سید علم او طلا محمد دراد پوسره

قرار داد د رلود . نوما به یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره راوستل پروگرام به موثبت کړ او په هماغه ورځ به پرته د کوم حق الزحمی څخه بهر ته تللو .

- تاسی ولی په دومره عجله بخان بهر ته جلال آباد ته رسولو ؟

- موز په جلال آباد او خواو شا سیمو کی د پیر محبوبیت د رلود . لهر لهر سیمو لکه

کمر ، لغمان ، پېښور او پشینو نورو سیمو ته به ود ونوته فونډل کیدلو ، او هر واده کی

دوه شوی ساز فزول کیده . یعنی وخت به یو واده لاختم نه وچی د بیل واده نفر

به منتظر ولاړ و . د برات په میاشت کی خویه اصلا کورته د تگ او د جامود بدلولو

وخت راته نه پیدا کیده .

- نو ایاستاسی د دې وضعیت په وړاندي ستاسی میروم عکس العمل نه

ښود .

پای په (۱۳) څخ کی

د باقبريال دوه شعرونه



سو درغونه

تاته هوسيزم د زنا هيلی تر سره شنه
 شپه خومره اوزده شوه د سبا سترگی راپره شه
 ستا په ايینه کې زه دخپلی سوزم منځ ونيې
 خدايز واسمانی بيخلی زما په حال خبره شه
 زه د زړه له وينو رنگومه د شفق لـ
 ته په ترمو او بنگو لويي . بله تر سحره شه
 زه به دلالة په شان بنگاره سوي د افونه کړم
 ته سهارنی زمي . چلنزه ترد لهره شه
 څه شوه هغه څه شوه دخندا او خوشالو ناوي
 د پروخویدلم يو عمل بيامی تر نظر سره شه
 مينی دروازي شه له بنگو رنگينه سـ
 گل کړه د فزل فونې ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۰ برلين
 باقی بريال

گلونه لور زمانونه

خو شيبی د انتظار اوزده گلونه
 د راتلوته د هغی سترگی په لاره
 راسره د نا اشنا هوس خيالونه
 اوزیرگی می به گوگل کی ناکراره

عوانی هیلې فلی فلی تخنـ
 اند او ژوند می دستپو ترانه وه
 ما لمبه کړه د پوي په سر روڼانه
 نژدې شوي د وصال خوزه شيبه وه

سرومنگولو د بيلتون پرده کړه لري
 رابنگاره د هوسونو شاه زادگی شپوه
 او د مينی د تاوده بستر د پاسه
 ساه نیولی . خوا به خواقاره فری شوه

جوړه هسی د گلونوسره فنجه وه
 په سينه جی می گلپانی رنگينه شـ
 ولوليزه می د هطرو خوشبوی و ي
 هر نظری می د بنگلا و نذرانه شي

د اوریل می زانگيدل تاوکري ولونه
 اوسکایي نخپیده په اننگوکی
 تول می فوز شومه د مينی انگا زو ته
 د وري نیچکی زسی به نغموکی

د هغی د سپینی خولی له بنگولو
 د سرو شونډو د شرابو څه مستی وه
 د بدن په مرغلنيو اندامو پی
 زیاتیدونکی د پانی هوس گرسی وه

له وړینمینی دوشالی جی را وتله
 د سپینی تلکی گلان می په نخاورو
 لکه پینه په خولوکی لورسه پویه
 څه اثری به کتوکی د حیاوو

سپینه وړانگه د سوزم می خوره وړه شوه
 لوبیدی د عوانی مسته جذب هـ
 اوله گرمو او سيلو پی بنگاریدله
 تلوسه می بارونکی ولولسه وه

د شيبو هغه بهير بسللی و و
 جی د مستی فونې وسپړل گلونه
 دلته ستورو ته د وخت له سترگو لري
 څه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

غیرت کيف

پهین این پوړی د انسانه میویند
 نسانه از بلای گوښه ویرانه میویند
 او میویند :
 که د رنډام ونسب تاريک
 سپاه لاش خوار د پو
 جهان راقبضه سپدار
 وهرکه نسب برون آید
 برویش حمله می آر
 اگر نسب را قدر خواهی
 دعای بایدت بر لب
 چرائی بایدت بر کف
 سلاخی بایدت در دست
 وراهی بایدت آزاد
 چه گوی تو؟
 چه بنداری؟
 مگر این مؤیشت بیست
 پتیا راست میویند

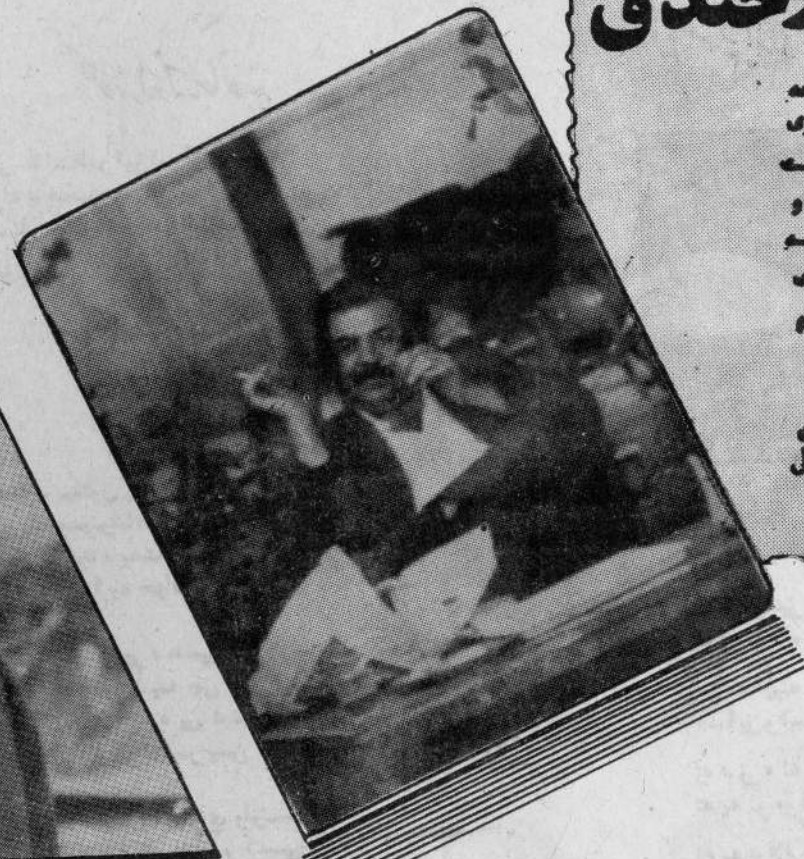
اسد الله ((ولوالجی))

شماره سوز

پرستو آمد و پوي رسيدت آورد
 بهار . رهگذرت را شگونه باران کرد
 بشارت گل سوزي خجسته باد . چو گفت :
 که ميوسد ز سفير نازنين صحرا کرد
 به راه آمدت . گل نقش باي تو پرورد
 که فصل وصل خدا همچو گل باد آورد
 تو رساند خدا دگر دست ها . گل زرد
 خوش آمدی که در گدست از تو نرسد
 به گهوان بر نشان باد خاطر . بنگر
 به سينه گاه سید ار خاطر . بنگر
 هنوز تازه بود نقش بران بند بگرد
 مرا به گوی آموش مهربان بند بگرد
 که گشت سينه ام از آه بينواي سرد
 بيا بيا که توی شاه فرد د پوانم !
 مود که توی در نگاه (حامد) فرد !
 عبدالسمیع حامد

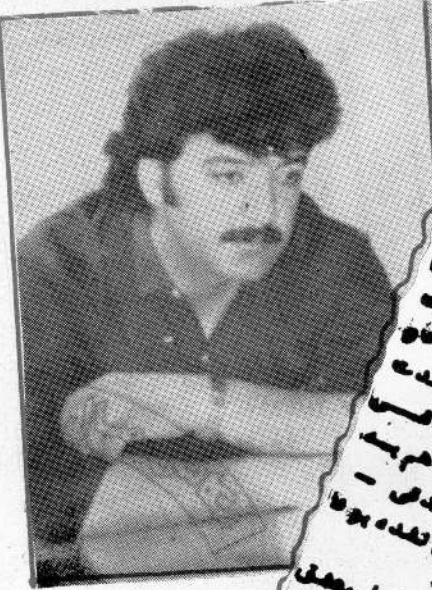
اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه
لجی در حرکت بود دفعتاً با مشکل سواری
در مقابله ظاهر شد که با سرعت
پس از آمد در پیوردست و پاچه فسفاو
به به جای برك موتراکسلتروموتراهرم
فماظر به با دناپاسکل را به فاصله دوری
پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود هاکسو
خرمی که شا هد این حادثه وحشته انگیز
بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود
را به خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا
فسوق خندق شده بود که به مشکل
تا خانه رشت .



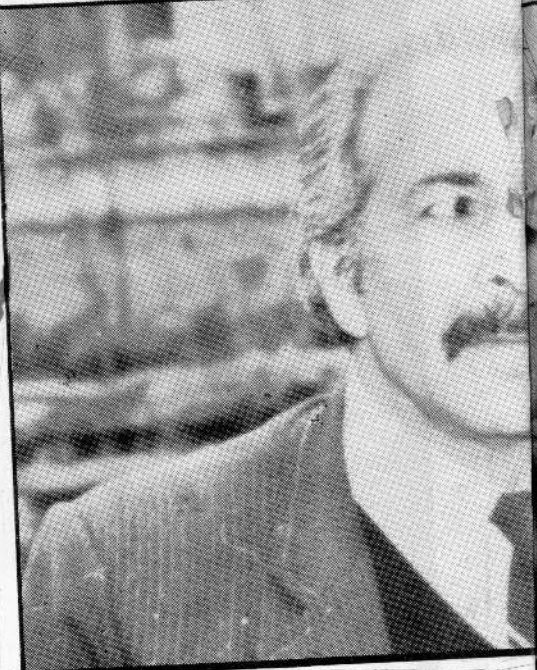
سرهنگ مازکی آبر

چهار کتاب چهار خبر



عاقبت در لاله گوی

نعمت آرش هنر پیشه فلم های انداخته
با همه بهشتانند او که در فلم سینمایی
حساسه عشق با ساره نقش بسیار
کوبه آوازه عشق و دلدادگی این دو
هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به حدت
توجه گرفت و طوریکه در اندک مدتی
آگاه شدیم که این دو دلدادگی با هم
بازی مغرب نامزدی نمکند . مدتی
درازی از نامزدی مان سوری شده بود
که به زودی ازدواج کردند .
واقعه در نیکی که در فرجام انداخته
فلم سینمایی همه با به حیرت آورنده
مانندت نقش بازی کردی از طرف فرانسوی
های بعدی سینمایی از طرف فرانسوی
نعمت آرش بزرگ نماد و پرکار هنر
را به اندوه بزرگ نماد و پرکار هنر
سنگ خط بخلا کمانی .



عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه
مطلب و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید
لویز بین را محاصره کرده بودند هر شک
در زمره منی تمهید پنهان شده بود
ظهوردا گاهی این سوگامی آن سنو
مد وید تا مگر پشک را کبر نماید . اما
کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل
و هنر نایی همه ما به پشک وابسته بودیم
در آن نقش داشت اما مداند که آخر
چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های
تسکت و کلچه و با وجود سرا پاکتف و
سماه و چرکین .
حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما
پشنامه عروس خارجی رخ داد و همه
را خسته و اندوهگین ساخت . عروس
خارجه می که با زنده گی افغانی میگذشت
بود و پشک همراش زنده گی میکرد

حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



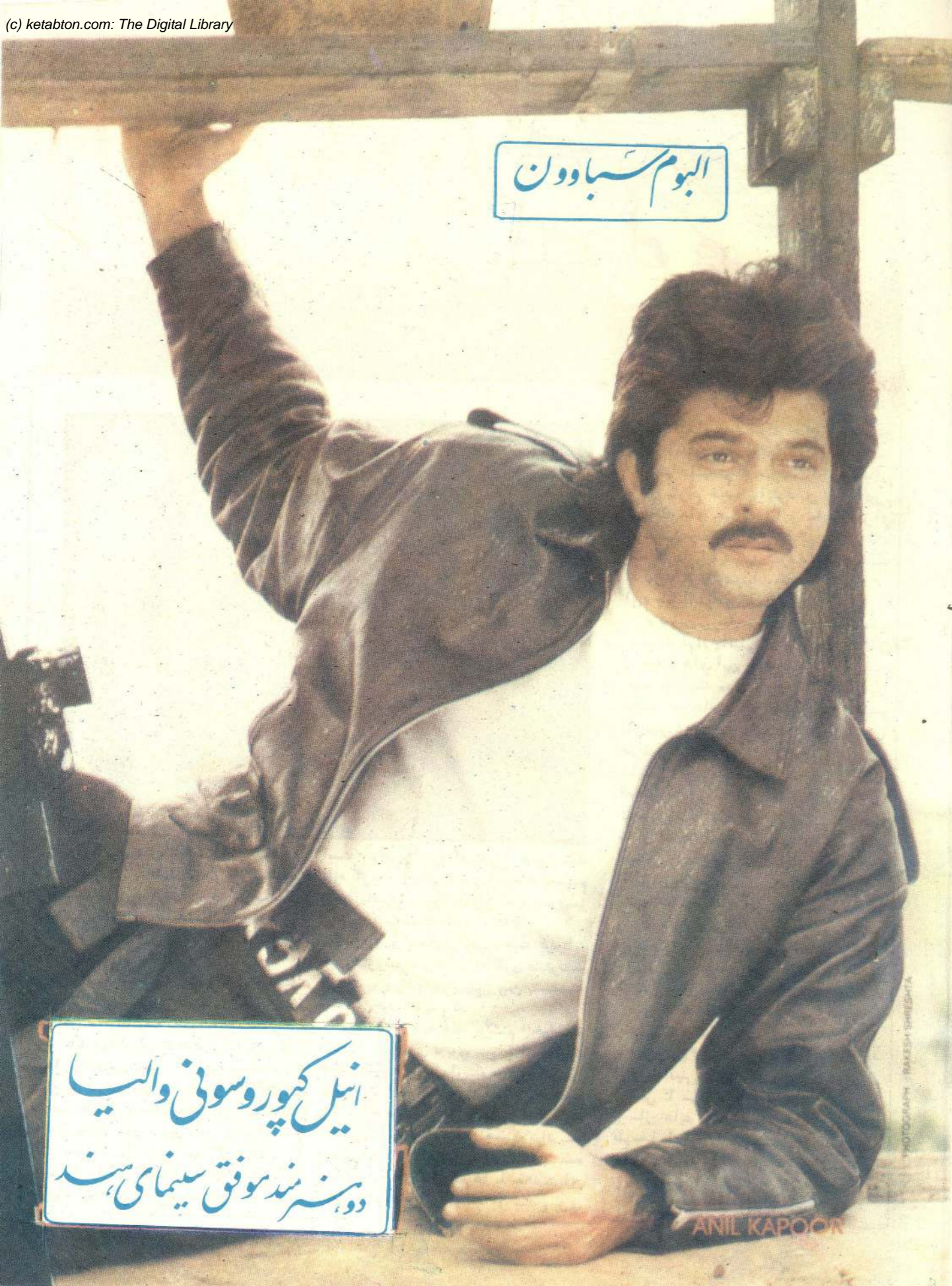
جواد غازی یار د هلیز ایست
را د یو تلویزیون را میبویم تا از حادثه
زنده گی هنری خود برای خواننده گلن شد
مجله فیه که . تا این که او را فارغ خط
منزل اول تعمیر تلویزیون با ترست و محال
دگرگون در حالی که دوستاش گسرد
تقیه در صفحه ۹۴



شیرین گل برسوز عروس به منزل آورد

سید محمدالله که هنر و ستایش او را بنام
شیرین گل برسوز " بهشتانند در
حادثه که در این روزها خساره بسزگی
اقتصادی را به خاطر هوس و آرزوهای تهور
لد او شد . آوردن عروسی به خانه بود
که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان
توش کرد تا پیش نامیل عروس و سیال و
شبه کم نماید و متقبل شدن این توش دوام
و صرف کلان عروس چندی منماپانته که
شیرین گل باطنش از آنک هاو با خوشی
و هادی عروس را به خانه می آورد و آنکه
دارد تا عروسی واقعه چون در خفسر می
که سال های سال به امید عروسی با او
مجلس سپهریان و سا زنده زنده گی مشترک
باشند .

البوم سباوون



انيل Kapoor و سوني واليا
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR



Outfit Courtesy: Rasoolbhai Adasji

Sonu Walia
Photograph: Mukesh Panchal

زنگنه و آشنوک

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنک -
براشتر است. بنک میگوید: من از آن -
دایرکتور هانیستم که هنرمند را آزاد بگذارم
و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیاورم
تا صحنه های حساس را بازی نماید. برای
ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده
همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد
نه کردیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش...
اوبه جواب سوالی گفت:

«درین روزها مصروف ساختن فلمس
استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس
از صحنه های این فلم هیروین، از زیننه
ببختد - و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا
مراسم آشوک امرت را بفرگردد، بالایی
ناز میفرشد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا
صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این
شات را انجام دهد و حتی دستور میدهد
که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد -
تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد،
مشکل است. اما من نمیتوانم فلم خود را به
دستور گرفته هیروین هاتخمیردم هم...))
برم بهاری به شکایت هایش از سری -
دیوی ادامه داد. ولی من همینکه نام
آشوک را از زیننه شنیدم، صرف در همین
مورد فکر میکردم و اصلاً فکر نفع میدم که او
چی میگوید. حرفش را بریده پرسیدم بیسی
گفتید؟ شما آشوک امرت... او کیست؟
برم خنده ای کرد و گفت: کدام راز در
جهان تا اخیر را میماند؟ آنهم اسرار
یک هیروین؟ از مد هیوالا تا نرگس،
از هیامالین تا نیتوسنگه و از رینارای و -
موسس تا سری دیوی.
از سال ها به اینسو سرتاسر هندن ازین آهنگ
فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب
پیار کیتوب رنایا)) وقتی عاشق شدی
دیگر هراس برای چی...))

بقیه در صفحه ۹۴



است. برادر آشوک امرت را چه هنرمند
تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم
دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز
برایش جواب مثبت داده است.
سپس برم بهاری از من دعوت کرد تا به
خانه اشرفته عکسهای یادگاری مشترک -
سری دیوی و آشوک را ببینم. و من بس
چشمان خود دیدم که...
وقتی دوباره به هند برگشتم، خواستم
مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات
دقیق بگم. اما قبل ازینکه من کوچکترین
حرفی بزنم، سری دیوی داد و فریاد به
راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))
محشری را برپا کرده بود. همینکه مراد مید
صدایم کرد: ((امریش امریش))
لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان
آنها به غیبات ما بازی میکنند)) سندی پوی

سری دیوی هنرشیشه شناخته شده
هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بس
فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند
یاد میکرد که من صرف به خواست ما در
گردن می نهم، این روزها سوگندش را به
باد فراموشی داده است.
من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت
تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -
انجلس به امریکا رفته بودم. آنجا
مرد هندی الاصلی که خودش را برم -
بهاری معرفی نمود، از من پرسید:
هیروین درجه اول هند چطور است؟
هدف شما؟ در پاسخ گفتم: من دوست
برادرم یعنی سری دیوی را می برم و -
وقتی دوباره برادرم پرسیدم گفت:
راستی؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که
سری دیوی این موضوع را بنحان کرده

نگینا دستار غذاهای دریایی

ترجمه: کیانا



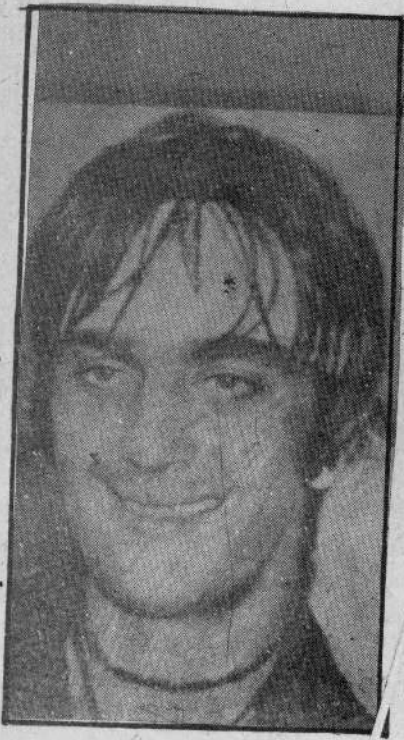
✦ غذای دلخواه ،
- محصولات دریایی همیشه که به آن
دلخواه می زیاد دانم . اما با آن هم
در مورد غذا زیاد سخن نمیگفتم ،
میتوانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به
راحتی صرف نمایم .
✦ صریحاً دلخواه :
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد
نباشد ، بپورم را دردم میاندانم .
✦ رستوران دلخواه :
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه
میشود .
✦ موتردلخواه :
- موتری که زیاد صرف گرفته بتواند ،
بقیه در صفحه (۹۴)

رسمی مود روز نیست ، صرف الگواه -
گاهی ایجاب نماید ، پورا آهن چسب
میوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،
خود را در ساری بیشتر راه به احساس
مینامم . دیگر در همه حالات ، باد امین
دراز ، و پورا آهن های جین زندگ
میکنم

✦ رنگ های دلخواه ،
- برای من ، دوست داشتنی ترین
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن
ها رنگ نارنجی را بیشتر میسندم .
✦ لباس دلخواه :
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش
دانم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیگما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زندگی را با
همیشه مشغولیت زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش
بود که شیرازه خانواده را به فرزند بزرگ
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نده
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز
پیمود . نمره این ازاد گذارهای غیر
مسوولانه ، روی آوردن سنجل به مساو
سخره و دواهای نشه آوراست . او
بسیار ساده گمی از سگرت و حشیش آه از کرد
به هیروین و سولیا پیوست ، حتی یکی د بار
(RanX20) را نیز مورد آزمایش قرار
بقیه در صفحه (۹۴)

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب
سنجی دت دافنده ترین قلب در میان
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام
درست است که سنجی دت مرد بیست
بر عقده و اندک رنج ؟ و بالاخره آیا این گفته
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده
است ؟
درین موارد دکتر سی . آر . امرکشن -
داکتر خانواده گمی فامیل ((دت)) پاسخ
میدهند :
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من
ازین فامیل میشود ، باید بگویم کتسه
سنجی دت از همان کودکی به نظرم یک
موجود پرابلماتیک جلوه میکرد . اما چسی
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش
داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرنده از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .
 او در دم روزانه سفید یی توقف کرد . -
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسیده بود . اگرچه بلیندا برایش آمد رسد قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسایل عجله در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرندگه گلک صدای دیگری شنیده نمی شد .
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزابت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و نسیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته یی جواب داد :
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آن در رس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه میدید که از اینجا به دوستم تلفون کنم تا آن در رس دقیقش را به من بدهد ؟
 تعجب زن به ترس تبدیل شده بود و از بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریست . دهانش باز مانده بود و چشمانش وحشتزد و معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



ترجمه و ف. ف.



چراغهاي پيشروي موتور كوچكش بود كه در -
تاريكي ميدرخشيد و ديواره وارقمشي از -
اطرافش را روشن ميكرد .

ناگهان درد يگري باز شد و مرد ي كه او
هم لباس عجيب پوشيده بود نمايان
شد . مرد در حدود چهل سال پدياشه .
موي شقيقه هاش را با پيچين صورتش ميرسيد ،
امارش نداشت . وي كرتي سبز ابرشمن
عجيب پوشيده بود و يك پارچه بد و زگرده -
نش بسته بود و با هاش لافرمي نمود اليزاب -
بت فكر كرد كه شايد به يك معاناي لباسهاي
تفني آمده است . معاناي اي كه مردم در آن
لباسهاي شوخي آميزي پوشند .

آقاي ايتان پرسيد :
- لوسي قصبه از چه قرار است ؟ اينطور
معلوم ميشود كه ميسرسي . چرا از خانم
خواهش نكردي كه از اين باد سرد بد اخلاص
بپايند .

لوسي جوابي نداد و ديده به يكسو
رفت .

آقاي ايتان گفت :
- خانم ، آيا دلتان ميخواهد با خانم
آشنا شويد ؟

اينرا گفته با تعظيبي اليزابت رايه اتا قسي
كه چند لحظه پيش ترك کرده بود رهنمايي
كرد . اليزابت به عقب مرد روان شده و
بكشور را در كنج اتاق گذاشت ولي احساس
ميكرد كه در عصر وزمانه ، ديگري قدم گذاشته
است . در اين اتاق مانند اتا قهاي صد
سال قبل اثاثيه گذاشته شده بود ميز ،
چوكي ها ، برده ها و همه چيز قسمي
معلوم ميشد كه از روي تماويل بعضي كتاب
هاي قصبه هاي قديمي كاپي شده باشد .
خانمي بالاي يك چوكي كلان نزد يك آتش
نشسته بود و قدري ضعيف و مريض معلوم
ميشد . وقتيكه آنها داخل اتاق شدند
زن مذكور با چند كلمه بي با آنها سلام و عليكي
كرد . لباس تيره رنگ و درازش را هاش را -
مي پوشانيد . ولي يك چيز سبك ابرشمن
به دور شانه هاش انداخته و كلاه كوچك
قشنگي به سر گذاشته بود وي سمي ميكرد كه
رويش را از حرارت آتش دور نگاهدارد .

آقاي ايتان چوكي اي به اليزابت تعارف
كرد . اليزابت وقتيكه نشست در لباس
كوتاهش كه عبارت بود از كرتي سبز روشن
و كفش هاي وزنين احساس ناراحتي كرد .
وي اين لباس را سبب با رخصتي آخري
هفته درده پوشيده بود .

اين اتاق به عصر ملكه ويكتوريا متعلق بود
و وجود اليزابت در اين اتاق چيز غير عادي
نمود مثل اينكه مسافري از هتلا ب آمده
باشد . اين مردم عجيب ني هابودند ؟
آيا آنها رام عجيب و غريب را بازي ميكردند ؟

ياد يوانه شده بودند ؟

خانم ايتان به اليزابت خيره شده
بود . معلوم ميشد كه از آن چه مي بينيد
خوشش نيامد ، بود و حقيقتا تقريباً از او ترسيد
بود . موهاي مسافر كوتاه تپجي شده بود و
به شكل عجيب آرايش شده بود بسيار
با بي احتياطي آن كرتي سبز (بعد چشم
هايش را پيچين زانو ها و باهاي اليزابت را -
پايندند . باها (با هيچ پوششي ، هيچ
چيز كه آنها را پنهان كند) زن با ترميم
كوتاهي از چوكي اش افتاد ، مثل اينكه
ضعف كرده باشد .

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت :
- عزيزم (ترميم اين خانم جوان خانه
دوستش را جستجو ميكند و به كمك ما ضرورت
دارد .

بعد آ به طرف اليزابت برگشت :

- ماشش سال قبل از اين به خاطر صحت
زنم از لندن به اينجا آمدم و در اين مدت
ندرتا معمان داشته ام اجازه بد هيچ
كه براي تان يك گيلاس مشروب بياورم .
اليزابت از او تشكر كرد و در حاليكه
(به سلامتي شما) ميگفت آرايوشيد .

خانم ايتان چشم هاش را بست و آقاي
ايتان سكوت را شكسته گفت :

- اميد وارم از اينكه از خود تعجب نشان
دادم ما را ببخشيد . ورود شما وطن ز حرف
زدن تان بسيار از چيزي كه ما ميدي انيم تفاوت
دارد .

اين مردم نه تنها ظاهرشان مانند
مردم عصر ويكتوريا بود ، بلكه رفتارشان
نيز به مردم عصر ويكتوريا شباهت داشت
قسميكه كسي فكر ميكرد كه واقعا در عصر
ملكه ويكتوريا زنده مي ميكردند .

- اليزابت پرسيد :
اليزابت پرسيد :

- آيا د رهمين حوالي كدام كلبه گلابي
رنگ ديگر نيز وجود دارد ؟ من امروز چاشتم
از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه
عصر نمي توانستم حركت كم و حلا هشت بجه
است من بايد به دوستم تيلفون كم و پورسم
كه كلبه اش كجاست و براي من بگويم كه در راه
است .

آقاي ايتان نيز مانند زنش ترسيد ، بود :
- آيا درست شنيديد ، ام شما گفتيد كه
از لندن آمده ايد . فاصله زياد تر از صد
ميل ، از پنج بجه عصر ، صد ميل در كوتاهتر
از سه ساعت .

- بلي ، من تا خيره كرده ام زيرا موتمن
به سرعت حركت كرده نمي تواند .
آقاي ايتان با چهره رنگ برسيده و
دست هاي ليزان برده هاي سنگين را -
پس كرد و به بيرون نگرست . در اطاق سكوت
برقرار شده بود .

اليزابت احساس نا آرامي ميكرد .
- آيا سگرت كشيده ميتوانم ؟

اينرا گفته سگرتي را از قضي اش برداشت
و بلا يترش آنرا آتش زد . خانم ايتان از -
وحشت زياد شروع كرد به چيچ زدن . آقاي
ايتان نيز از منظره وسيكه نقليه فير اسب و
عجيب با چراغ هاي روشن ترسيد ، بود .
چراغهاي روشن تر از زهر چيزيكه او در تمام
عمرش در روي زمين ديده بود ، او حالا
آدمي راميد يده كه در رازيك قطعه
چوب سفيد كوتاه به حلقه فرو برده و -
رايحه از دهن ريشني خود خارج ميكند اين
آدم واقعا از كدام دنياي نا شناخته
خارجي آمده بود (

مرد با زورش را بد و زرش حلقه كرد تا
او را از شرم مسافري بگانه حفظ كند و فرياد
زد :

- برو (برو) توجه هستي (از كجا
آمده اي) بخاطر خدا ، برو (و ما را آرام
بگذار)

ظلمت اليزابت را فرا گرفت و از اين بيشتر
چيزي نفهميد .

- وقتيكه تاريكي و ظلمت حوشد ، اليزابت
پت خود را در خارج در كلبه ايستاده
يافت مثل اينكه هيچ چيزي فير عادي -
اتفاق نيافتاده باشد . برنده گنگ هنوز مي
سرود و باند در فضاي آرام مرزها ها
نجاو ميكرد .

دروازه باز شد و او در دستش بليندا را
در حاليكه دستانش را براي در آفوش كشيده ن و
خوش آمدگوني او باز كرد ، بود .
- او عزيزم داخل بيا ، آيا انتظار
كشيد اي ؟ من وقتيكه شنيدم تودر -
ميزني حمام ميكردم و همانقدر زود كه
ميتوانستم خود رايه پايين رسا لدم .
بليندا در حاليكه بصورت اليزابت به سمي
نگريست پرسيد :

- چه گپ است ؟ طوري معلوم ميشود
كه روح ديده باشي ! اينجا بيستازد يك
آتش بنشين .

- من فكر ميكم كه سه روح ديده ام .
اليزابت در حاليكه دستهايش را بلند يك
آتش ميگرفت گفت :

- اوه بليندا ، فكر كرده نمي توانم كه
بر من چه گذشت . من چند لحظه قبل
در همين اطاق بودم . وقتيكه مردم ،
بقوه در صفحه (۸۷)

واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارابه ماخرو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایبسط مساعد واي او د ناسیدي خپهري می پر مخ به خوږي مابه لا پوري نی فزلی هیواد والوت وړاندې کړي واي خوږی د اخی اعیال وویمن نوزره می ماته نیسی مثلا د درو وروموترومده به نه ویاوهنر به می هم د هنر په خوږنه وي او هیلخ بنیاد به نه لري یوازی د خارج تقلید او کړنج او کړنج به وي خوږی کورې د مکرویانو کور ، د خارج تگه او جانی به د هنروي وي . زما د پورش کاله کتري می هنرمند می ولی تراوسه می گډه په شاده نه د لته اوسپاهلته ، همدارو می د لته کډه وکړه . خدای خبر می دې کورکی به تر خوږه وخت پوري د اوسیدو اجازت را کړي . زما دې یوه خپه وي خوږی د ایی وي . زه پکی خوږی می .

تاسی به خپل ژوند کی څه هیله لري ؟

هغه هیله چی ټول افغانان می لري . فوارم به هیواد کی سوله او آرامی راشی . چی د سولی ترسپوري لاسی د هرڅوک خپل ژوند او روزگار به بنه شا .

پرخ پوسی . فوارم اولاد می نیسک او صالح لوي نی اولور تحصیل ولري خوتولنی ته بنه خدمت وکړي . هیله می می هنراوهنرمند د قدر په مترگه وکل شی . او همدارنگه امید واره می کله چی د کال هنرمند ټاکل کتري انتخابت د کابل په سطح نه بلکه نظر فوخته باید عمومی او د هیواد په سطح وي او د موسی استاد اوله خواته باید تایید هم شی . نه داچی د کابل پناه ته می نیولی او چک چکی ورته وکړي .

د کیم هنرمند سندرې موخوږی می د دې پوښتی به اوږد وسره می سمد بشی به موسکای وویل :

گوره د دې پوښتی به خواب سره کم هنرمند رانه خفه نه شی تاته پیسی بنه خصوص ټول وایم چی نوشته پیسی نه کړي . به هیواد کی می استاد اولور ایوب او به باند نیوهنرمند انوکي می د فلام علی سندرې چی د فزلی شاهنشاه دې پوري خوږی می .

تاسی خوماشومان لري . ایا کوم اولاد موخواري چی تاسی فونسی د هنرمند شی ؟

زه درې زمان او درې لورگانی لرم . اولاد می وروکی دې مشر زوي می د پارلس کلن دې چی د موسیقی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چی د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشویا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکړم .

ستاسی سندرته د اینکلی بنکلی کمپوزونه څوک جوړ وي .

استاد اول میرچی ژوندی واکتیرا هغه جوړ ول او د هغه ترمر پی وروسته زه خپله خپلو سندرته کمپوز جوړم .

ستاسی ټولی سندرې لکه لویسی ، چاریتی ، پستی ، سروکی او داستا .

خونده وړدی مگر فزلی موبیل خوند او کیف لري او تاسی پکی پری ترگوتسو کړي . تاسی به دې هکله څه وایاستا .

که څوک د فزلی به ماهیت وپوهیږي نو واقعا فزلی پری خوند وړاوه زره پوري ټول دې . او باید زیاته کړم . د بنه فزلی وړاندې کول هماغسی ریاضت

په لارکی

نو استاد به وهل او پبول را کړل . خوچی می راباندې درسته زده کړل . خو مره سندرې به راد پواتلونسو . کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایی : تر دې سو پوري به راد پواولسی یا د وولس سندرې به تلویزیون کی لرم .

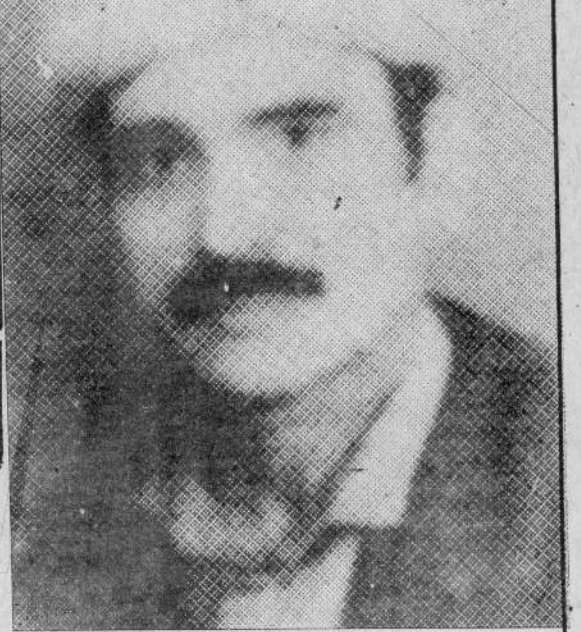
ستاسی له سندر و سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسی د ویره کی سندرې به تلویزیون کی لیسنگه کړي دې ؟

زما زړه هم فواري چی زیاتی سندرې ثبت اولیسنگه کړم . ولی موزته څوک اوږی . او اخی وخت می لا سندرته ژارې . به هیواد کی خوږه ارزنگه ورته قایل شول ؟ کله چی مر شود قبر بحای می نه پیدا کید . ماله خپل جیسه بیسی ورکړي او د قبر بحای می ورته را ونیوه . زما او د هغه اړیکی د شاگردی او استادی نه وتلیس وي هغه زموز د کورنی دفتر چی حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت به ما د خلوتیښته زړه روپو خیرا می وریسی وکړ ولی راد یو تلویزیون او د هنرمند انواتحاد می د هغه سره څه وکړل فیصله دې چی د ارایسی ورته تر لاسه کړه او ماته می صرف لاس زړه وری د قبر په سر را کړي . استاد .

درد اخسته دې . میرمن می چی کله د پو کلو کولونه ستومان می نو چنگه را سره کوي او وایی ته له چانه کم پیسی برون هنرمند شولین د کور او ژوند خاوند دې . تاته به د ویره وخت کی یو کور د رونه رسید پرین د داهنر پرین د .

نعمت الله

ما د موسیقی په لارکی



هنر، هنردی باید قدر

مرگه کوونکی : د لحررم

اقتصادی مرسته راسره وشي اخرسره لپه بچیان لرم . د بلی خواپوساست د اند پواالانو سره هم فلت رو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړیکی لرم . هنر زما د ژوند مقصد دې . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چی تر مرگه به ژوندی وي . اخرهغو خواصه د بولی په سر به اسانی نه دې زده کړي چی داسی په اسانه به ورسره خدای پامانی کسب مایدي لارکی پروهل خوږلی .

خدای دې خیرکړي د لطف مویسه حق کی د اوږد ونکوله خواشوي کسه د کورنی له طرفه .

استاد اول میر پری کوښنی کاوه چی به صحیح شکل موسیقی زده کړم . تر هغه دمخه هغه رازده کول چی څنگه خپل اواز د (سا . ری . گه . مه . په . ده . نی . سا) یا سرگ سره میلاو کړم . او دا تمرین به ما هره ورځ په ارمونیه کی دخو ساعتوله پاره کاوه او که به می فلت کس د ثبت موقع نه را کوي او که څه هم شی نونه نشریږي . زه دا عادت نه لرم چی زاري او نواتی وکړم چی خیردی زما سندرې نشرکړي . هنر هنر د پوړیا پد قدری وشي . که د زاري بنه رامنځ ته شي نو هنر خپل ارزنت له لاسه ورکوي . همدارو می خلور سندرې به راد پوکسی ثبت کړي چی شعری استاد حمزه او بنه کمپوز هم لري ولی نه می نشروي . استاد اول میر چی جهانی شعرت لري . سندرې می په بهرکی خلک به مینه میده

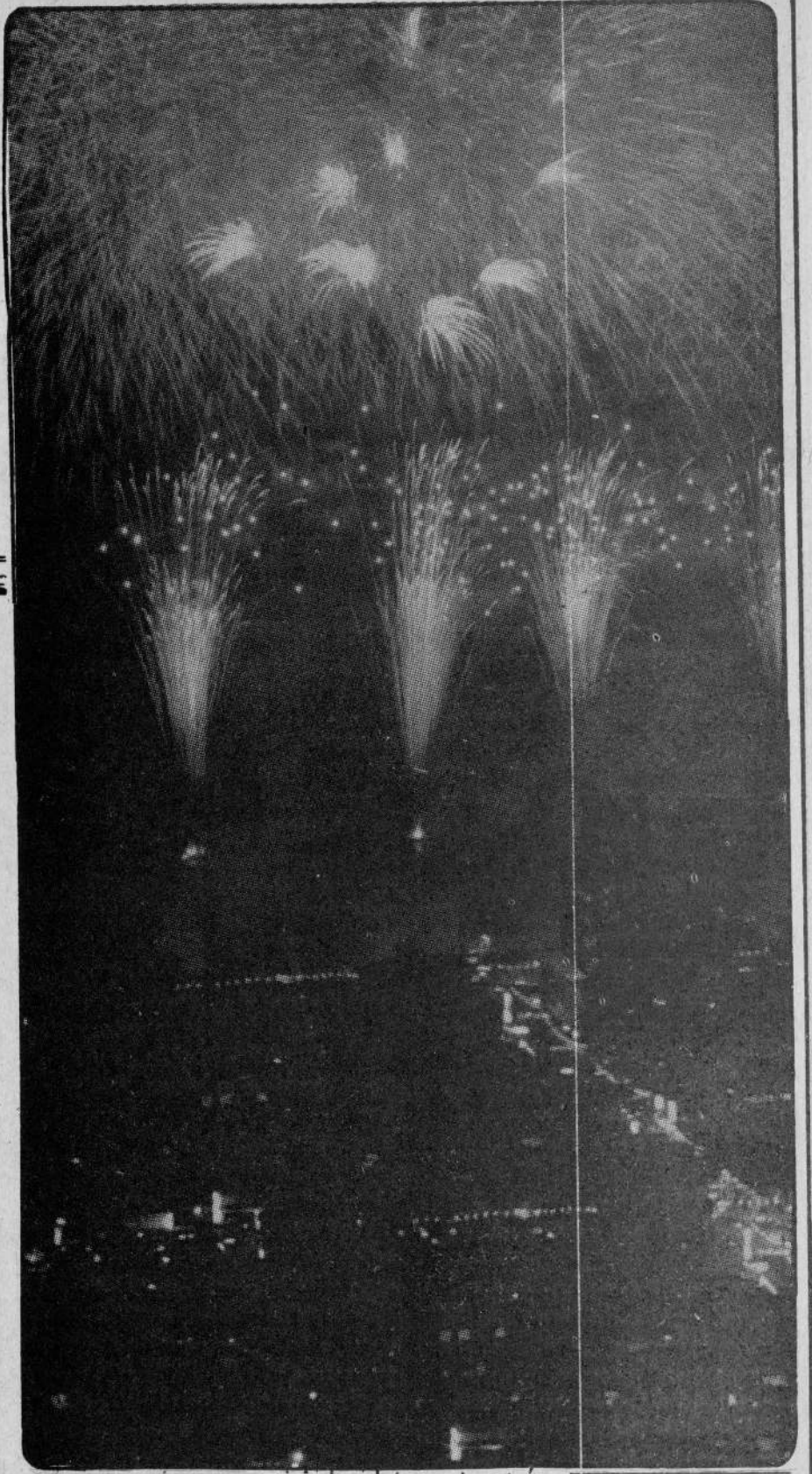
لرونکی سندر فواري نعمت الله دې چی به خپلو خوږ و خوږ و فزلود اوږد ونکسو روح تخلوي او لهعانه می بیخوده کوي . کله چی له پتی سره سم نوموړی د وگا ته ورسیدم به لومړی سرکی می فکر وکړ چی گوندی بحای می فلت کړی لکه په کوچه کی گڼونه پراته وو خو تته پری نا ست اوچای می خنسی . په لومړی کوچه تر نظره تیره کړه هلته به یوی گونیس کی یومیز او د کالو گڼد لوماشین چی تر څنگ می نعمت الله ناست و زما پام هعانه وراوه او داسی مویه خبر وویل وکړ :

ماجیته وه چی ولی می ونکر ای شو تاسی به راد پویاد موسیقی په ریاست کی وویمن خواوس پوه شوم . لکه چی به گڼد لویسی او دا د اند پواالانو مجلسونه او مرکی تاسی بحان ته راپولی او هنر ته مود ویره پام نشته .

تاسی بالکل فلت فکر کوي . د ادکان زمانه بلکه زمانه مادی . اوکله کله د بیگاری به وخت کی رامنځ خوله یو بلره

د پښتی تنگه ټکور خوږ ژمنسی سندر فواري اوږنه فزلی بول سندر فواري به لته د موسیقی له ریاست څخه د گڼدلو د ادکان په لور ره می شوم . که څه هم چی د دې سندر فواري سندرې به تلویزیون کی کی لیدل کتري خو بیا هم له سندر و سره می چی به نیکی اوموزون فز کی د نازک خیال شعر اوږنه کمپوز سره همغاري دې . د پرخلک اشنادی او خوند تری اخیلی . د جاخبره موسیقی دده په خت کی اخل شویده اوله هماغه لومړی وخت نه می دخپل زړه په تل کی موسیقی ته بحای ورکړي دې . د پلا د وولس کالو چی له موسیقی سره مینسی دې ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی او مرحوم استاد اول میر ته د شاگردی زنگون ولگوي . د یو کال په ترڅ کی استاد دده په استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ او دې می راد پوته وویژاند . هوکی . د پښتو د اکثره اوسابقه

سپه پوری تواریخ



د (ساینس ای وی) له مجلی خخه
د محمد ایوب اعظمی پښتوال ژباړه

شبه ولی توره وی . یا شبه ولی تیاره ده . دا په پوري لرونې بوښتنې دي . او دا چې عوآب یې شکل برېښې نولهدې امله یې د باراد کس (د تولود عقید وښخا - لفه عقیده) نیم برې ایښې دي . اوله دي وروسته کله چې عوآب ورته و میلندل شی . نو خپل اهمیت بیه ترلاسه کړي . دا به په لومړنی تحلیل کې د ماشومانو بوښتنه وي چې شبه ولی توره او ورځ ولی روښانه ده . ولی له لمر لوید و وروسته اسمان تیاره کښي . په یرزیات گومان کښي چې دا به یوه شاعرانه بوښتنه وي . بلکه د لومړي لمر له پاره شمرو ورتنه عوآب برابر کړي . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسیم یوه شاعر د موجودیت د نړي معما ته په دغه عوآب برابر کړ او هغه داسې ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بله نه جلا کیدونکی دي)) .

که چېرې د میتولوژي (انسانه پیژ - لد نی)) د علم خپر نو ته کتنه وکسرو . د داسې پوهلم دي چې په پیسره پېمانه به انسانو حاکمیت لري - نویه دي مقصد به د اپولون (د هنراوینکلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وي . ((د شپې په مهال اسمان تیاره دي : بلکه لمر ویده وي او د فلواو شپې گریمیدوله پاره د ستورو رڼای پوره لږه وي)) . داسه ده چې پورتنی خبره کوم بکواس (جنتیای) نه دي خو کومه بڼه خرگندونه هم نه ده . تاسی پوښنگل به فکر کړی وینیس . په دي توگه چې پیر

او تنگه نه وي . په دغه ښکله کسی د گریمیدونکی سرې د لیدنی افقد ونو په د وونو (تنو) پوري ارتباط لري . که چېرې په اسمان کې داگن ستوري د یوه ښکله سره ورته وگڼو چې دغه تمامیدونکی بولی لورته غزیدلی دي . باید د دي اسمانی ونو (ستورو) د بلوښو سره مخامخ شو . د ستورو خخه به پکې نه تمامیدونکی نړي کې باید د اسمان زمونږ د لمر د سطحی د رڼای په اندازه وي .

خوداسی نه ده . ولی . مونږ چې اسمان د ښکله سره پرتله کړه قلمی موکړي ده پردي خبرې یوه داسی معما را منځته کړه چې امکان لري نه یوازي دا چې په دي وروستیو وختو کې بلکه د کایناتو د علم د قضا یا یوه ریټروسکوسی (بیالید نه) کې به داسی بوښتنه رابرسیره کړي چې د انځرې پای لري او یا که هینځ پای نه لري . کپلر د دي خبرې نه اویښت نه دي او هغی ته یې پام شوي دي . د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدي کې د هنگري پاچا) د امپراطوري ریاضی پوه د دي باراد وکسر لومړنی ښوونکی و .

هغه د یوه لیک په ترڅ کې گالیله ته داسی ولیکل : ((تاسی په دي اعتراف کړي دي چې د لمر زوځخه زیات د لیدلو وړ ستوري شته دي . په دي کې به کوم شک هم ونه لري . په همدې اساس له هغه مخایه چې هغوي پیدوي . او مونږ ته نږدي دي . دغه تمامیدونکی جهان

د تهورې پر ضد معما گروهه ښواکمنه کښي . که چېرې جهان تر نه تمامیدونکی ((لایتناهی)) پوري غزول شوي - وای نود لمر سره د پرتله کولو په تکلوري کې د ستورو زیاتوالی د دي سبب گریمید چې د اسمان د گمیدې پراختیا یوازي او یوازي د لمر د روښانتیا په اندازه شی .)) دي انتخاب خرگنده کړه چې په یوه تمامیدونکی شمسی نظام کې د ستورونه د اسمان چې په نه تمامیدونکی جهان کې د تل پاتی روښنایې خبرونکی دي خومره د تعجب نه پکې خبره ده .

کپلر فوښتل خود خپلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خوب یو ژر - اسحق نیوټن د نه تمامیدونکی شمسی نظام یو انحصور د هغه وخت په علمی ټولنوکی وړاندي کړ . او د دي کار سره سره کله چې د اموض خرگنده شوه . یو ژر هغه باراد کس بیاسر رابورته کړ . د هالی په نوم یو پوه چې د هالی د لگرو لرونکو ستورو کاشف گڼل کښي .

د دي ستونزي د حل لپاره رابر اندي شو . دي سرې د شاهانه ټولنی (روپال سوسایټی) خخه وړاندي یا حتی پخپله له نیتین خخه پخوا چې د استادې په خوکی یې کار کاوه - خرگنده کړه . چې د لیري واټن د ستورو روښنایې پیره کمزوري ده او په سترگو د لیدلو وړ نه ده .

نیوټن چې په دغه وخت کې یې عمر (۸۰) کاله و - د دي خبرې په اړید و سره غلی شوالیته په دي باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوي و . ا به هر صورت شاید په دي باجهد هالی د لایل فسط وي . هغه پوهه چې نن مونږ ترلاسه کړي داسی رابښی چې که چېرې یوه اتیم په واسطه خپور شوي نور د لیدلو وړ نه وي نومونږ به نورو نه وینو . خو که چېرې د اتومونو د پوي لوي دلی له خوا پیره روښنایې (نور) په لاس راشی نو ستوري به هم له دغی تگلاري خخه د باندې نه وي .

له دي پېښی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی ښوون ستوري پیژندونکی (جان فلیپ لویس) په نیم خرگنده کړه چې د شپې توروالی یا تیاره سوپ په فضا کې د پوري خبرې سیالی مادي په واسطه د ستورو د وړانگو په کښولو پوري اړه لري . په ۱۸۲۳ کال کې المانی فزیکپوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو دلیل وړاندي کړ - د دغه په گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لري (تومان) دي . چې مونږ نه شو کولای یې له نږدي ستورو خخه نور لیري ستوري و وینو - دغه فزیکپوه که څه هم د ورسره فتی گام د معما په حل کې نه دي اخیستی خو بیاهم د باراد کس مسألې ته یسی عمومیت ورکړي دي .

د پیر وخت و روسته په ۱۸۴۸ کال (هرشل) په خرگند میتود سره خرگنده کړه که چېرې یوه سیاله ماده د ستورو خخه په لاس راغلی نور جذب کړي . یا بیا تودید و په صورت کې به بیا نور تولید پاتی په (۸۶) مخ کسی

معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکا پین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

از اینجا

راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلور ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ پوست روز راه روبرو خواهد گرفت .



کیلوگرام صد ساله شد

کمسیون

مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن سگرت در کشور ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطن سگرت برای دولت ۲٫۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیروز شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو ترازو پاریس در اتلان تیک توفا ن با شده ، شور می خورد .

مارکبوا

— مارکبواي موزمبېقي که درجسوب
 افريقان ياد به چشم ميخورد ، از جمله
 خطرناکترين مارهاي اين قاره است
 اين کبوا بحد ازان که عضلات خود را
 خورد کرد از دهاه خود از طرف
 سوراخ دندان هاي خوش زهرا را
 پاش ميکند . و موما چشم هاي انسان
 را مورد هدف قرار مي دهد ، زهر
 اين مار تقريباً سه متر دورتر پاش
 ميگردد و تصادم زهرمانه چشم سبب
 درد شديد حتى کور شدن ، انسان
 ميگردد . بايد ياد آوريم که اين
 مار ، زهر خود را فقط در وقت دفاع
 از خوش پاش ميدهد .



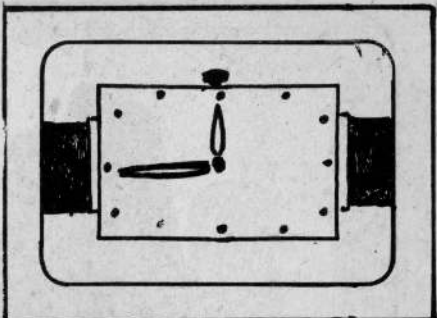
لندن بودند که ميگفتند : لندني ها
 از بين به بعد درگادي هاي سرسبز
 شده ، نه بل در زير چتري خود را
 بنهان خواهند کرد .



يك تبعه اوکراين يك انجن برقي
 را ساخته که هشتصد متر يك گوگرد
 است . کار منحصر به فرد نيکولا ي
 سهاد رستي در نمايشگاه مایکرومينا
 توري در موزيم پولي تخنيک مسکو به
 نمايش گذاشته شده است .

سهاد رستي از وسايل کاملاً مخصوص
 صمانند سامان آلات قطع که که
 از الماس ساخته شده و موجي به
 نازکي يك تار مو استفاده نمود ماسه
 او ميگويد دشوار ترين کار تنفس
 به شيوه خاص بود زيرا نفس کشيد
 در حکم توانايي براي اين اشياي
 نفس و ظريف بود که قطعات خولي
 ريز و کوچک رابه هوا بلند ميکرد .
 سهاد رستي تمهيدات آب پازي
 را پيش برد تا به اصطلاح نفس پخته
 کند و حتی فهرمان آبپازي شوروي هم
 شد .

سهاد رستي کوچکترين ساعت جهان
 را ساخته است که در رأس يك پروانه
 مطلا با نازکترين بال هاي شيشه يي
 جابه جا کرده است . ده سال
 تمام در کار بود تا سهاد رستي بتواند
 قطعات داخل ساعت را از ۰٫۰۰۰ تا ۰٫۰۰۰
 مليمتر با هم وصل نمايد ، قطعاتي که
 از فولاد ساخته شده و به عقده
 مخترع آن ميتواند براي پنجاه سال
 بدون درنگ کار کند .



کوچکترین ساعت

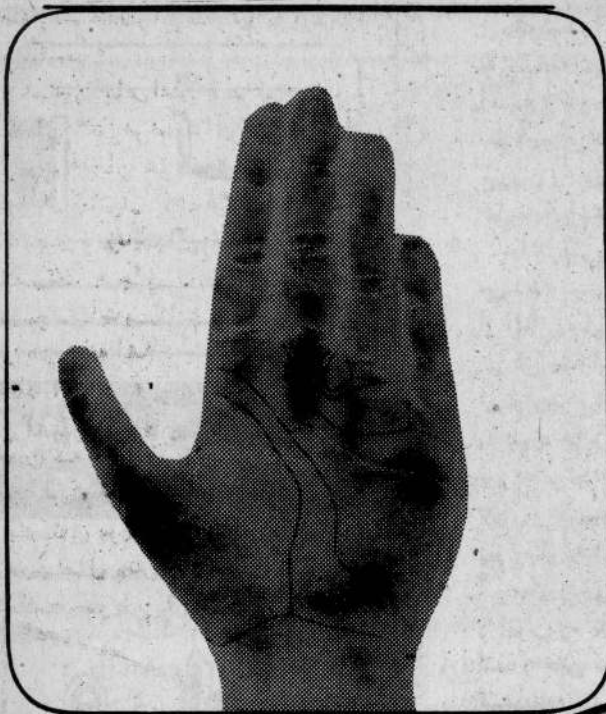
و از آنجا

پيدايش چتري

— قرار معلوم چتري اولين بار در
 چين اختراع شد . البته براي جلوگيري
 از برف و آفتاب ، نه براي رفع ريشش
 باران . براي اولين بار چتري پيد
 انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پيدا
 کرد . يعنی در زمانیکه (جوناس) در
 هواي باراني در لندن با چتري به
 کوجه برآمد و مردم را متوجه خود
 ساخت . اين عمل وي از خود
 طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله
 دشمنان اين کاروي گادي رانهاي

خوابهاي کوتاه و خوابهاي دراز

— تحقيقات چندين ساله روان
 شناسان سويسي نشان داده است
 که خواب شبانه هاي مي و چون کوتاهتر
 است و انسان در ماه هاي سپتامبر و
 اکتوبر خواب هاي طولاني ميپند .
 زن ها نسبت به مرد هايک ساعت
 افزونتر استراحت مينمايند .



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افساز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افساز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناسی معاصر یاد میشود متواتر است از روی یک تمداد اساسی

نقش پسر دارد .

کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بپوشید خطوط تاب خورده عمیق و عمیق را که بپوشیدگی های آن به جهت مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهید دید . بر سر انگشتان و پستان کف دست تان خطوط زیبایی را که به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانستید .

چرا طبیعت جلده انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نیهای پستان انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نیهای ملو از خطوط برجسته و ظریف همان را بینی بر تشخیص حس لامسه دقیق بازگو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کهنه ۸، هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کارشناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : گانه ، حلقه ، همچان و مکمل . البته تمام انواع پس الیبتی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف آفساز شد . پرسشی به وجود می آید که چس طور اتفاق افتاده که بخش و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین اروپای منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل همچان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپای اشکال گانه و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل گانه به طور قابل ملاحظه می - افزایش مییابد و همچنان از غرب به سوی شرق و این تناسب افزایش

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود
 میرسد .
 دستاوردهای اندوخته شده پسر
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها
 در مورد انسان ها محلالت نموده
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها
 کمک میکند . جای تمجیب نیست که
 این موضوعات بسیار مورد میند است .
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران
 ایجاد انسان و وجود داشته است
 این اشکال از روی چین های انسانی
 تعیین شده ، ثابت بوده و بارفته
 طبق دیگر کوبن نمیشود .
 یک مثال مربوط به این مسأله :
 چندین سال پیش اشکال کف دست
 وانگفت بر میان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند
 شده اند .
 دانشمندان همچنان ابراز نظر
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شنا-
 سان حرفه بی این خطوط تعیین
 کننده استعداد ها و بیماریها
 سر نوشت و خیره است - نتایج خوب
 بوده اند . ملاحظه شده است که
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . یک
 تعداد مردم معنی جا دوی را به
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسوا
 موجودیت چنین خط را در دست چپ
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دیکتری
 نیز وجود میدادند باغد و طویبتال
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک
 خط مو رپ وجود میدادند باغد
 حالا دانشمندان به اشکال کف
 دست بهاران را رای امرای رفسه
 کم عقلی و صرع " مورکی " و به پاسه
 شکری " Psoriatics " و بهاران
 کلاریکوبای ولادی علاقه مند و به سینه
 کرده اند " glaucoma " " لوط
 فشار کوه صبح چشم ")
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف
 شناسی معاصر و انسان از اشکال
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه
 گلی چینیایی موجود است که مربوط به
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در
 این کوزه آثار گشت دست انسان -
 طویبتال است که حقیقتاً با " را قوای
 وقت دا غتکه که این شکل انقباضها
 در مصر قدیم و بابل - هنرا
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " مترجم : محمدالمعظم

از نگاه آنتروپولوژی (پسر شناسی)
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی
 حاکی از مخلوط بودن نژاد شناس
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .
 وجود این حدیقه در مورد مصریان
 بیشتر نظر به مردم حبشه صحته دارد .
 در همین حال دست آورد های کفنا-
 سی معاصر این مسأله را تأیید کرده
 است که مردم مصر یک حالت بین الهمی
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -
 انگشتان آنها را با اروپاییان جنوبی
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف
 دست شان ، صفات بر خور افریقیایی
 شان میدهد .
 روشن است که اشکال کف دست
 انسان فقط یک تلویح غیر کوبیایی
 طبیعت نیست و دانشمندان به این
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -
 سگال های آیینه مانند چین های
 انسانیست . ممکن است این علاقه
 برای کشیدن اسرار بهار بهای ارضی

همه وقت اطفال علاقه را با این دست
 سلی نی زنده به این باور که سلیسی
 زنده با " همچنان بدی " رو به رو
 خواهد شد ، مردمان شرق این
 خط را در کف دست به نشانه
 خوشبختی شناخته و موجودیت
 آن را در هر دو کف دست به منزله
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفسه
 در آینده میدانند .
 همچسک نمیدانند چرا چنین یک
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه
 شده است که این خط هم زمان با
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes
 یک مرض ارثیست یعنی " Mongolism
 وجود میداشته باشد " بهاران منگو-
 لزم را اطفال نوتولدی تشکیل مید-
 هند که چهره متکولیا این داغته
 دارای چهره بین چشم های تار
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت
 میتواند نمونه های مختلفی داشته
 باشد .
 حالا کف دست شده است که آثار
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه
 از هم تفاوت است . مطابق به
 محاسباتی که در سده ۱۹۱۰ توسط
 فرانتس گالتر " یکی از مؤسسون
 کفشناسی معاصر " صورت گرفته و
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر
 از یک ملهارد گونه مختلف باشد
 هر چه باشد این اختلالات آثار انگشت
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیا-
 زد تا محرم را بباید . در حال های
 اخیر و تشخیص صحت یک فرد از روی
 بقیه در صفحه (۹۱)



پیروشات بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد • چگو یز
• و باره نزدیک او آمد • چنان نزدیک که کلیمتین صدای
تنفسش را میشنید •

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو • هرگاه ازین اتاق بهرون بروی • من برایت وای
را می آورم •

چگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم •

— به گونه می که بستر مرا پیدا کردی •

— خوبست هر دم از این که اذیت کردم • بار دیگر بسوزش
میخواهم • من چگو یز نام دایم

چگو یز دیل دو پار گویت • اسم را فراموش نکن •

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت • با خود خندید • چگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وای بیاید —

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت • از بسرو

صدای باران به گوشش آمد • توفان به شدت غوغا داد —

فت • یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید • سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده • دروازه را باز کرد • وقتی دروازه را از

عقبش بست • چگو یز از جیب دست او گرفت و به لرزشی کبکد

آن خودسروراد برکشیده بود • مطلقاً گفت •

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود تلاش میکرد گفت :

• دستها رها کن اینک برایت وای آوردم • • • • • بگذار بروم •

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفرد •

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری • زینا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید • در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد • ضهان قلبش را

دسار کرده بی اختیار قاتش را با قامت چگو یز چسباند ولبا —

لبی را • • • • •

— رها کن !

نوشته از: صورت کا یلارد
ترجمه: میرحسین الدین پروین

کلیمتین و یونارد

کلیبتنیی آهسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواستید به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواستید ؟
 - جذبه زیبات مرا بخوبه ساخته است !
 - کلیبتنیی با تلخی گفت :
 شما را مرد پرنجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پسر تا نرا در روز پاهایم میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشت کلیبتنیی را به سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آغوشش فشرد ه و لبانش را سکیه برای یک ثانیه کلیبتنیی با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلیبتنیی را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود تمام بدنش صلیزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بمکانه در اتاق خوابش مشروب بخاورد درین اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیبتنیی را صدا میزد ه بلند شد .
 چگو یز جواب داد :

من میدارم کم . خواب نمیره ...
 برایتان لا صبرم بخاورم .

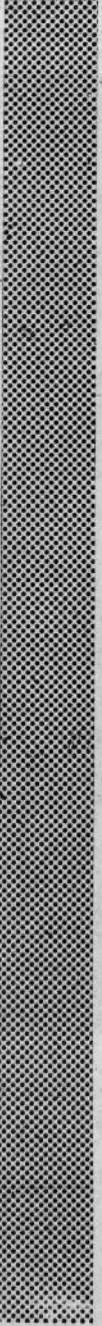
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .
 - شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده ه کلیبتنیی به روی یک حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :
 - لطفاً یک لحظه همان تا مطمئن شوم که دیگر آزاده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خواهد بود ه است .
 کلیبتنیی گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من دره - قولید نموده ه روز پاهای خوشم را اخلال کرده ه . شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...
 - در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفت و آمده دارند ه به ویژه افراد درمایی که مدعی زبانی و در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برایشان میگویم که هیچکس به قبول شما به من دست نیس یا به .
 - هیچوقت ... آخرش میخواهم با شما ازدواج کنم !
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیبتنیی . رنگ چشمان تان دوست دارم ه شگفتی تن و بویها تانرا ...
 - متأسفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و پارکویت با دختری یک میزبان من فروش ابداء اجازت - ازدواج ندارد .
 - اکنون من مصمم امیدوار استم به زودی راه سفر تان را ه



پیشگیند و دیگر ابداء در مورد چنین تصور نکنید .
 چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش درنگها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اشتیاق کودکانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .
 - خوش بخواهید کلیبتنیی .
 - آره ه اکنون من میخواهم ...
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هموا- بتان ازدواج کم حرف دل و روانم را گفته ام . سوگند میخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و پشم کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیبتنیی - صامت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیبتنیی . سلامت باشید .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلیبتنیی و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از مهمانخانه - صا - حلس حرکت کرد . با آن که بسیار کم خوابیده بود ه خواب را سر حال و آرام احساس کرد .
 باران نمیارید . اما آسان خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسبش را به جلو راند و پیسه یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار ه همیشه با اوست و ابداء رهاش نمیکند .

پنابه هدایت فرماندار پولیس ه در یکی از گوشه های یک کوچه دواز در پاریس ه یک لاتیج روشن بود هنگامیکه چگو یز دو پارکویت به همراهی برادرش پیری دی فاورونوز از کوچه تار یک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه - در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از مهمانان بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

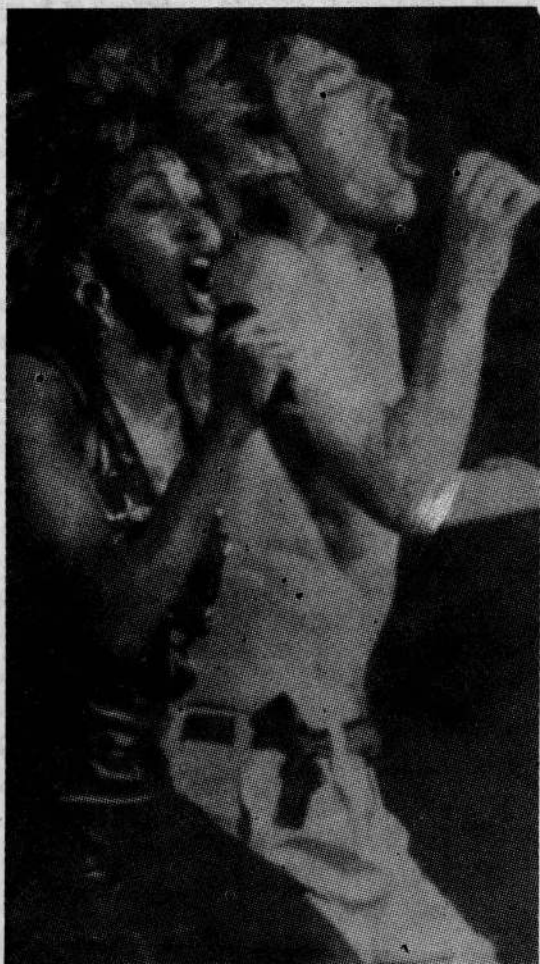
چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده وگفت :
 - پیری در چنین یک شام زیبا اشتیاق زیاد به هواخوری رفتن دارد .
 برادرش گفت :

- پریز بدنته فوگویی ه ناپندیده فرانسه ه وقت فری و دره - جاست . تو میدانی که من چس قدر میل دارم پشمی یا ه و هند فرس به دست بخاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و محرم خوشبختی را در دستمرا - به به خوش میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد وگفت :
 - فراموش نکن هرگاه در سانت کبشتوف ویا در جزیره ماردیننا ه در قمارخانه بی مثل این جا مصروف مشغولی شد جانس را از دست میدهی .

از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم را به خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق در میدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق و از ته دل نمرقصند... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو با نمرش اندام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی مینماید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات و اداهای چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکو یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتت با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود را به روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهشای تاج خروشش تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگی دیدم، بسه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:
شما به او علاقه دارید؟
گفت:
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟
گفت:
همه آهنگهایش را.

گفتم:
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.
گفت:
همه آهنگهایش را دوست دارم، ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را نمیدانم، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:
نمیدانم اما خوب میرقصند...
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتنی و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:

اگر ما خود را با این فرهنگ میار...

گفت:
به او (دیسکو) میگویند، در هر جا محفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصند...
گفتم:
آن جوان دیگری که بتلون کلابی باچه تنگ دارد؟
گفت:

او برادر عروس است.
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و آمیکرد و سرودش عرق ریزان بود جمعی و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل مقرر گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

فوت زلمی پامخ مدهند



حالا که پرسیدید پس بخوانید

کریمه اسودی از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل :
 س : چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند ؟
 ج : اینکه چرا خصمانه ، عقل منجم قد ندان زیرا این عمل ناجوانی است ، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد ، نهی سعادت انتقاد شونده ، سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل :
 س : چرا دختر فلم فرار د یگر د فلم ها کار نمیکنند ؟
 ج : بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و فرار د ر منزل مصروف کار های یک که بانواست .

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان :
 س : خبر شدیم که احمد ولی و هنگامه عروسی کردند ، بعد آجد اشندند فعلا کجایند ؟
 ج : عروسی کردند ، توبه نمودند . از هم جدا شدند ، فعلا یکی در شرق د یگری در غرب (هند - المان فدرال) به زنده گی هنری شان ادامه میدهند . کسی هم نبود تا بین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی !

نجلاسروش از شهر مزار شریف :
 س : چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را د بار لبسنگ مینمایند .
 ج : به خاطر یک برای بار سوم کاملاً آماده گی داشته باشند !
 عبدالصیرمایی و ولید میرزاده از شهر مولاعلی :
 س : خبر شدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته و بلسترمی باشد چرا ؟
 ج : زیرا از پدر مهربان دارد .

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد ، هنرمند مابه مردم خود ، هنرمندی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد ، هنرمند مافاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند ، هنرمندان ما ، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند ، اما با هنراصل ، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند . نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار ، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده ، تری نمایند ، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و ز خود شان است به نمایش بگذارند ؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد . - سا زمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی د ر این زمینه فارغ گردند . اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهد ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد . این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم

نفر ۰۰۰ بتلون های غنجد ، کرتی های کوچک ، نکاتی به شکل شوالیه ها ، بوت ها همچو جموس ، موها تاج خروسی و ...
 در این بدیده ها چی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامم . یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه ، با همه ترند ها و لطف باز های عاملانش ، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد ، فرهنگ بدون زیر بنا ، چیز بیست یاد رهوا ، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است ، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه ، آن را جذب نمیکند ، ولی هرچ و مچ فرهنگی قا در خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند ، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد ، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت ، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت ، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد ، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد .
 فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها د برابر هجوم عوامل بیگانه است . هویت هنرمند د فرهنگش متجلی میگردد ، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد ، هنر ، هنرمندان مانمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برروز کند ، هنرمند ما در قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند . هرگز هنرمند

سازیم ، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد :
 - در ملک ما کسی قدر خواننده و ورقا د پیکورا نمیداند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگ های خود را اجرا میکنند ، اصلاحی فکر نمیکند که افغان استند ، همه فکر میکنند که خارجی استند .
 از تعریف فرهنگ و تمدن میگدریم ، معناییست مکرر ، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد ؟ هر فرهنگی باید داری - پایه های اجتماعی باشد .
 بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلاگر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگه نداشته باشد ، نفوذ کند ؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ د یگران میتواند د وجود آن ها تجسم یابد . همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر ، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو)) بدهد . آن ها را خالی و میان تهس بسازد . دوستدار مایکل جکسن ها ، بیگانه از خودی خبر از پیشینه و فرهنگ خویش ، انسان های سطحی ، انسان های فرهنگ ستیز ، مزدور صفت و مطیع امیر

کلیسای سحر

دختر سحر

سمر که شست و قمر
از ع بس
تنظیم کتفنده نوریه وصال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق به من است .
شب شد . وقتی میخواستم بخوابم به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود یک خاموشی مطلق و من از این سکوت لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ، بستم آرامش هر شب را نداشتم . از این پهلو به آن پهلو افتادم . هر بار که نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی و جذاب ترکس نوازش میداد . در فرجام خوابم بود . چنان خواب خوشی که ندانستم چس گونه صبح شد و صبح نیز خیلی سرحال و عادی ، راهی دفتر شدم .
و اما شب ها . . . برای خیال دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب هریم با لبخندی گفتم :
مبارک باشد ، سرانجام ه خانوا .
دۀ ترکس راضی شد و لفظ دادند . . .
لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز لباس را عوض نکرده بودم ، یک همۀ اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند و تیریکی دادند و یک ه یک قصه خواستگاری را آغاز کردند من خوب شحال بودم ه زیرا ترکس را دوست داشتم او دختر جذاب و مقبول بود موهای سیاه و درشتی داشت . چندین بار که او را دیده بودم ه سرش را به زهر افکنده بود او مرا مشتاقست و از اقوام ما بود ه گاهی همدیگر را در بعضی محافل دیده بودیم ، ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ، اما با آن هم دوستش داشتم یک باره

او آرام و سر به زیر بود ه اهسته آهسته حرف میزد م نگاه های خسته اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر فهایش را میگفت حرفها بیکیه هیچ با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه بود من کوشش کردم که بدانم چسی میگویی . . .
یک روز کوتاه زمستانی بود آن روز این قصه آغاز شد ه قصه یی که گفتش در دست و ناگفتش رنجسی ، آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای سیاه و بزرگی را در برداشت باد سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزر د شتاب داشتم و میخواستم از سردی هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه ببرم ه همینکه نزدیک دروازه خانه

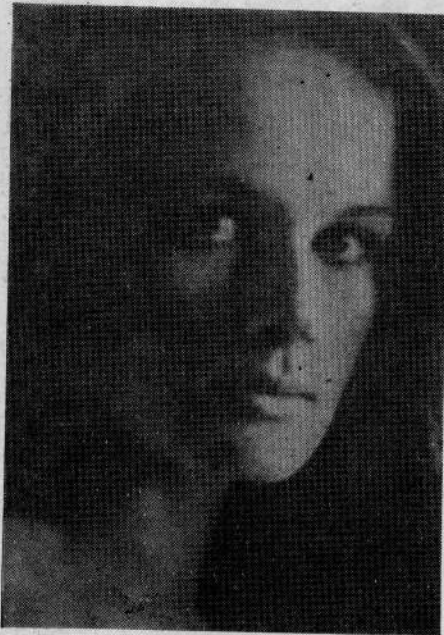
پنجره مایستادم به آسان تیره و قار
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره
 کان شیخ و شا دپنهان بودند . هـ
 نگونه که نرگس جذاب من برای مـ
 پنهان بود . و من حق دیدارش را
 نداشتم ، دردی در دلم چنگ زد و
 آهسته روی بستم نشستم و صدای
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو
 مانند چله های آزاد در بهار
 عشقان پروبال میگردیم و به آینه
 خویش میرفتیم چی تصور سبز و تازه پس
 داشتیم . آینه مادرخيال ما سراسر بهار
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .
 هرروز که میگذشت و نرگس را
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
 برایش میگفتم که دوست دارم
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
 از دیروز و کمتر از فردا .

نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر
 های باستانی و از قصه هایی که در آن
 جا گذشته یکنایک برایم میگفت و شعر
 های مولانا و حافظ و سعدی را
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را
 دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که
 بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه
 شان میرفتیم و باران آن چنان تند
 بود که سر و صورت ما را میبست . من
 از سردی میلرزیدم و خیلی هوا
 سرد بود و دستش را به دستم گرفتم
 دستانش گرم بود و با تعجب پرسیدم
 نرگس درین هوای سرد و توخنک
 نخورده ای ؟ باله خندی گفت :
 وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را
 با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی
 هیچگاهی سرد نخواهی شد .
 او شعر میگفت و قصه ها میخواند
 من شعرهای او را به یاد دارم .
 شعرهای درد آلود او را و وحشی

مهر سیدم چرا همیشه در د و غم
 در ذهن توست ؟
 هیچ نمیگفت و شاید او درد را
 دوست داشت . و من هیچگاهی از
 یاد او دور نمیشتم .
 خیالهایی که او داشت محالاً یکنایک
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را
 به شب و شب را به صبح مهربانم .
 آری ! نامزدی ماندنی ز مادی -
 طول نکشد و ما بایک نکاح ساده هر -
 وسی کردیم و به زنده گی تازه مـ
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
 دیگرگونی در هانواده ما آمده بود .
 نرگس غذاهای لذیذی میپخت و خانه
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
 در آورده بود و من احساس میکردم -
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...
 همه او را دوست میداشتند و ماها
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی
 گل نرگس شدیم .
 نرگس من زینت محیط و فامیل ما
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میبودم
 دم معافم کافی بود و هر چه سزی
 میل داشتم میخریدم . و حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم
 را میان دوستانی که بیشتر بگویم
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همیشه
 شان در روزهای رخصتی به خانه ما
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه
 ما بود و شامها یکی پس از دیگری
 مهر میدادند و شبها با موتری که
 داشتیم همه آن ها را به خانه های
 شان میبردیم یک شب باز هم -
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -
 یشان رسانیدم و خودم دوباره به
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،
 وای چشم عواطف و انسانی مرا غم
 بولداری بسته بود . بی آن که توجه
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب
 خوش فرو رفتم و آنشب خیلی خواب
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود و
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع
 نوازش من به نرگس شد . روز هائمی
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و
 میفرستند هر روز که میگفت مگر کس
 لافتر میشد .

میدانستم که این آغاز به بخشی
 من است و به بخشی بزرگی که
 بر سر راهم پهن شده ، دیگرگو نیهای
 در نرگس پدیده آمد ، او کم حوصله شده
 بود از آمدن مهمانان زیاد و غم
 میشد ، اما منک همه چیز را میباید -
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را ز سر
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش
 آثار ضرب های من به رنگهای اسی
 و باسنی نقش میبست و گل نرگس
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
 نس آورد .

به مصلحهای دوستانم میرفتم و گاهی
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وحشی
 میدیدم بهمدار میبوید و هیچ نظیر
 سید ، کجا بودم فقط سلام میداد
 و در بسترش میخوابید و من زود به
 خواب میرفتم و میدانستم تاچی وقت
 شب بهمدار میماند و آیا خواب
 داشت یا نه ...

در آن روزها با دختری به نام
 " سیمین " آشنا شدم که بیشتر ارقام
 را با او میگذرانیدم و وقتی با او
 لطفاً ورق بگردانید

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش
 پول به وی میدادم و او را نزدیک -
 خانه شان پیاده میکردم . و خود
 به خانه برمیکشتم . این تفریبا -
 عادت شده بود که با سیم روزها را
 بگذرانم و شبها با دوستانتان
 شراب بنوشم . و ناوقت شب به خانه
 بیایم . پولهایم را که از راه غیر مشروع
 پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئیم
 مصرف میشوند .
 مدتی دیگر گذشت و نرگس زاهد
 تر ضعیف و زرد شده بود . وقتی
 نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نس -
 گت از درد هایش با من حرف نمیزن
 روزی از او پرسیدم :
 بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟
 خندید و گفت :
 میگویند بیماری جز بیست و قابل
 تشویش نیست .
 باز هم با دوستانم به عیش و نوش
 پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم
 نرگس قهرآلود در یک گوشه اتاق -
 نشسته بود . سلام هم نداد پرسیدم :
 حالت چی طور است ؟
 از جایش برخاست و گفت :
 کاش این بیماری در مان ناپذیر
 باشد تا بمیرم !
 مگر از زنده گی سیر شده ای ؟
 آهی کشید و گفت :
 زنده گی ... اگر با این همه درد
 و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر
 نیست ؟
 با آن که میدانستم مقصدش از -
 درد و رنج چیست و ولی با بسی
 تفاوتی گفتم :
 چی کم که رنج و دردت نباشد
 پیش داکتر میربت . دروا مخیرم
 دیگر چی کم ؟
 با آهستگی گفت :
 دیگر دروا نمخورم ... سپس خا -
 موش شد و چشمش را به گوشه پیس
 دوخت بعد شمرده شمرده گفت :
 جسم بی روح برده است و منتها
 من مرده متحرک هستم ...
 با صدای بلند گفتم :
 پس است . گهپای فلس خوشم

نمی آید .
 او به چشمانم خیره شد . دور چشمها -
 نش سباهی درشتی حلقه زده بود .
 لرزید . چنان لرزید که حتی لب
 هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید
 ولی نگفت . اشک دور چشمش حلقه ز دو
 روز بر گشتاند از پس شیشه به کوچه
 نگاه کرد . دستانش با لرزشی دستگیره
 را چرخاند . دستانش را به گوشه
 از پنجره تکیه داد . دیدم دست
 او زرد بود و خشک و گویی روی -
 استخوان های دستش پوست بود
 و پس .
 مدتی گذشت و سرانجام او به
 شفاخانه بستر شد .
 نستم روز و شب هر کجا که دلم میخواست
 ست بروم . گرچه نرگس هیچگاه
 ما نصح آزادی من نگفت ولی حالا
 با خاطر آرام به محل دلم رفتار میکردم
 یک روز سیمایم گفتم :
 مادرم میخواهد ترابینند . قرار
 گذاشته که فردا با او به خانه
 شان بروم با او به خانه شان رفته
 مادرش زن جوانی بود که پنجابی
 زرد رنگی بر تن داشت در نخستین
 دیدار . مادر نرگس پیش چشم مجسم
 شد . مادر او یک فرشته بود که از
 صورتش نور میبارید و همیشه عبادت
 و طاعت خدا را میکرد .
 مادر سیمایم در آن در میگذشت
 و در پایان هر صحبتش قهقهه
 میخندید . منم با او یکجا میخندیدم
 تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک
 آن جا را ترک گفتم . همینگونه به
 خانه آنها میرفتم و شبها را در آن
 جا به صبح میروانیدم . به نرگس میگفتم
 مصروفتم زیاد است نمیتوانم هر
 عصر به دیدارت بیایم .
 و یک روز من و سیمایم گردش رفتیم
 بودیم . برادر نرگس سر راه ما سبزه
 شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر
 به سیمایم گفتم که :
 برادر خانم نرگس است . برادر
 نرگس با من جنگ کرد . هرچه دشنام
 داد چیزی نگفتم . هر چند مشت و لگد
 به صورتم کوفت . دستم را بلند کرده
 نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند
 و مرا از جنگالش رها کردند . خودم را

با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی
 بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس .
 او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس
 جان . چشم کشود . دستم را روی پیشانی
 نهش گذاشتم . تب داشت . دستش
 را روی دستم گذاشت و آهسته دستم
 را به کنار کشید و گفت :
 یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه
 میدی ؟
 گفتم :
 هان بپرس ...
 میخواهم بفهمم چرا از ما دل سرد
 شدی من چی گناهی را مرتکب شده ام
 برایم بگو ... به خاطر طفلت به سر
 طفلت سوگند میدهم بگو فقط -
 میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که
 من چی بد کردم .
 نرگس گویش را گرفت و هایل هایل
 گریست .
 فقط گفتم :
 نرگس گریه نکن .
 ولی نرگس بیمار گریه میکرد تا وقتی
 که نزدش بودم گریست . هنگامی که از
 شفاخانه برآمدم مراسم خودم را به
 خانه سیمایم رسانیدم . سیمایم
 در راه گفت با نرگس از او -
 میخواستم .
 سیمایم مرا با خبر داد که با
 من عروسی کن و یا به مقامات مشغول
 از تو شکایت میکنم ...
 افزود : هر دو راه را برای
 روشن کردم تا فردا صبح باید
 من اطلاع بدی .
 خسته تر از هر وقت دیگر از خانه
 شدم . شب بود همه جا تاریک بود
 صدای سکهای و لگد بگوشم میرسید
 و از اطرافم میترسیدم . کوچه بسوی
 بدی میداد . ولی ستاره گان همه
 روشن بودند و در آسمان صاف شادی
 میکردند با شتاب کلید را به دروازه
 چرخانیدم و وارد دهلز شدم . مادر
 و پسر در خواب بودند روی پسر را
 بوسیدم . صورتم را در آینه دیدم .
 پریشان و خاکزده بودم . تصویر من
 و نرگس که همه داستان خودش را
 شده بود . رویه رویم قرار داشت
 من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم
 لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .
 آن شب هم صبح شد و صبح نرگس
 از همه اعمالم آگاه شد . من در برابر
 پرسشهای او خاموش بودم و اما ...
 در برابر پرسشهای سیمایم
 گفته توانستم که بعد از این از -
 نرگس جدا شده ام .
 نرگس بیمار بود و در بسترش می
 سوخت . من در آنشب با لباس سیاه
 دامادی با سیمایم عروسی کردم و در
 خانه مادرش مسکن گزین شدم .
 خاموشانه پای عقد هم نشستم و شب
 عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و
 سیمایم فهمید که من و نرگس از هم جدا
 شده ام . آن روز سیمایم و مادرش با
 من آمدند و گفتند من به حرفهای
 آن دو گوش میدادم .
 مدت یک هفته گذشت و من از نرگس
 اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او
 را ببینم ...
 از خانه برآمدم ابتدا به خانه
 مادرم رفتم . مادرم نسبت به من
 نداد . دلم درد داشت درداشنا
 می که به دستم خودم به شکایت
 می رفتم . سیمایم در خانه
 نشسته بود . سیمایم مرا با خبر
 داد که نرگس در راه از او
 پام را بر سر سوخت . سرو صورتم
 در بیان از زخم پشیمان شده بود
 که از زخم سیمایم فهمیدم که یک چشم
 را از دست داده ام و صورتم گریه
 و زشت شده است . سیمایم مادرش
 و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند
 ند ولی جرات نداشتم از کسی بپرس
 م .
 نرگس چی حال دارد ؟
 وقتی حالم بهتر شد . از شفاخانه
 رخصت شدم . به خانه سیمایم رفتم
 و مادرم به خانه خودش بود .
 سیمایم مادرم با من برود ولی او نرفت
 و حتی بدون خدا حافظی به سوی
 خانه اش رفت .
 هنوز حال خوب نبود و در خانه
 روی بسترم درد میکشیدم و رنج میدردم
 و هر روز به یاد نرگس بودم . هوای -
 دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید
 میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :
 نرگس حالا سوگندم مده . من بدون
 سوگند به تو همه واقعتها را میگویم
 دلم لرزید آیا جزایات این را داشت
 که به آن فرشته بزرگه این همه پی
 بند و بیاری هاپرا بگویم ؟ آیا میتوا
 نستم به او بگویم که او را فراموش کرده
 با یک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟
 دلم از آن مزه و آیا با چی چشم
 به نرگس نگاه کنم . این که یک چشم را
 از دست داده بودم و از صورت زخمش
 مشرعبدم ولی هرچه بود . دیدار
 و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به
 دهلز شفاخانه رسیدم . پاهایم
 منگنید . حالا مترجم نبود که مرا آسوده
 به جایم برساند . غصه در دلم
 چنگ زد . دلم میشد بگریم و خودم
 را به پاهای نرگس ببندم آن زن اونگویی
 نرگس خوب من ! حالا همه چیزم
 را از دست داده ام . سیمایم هم دیگر
 گون شده او فقط پول مرا میخواست
 دیگر حزن و ناحق بهانه میگرفت و پر -
 خاش میزدند او حتی دیگر به صورتم
 نمیبیند . و از من میگریه و به خانه
 نمی آید .
 نرگس برین زن جهان بودی و -
 به دامان یک شیطان پناه
 می رفتی . من موصوم بگذار پیش پای
 تو بمیرم .
 داخل اتاق نرگس شدم یک باره -
 چشم به بستر او افتادم . دیدم که
 زن دیگری مانند او زرد و لاغر
 خواب رفته است . لرزیدم و دلم را -
 تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال
 نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص
 شده باشد .
 ولی فکری در مغزم خطور کرد
 نزد داکتر معالجش رفتم ...
 وقتی داکتر به صورتم خیره شد
 مرا نشناخت . خودم را معرفی کردم
 با تعجب به من نگریست و از وضع
 چشم پرسید . حادثه آن روز را
 تشریح کردم .
 با صدای غم آلودی گفتم :
 چی بدبختی بزرگی . من هر بار
 که بستر نرگس را میبینم . حرفهای او
 به یاد من آید . واقعا زن فهمیده
 می بود . خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم نرگس را نجات دهم -
 بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته
 بود . او سرطان بود و تداوی او
 در هیچ جایی نمیشد . به من چی
 امری داغید ؟
 احساس کردم ریخته و پاشیده
 شدم و در تمام وجودم درد بزرگی
 راه گشود . سرم چرخید . تلخی
 در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه
 زدم . دستم دیوارها را میخواست
 ولی دیوارهای آن محل از من میگریه
 بختند . و دستم به چیزی نرسید
 تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم
 وقتی به هوش آمدم . باز هم هر
 گوشه و کنار نرگس بیمار را می دیدم
 از آن جا که گل نرگس من پیر شده
 و زنده گی را پذیرفته بود . دور
 شدم .
 راهروهای جاده پر از ازدحام
 بود . کسی نمیدانست که من چی
 غصه را میکشم به خانه مادرم رفتم ...
 روی بستر نرگس خالی بود . هالی -
 های گریستم و مادرم به صورتم نگاه
 نکرد . وقتی پرسیدم :
 مادر واقعت دارد که نرگس مرده
 است ؟
 اشک دور چشم مادرم حلقه زد .
 با گوشه چادرش اشکهایش را پاک
 کرد و آهی کشید ...
 خواهرم . پسر را آورد او را از
 بغلش گرفتم او نیز تب داشت .
 احساس کردم . پسرم نیز موصوم . با
 شتاب سرو صورتم را بوسیدم . پاهایم
 پسر را بوسیدم و به مادرم گفتم او را
 به داکتر ببر . هرچه زود تر او را به
 داکتر ببر .
 خانه خالی بود . شام میشد هر
 لحظه دلم میخواست تا بر مزار -
 نرگس بروم . ولی میترسیدم که چی
 طور به خاک او نگاه کنم ...
 به چهره شاد او که روی دیوار -
 نصب شده بود . دیدم هر دو لب
 خندی بر لب داشتم . یک لبخند -
 کوتاه بغضی در گلویم بود . و
 دلم هوای گریه داشتم .



لومړی فصل

د پال وینسون اثر
د ستاک نار

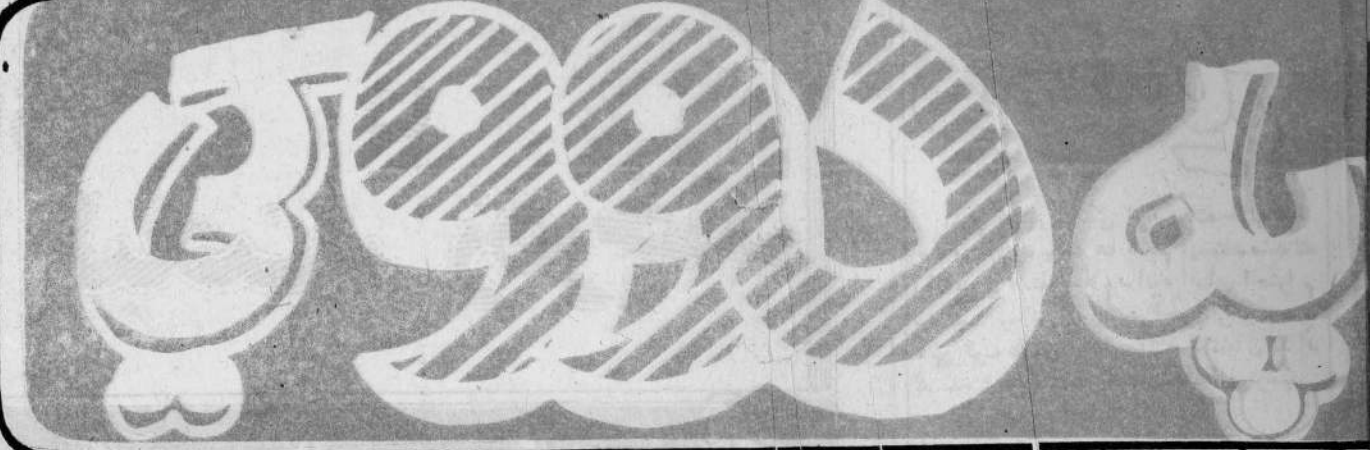


واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او دقې مینې ده ته د اجراء ورکړي وه .
د دالان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو وینکی اواز هغه یواځې اواز و چې چوڼه مینتیا یې له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یې د یوه حتمی کېد وینکی کار خواته بیوو .
هغه خپل وروړي کړ او په دالان کې یې یو گام واخیست . په دالان کې پرته قالی بند و او خود فریاد د تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرید او د پیر زیات په فضا شواوونو غشتاګه فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر وه . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خوښی نه تیر شوي ویاوله همدې کېسه یې د پیر احتیاط کاوه چې د خه شې اواز پورته نه شی .
د همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یې بحان ورساوه خو خولې یې پروچولې وو او راګوزیدې .
دا د ایلزي د خوښی ورو او قفل شوي هم نه و . دې هیجانی شو . په ده کې یې شعوانی احساسات راویاریدل او د فضا او عصیانیت معای یې وینسو . لاس یې دوره په قفل کېښود . بیا یې فز ونیو خود اعمل دوره تر شا د ښکلی نجلې دارامه سا ایستلو دا وید وید - پاره .
هیچ شې یې وانه ویدل . ایا ده له هغې نه دا انتظار لرود چې ده دوره تر شا یې بحان دوه قاتو نیولې وي او کله چې ده ور خلاص کړي وي د ده په غږ کې یې بحان وروږ نیولې وي . دې چې له هر کورچس اواز نه هم پارید . خپله ساین وید یوله اود قفل

د سنگریزې وړخراوه او وری د ورسره ټپل واهه چې امله یو یاد و نه انجسه خلاص شو . یې سببه او انې پار ورتنه پیدا شو . خو د پیر ژر دغه پار بر - پالی شو او کله یې چه د ایلزي ارامه سا ایستل چه د ورتو فز نیولې وه واورید . ده سره د احساس را پید ا شو چه اوس نو زنگه او اسمان هم نه شي کولای چه دې بېرته شاتګ ته مجبور کړي او خپلې کورنۍ ته یې بوزي . کله چه د ه دې تیاره کوته کېسې گام اخیست . لر زیده . هغه وخت یې چه ورو بېرته پورې کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کېسې یې لیدې هم نه شو او هغه ښکلی موجود چه دې نه شه د هغې سره د یو معای کېد ولیونس وه پکېسې پرته وه . بحیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتی شو . هغه نجلې چه د ده وه . هغه نجلې چه پې پري گران وه او د ده لاس دې جرات نه هم باید پاره شو وي .
کوم احساس چې د ده ته په دغه شیبه کې د پیر حیاتی کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . ده ته بیخي نوي او د ده د پیر الیتوب خرګند وي . د ده په رګونو کې د سوزید و احساس را پید ا شو . داسې احساس چې پخوا یې هیڅکله له ایلزي سره د یواختوب په حال کې نه وه لیدلې . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل . دلته ایلزه په درانده خوب وید و . د ده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتراوسه پورې هم له خپل عمل نه ښمېانه نه و . کله به یې بدن تود او کله به سرد شو . ایلزه د ده د اجابو پیرال هم د ده و .
خو بیا هم د خوشبختیو له پاره ده ونه شوې کولای چې ورو اندي لار شې . په اندامونو

لر زه راګډه شوه . د هغې د سا ایستلو اواز لکه شراب د ده په رګونو کې ټپید . لاس یې وراوړ د کړ او د پیر پوست اولسرم شیان یې تر لاسه شوه چې پیر خوکی باندې پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .
د جیفرې مود به کورنۍ پوه شو باندې ولګېدې او د پیر ژر ترې را پورته شوې تا به وېلې چې په یو د پیر مقدس معای باندې لګېد لې وي .
د واره لاسونه یې یوله بل سره کلک نیولې وه او هغه شونډې یې جوړ د ایلزي د شونډو د پاره ترې وې یو بریل باندې اېښی وې . وو ورو د بسترې خواته وروږ دې شو . دا عمل ترخو چې د هغې خنګ ته ونه رسېد . ونه درید . ښکته . په بستر یې سترګې خښ کړې . اوس یې چې سترګې له تیاري سره آشنا شوې وې . هغه یې ولیدله .
ایلزه له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانګه له امله سخت لر زیده . ایلزي پر شا پرته وه . د خوب نازک کمپس یې له لوڅو او کمرنگه اوز ونه لیدلې و . د بحوانی له خوند نه د کورنۍ تیار باندې یې تک سپین سپنه بند چه سپیدلې و . سر یې لکه موج د اړه طلا یې تاج په واورین البت اېښودل شوې وه چه د پیر وینا ښوونډې ونه یې کېاېسول .
د هغې نصابې او ونوتې سترګې خوب پټې کړې وې . دموم په شان پانه یې د وروښمین جمال په شان پري راخواره وه . نوس اوسرې شونډې یې لر فوندي سره بېرته وې . دمخ پوست یې کمرنگی فوندي ښکارید .
یو کورچس اواز لکه لاس یې برسپنه باندې پروت و او جیفرې د هغه له لید ورسره د پیر زیات په لر زه شو . وروسته یې بیا خپل سرد هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یې پر خپلو شونډو وښکل کړ .

د هغې زړه وړ وینکی بوي د هغه ماقزوته لکه د معدید وینکی اور لیس ورننوتې . ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړه . په اندامونو یې وو ورو ایزه رافله . و خوسیده او سترګې یې رالوتځې کړې .
د پیر ژر راوښنه شوله . دا په درانده خوب ویده وه . کله یې چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دې شونډې یې لږ زید ا شوې .
د یوې شیبې له پاره . یې سببه او انې د پیر نجلې ته ورو پید ا شو . لاس یې له خپلې سپینې ته لیرې او د هغه خواته یې ورو اړ و د کړ .
هغه په کراره وویل : ((جیفرې زما گرانه جیفرې ولی ؟))
د موضوع په غطن پوهیدلې وه خولانسر اوسه پورې هم پاره شوې نه وه . جیفرې - چې د احوال ولید . نو د یوې محرکه قوې تر شا ښیر لاندې په بستر باندې د هغې تر شتګ کېښیاست او د هغې لاس یې خپلو ته یو شونډو ته ورو پورته کړ .
په فز ناستی اوازی ورتو وویل : ((زه ناچارم چې راشم . زما گرانې . نه یې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لور نی شه د ده اوما - ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوي کولای چې ویده شم . زه))
هغې کوم عکس العمل ورو نه ښوده او نه یې بحان ترینه فوندي کړ . دا د یوې شیبې د پاره د مینې او تندي په دریا پ کېښی لاهو شوه او خواب یې ورتو شوې کړې . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت بریالی شوه .
د هغې شونډې له موسکا پکې شونډې هغه خپه نه وه . ښمې کله چې داسې ا عتراف له خپل مین نه واورې هغه کولای شې ؟



هغې وویل . ((جیفرې . خوته با پید نه وي رافلی . ستامور .)) د هغه په سترګو کې یې اعتدالی اوجسلیت له وراپه علید .
ایلزي د هغې له دې موضوع سره خه کار . ته پرما گرانه یې . مونږ کوز ده - کړې او واده به هم وکړ و . ته په ما پورې اړه لري . اوزه .
د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او - نوری زغم ونه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتناکه توګه په خپله فز کې وښول . ساین بند و بند کینف له اود جیفرې لوبی او ترې شونډې د هغې پر خوله باندې کېښیښودل شوې . وروسته بیا جیفرې د هغې پر لوڅو اوز وپاندې د ښکلولو طوفان جوړ کړ .
جیفرې چې نه پوهید هغه خه کړې بحان یې د هغې ترخنګ غوږ بحار کړ او بیا یې دا په خپله فز کې په د پیر جرئت سره ښکته وښوله او تر هغې پورې یې دا ښتګ نیولې وه چې دې هم د هغې دنیم اواز لکه بدن د ریز وید و په مقابل کې د نیما یې کوزو تر شا حالت ته ورسید .
هغه په د پیر ښتخز سره وویل : -
((ایلزي - زما گرانې (اوه . زما گرانې - زما گرانې))
د جیفرې د لوبی مینې د تندي ما هولو د پاره کلمې یواځې یې نه وې . هغې د جیفرې له منلونه انکارونکې او ترخنګ یې کرار وروته . اخرد اد جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې تترتسه وراوړ د کړ هغې هغه ونه ویل اود هغه د فزې تنده یې ماته کړه . جیفرې د دې ترخنګ پروت و اود ای ښکلوله .
هغه وویل . ((ایلزي . ته خپه نه یې))
هغې لر د اعتراض په توګه اوه وایسته ادا به لسه

هتلر

روزي هتلر به يكي از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام كردند . زماني كه به نفر آخري رسيد همچ گونه عكس العملی از خود نشان داد كه سخت بابت قهر هتلر شده از او پرسيد :
چرا اداي احترام نكردي ؟
نفرمذكور يا خونسرد ي گفت :
بيخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم
ارسالی : عابده رابع بكاش

تحليلی

ازيك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :
بزرگترين خرابی در دنيا داشتن
چيست ؟ او جواب داد :
داشتن دو خنجر .

درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بيرون آمد . اتفاقاً باران شد يدي باريد . و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .
مست ، همينكه چشمش به عكس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع كرد به گريه كردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :
- آقا چرا گريه ميكنيد ؟
مست ، عكس ماه را نشان داد و پرسيد :
- اين چيست ؟
رهگذر گفت :
- معلوم است ، اين ماه است .
گريه مست شد يدتر شد و گفت :
- من ميدانم كه ماه است ، اما شما به من بگوييد كه در اين وقت شب من در آسمان چه ميكنم ؟
ارسالی : زوليانا نصيري

ببخشيد زير خنده

با عيبات مامور

مامور و كرتي و كلاهم نبود
اي امر اگر نخورد ي نان و نمك
گر شام بود خرج پناهام نبود
والله زير يسي است گناهام نبود
باوصف همه بختگی ام خام شدم
هر چند شريك رشوتم بود رئيس
اي كرتي كهنه ام فدای تو شوم
تا سال دگر اگر بمانی به برم

در مسلك مكر و خدغه ناكام شدم
او صادق و صند ي و بدنام شدم

تريان رفات و وفاي تو شوم
والله ره قسم كه خاك باي تو شوم
فاروق از خير خانه



تخرق نظر، محظا سرالو،



طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوي آمريکايي با
 هسران خود به اکتشافات جنگل هاي
 افريقا رفته بودند . شب هنگام گوريگل
 بزرگي آمد و خانم يکي از آن ها را زد و
 ويرد . بقيه آمدند به چادر او شروع
 کردند به دلداري و تسلاي او و
 جهانگرد بي زن تيره کان با خود زمزمه
 ميکرد :
 اي سستی جانم - اي سستی جانم
 تا حايي که يادم مي آيد مطالعه کرده ام
 اين نژاد مخصوص گوريگل ، زن هاي راکه
 ميدزدند فردا صبح زنده و سلامت
 پس مي آورند .

به گرفتن بلقيس هونگي

طرح ادبي

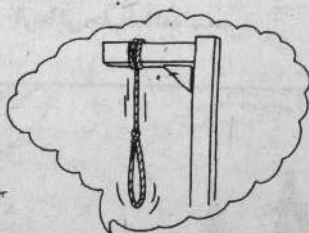
عزيزم ، به ياد تو اشك از چشمانم
 سرازير ميشود زيرا درد دوري تو که
 د واي تمام درد هاي من و مرهم همه
 زخم هاي من بودي آرام مي ده
 باشيد بن نام تو وجودم به لوزه درسياد
 زيرا به ياد آن روزها ميايمت که من و تو از هم
 جدايي نداستيم . اگر يک روز ترانسي
 نديم چند سال بيترمي شدم . اما انوسوي
 و صد انوسوس که تقدير ، ترا زمين جدا کرده
 است و تا به جدا کرده است .
 آه ، عزيز من
 اي گوشه .

نوشته : نيلاب حکيم

- علت آن که ماهيها عاشق نميشوند
 اين است که پسران شکست ، وسيله بي
 براي خود کشي ندارند .

- نميدانم آدم هاي دوروقتي در آيينه
 نگاه ميکند ، کدام روي خود را ميپسند

ارسالي : بلقيس ازاده



ترکيب هلري رسي :
 به نظر يک متخصص ، رقصهاي مدرن
 ترکيبست از رقصهاي سنتي افريقايي
 حرکات يک خانم سايز ۴۶ که ميخواهد
 بيوهن سايز ۴۰ را برتن کند .

درساعت دري

بنافلي جنت گل خان که مضمون دري
 را درس مي داد براي شاگردانش وظيفه
 داد که براي فردا هرکس چند جمله
 ياد بگيرد و در صنف براي ديگران بگويد .
 در اين ميان کريم الله که خود را لايق
 لايق مي تراشيد تصميم گرفت که کلمه هاي
 زياد ياد بگيرد .

به همين تصميم از مکتب بيرون شد و
 در راه پشت کلمه ها سرگردان بود . د و
 بچه را ديد که با هم جنگ مي کردند . يکي
 براي ديگري مي گفت بروکه مي زنت .
 کريم الله ياد گرفت که : بروکه مي زنت .
 پيشتر رفت ديد که دو بچه قصه فلم را مي
 کنند يکي مي گفت :

اين را از د رمندياد گرفته ام .

کريم الله اين جمله را هم بخاطر سيرد .
 کسي ديگر که پيشرفت يک زن و شوهر
 به موتر بالامي شدند مرد براي زيش گفت :
 بفرماييد حق اوليت از خانم هاست .

کريم الله اين جمله را ياد گرفته فردا به
 صنف حاضر شد .

معلم بعد از آن که جمله هاي شاگردان
 ديگر را پرسيد نزد کريم الله آمد و گفت :

بگو کريم توجه يادگرفتي ؟

کريم الله گفت :

بروکه مي زنت .

معلم خشمگين شده گفت :

احق ، اين همه ها را از کجا يادگرفتي ؟

کريم الله جواب داد :

از د رمندياد گرفته ام .

معلم که اعصابش خيلي خراب شده بود ،
 گفت :

پيش شو گوشه که برم اداره .

کريم الله گفت :

بفرماييد ، حق اوليت از خانم
 هاست .



برده باری ما

فهرست قبرگردان سروس شعری ما
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب
 قبراست
 ماند به جان سوردن زآن تاقراری ما
 گویند به زنیسپاه سرآن ناپب کلنسر
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما
 ازسیستم پسندیدم درسی جوگوسفند بهم
 باری بیما به موتر بین برده باری ما
 مانشین پس کجاوه درنیمه ره شود گل
 صداندلش نسازد اگه ززاری ما
 ای دامی تمدن وحشت بیما و بنگر
 درحمله بردرسی اختیاری ما

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگوفه
 های رنگین و پروانه های سبکبالش
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت
 بی پایانش
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی
 بیکرانش
 و بالاخره ت را دوست دارم
 بدون اینکه بدانم چرا؟



دهقان و کبک

ست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید . به
 پای شکسته من رحم کنید . بر علاوه من
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده بی آزارستم
 که همیشه به اوامر بدروماد رخود گوش
 داده ام . بهین حتی بال های من هم از
 بال های مرفایی نرق دارد . برمن رحم
 کنید و این بار مرا ببخشید . دهقان خنده
 بلندی کرد و گفت : شاید تمام چیزهایی که
 می گویی درست باشد اما من ترا همسرا
 همین دست دزدان یعنی مرفایی ها
 اسیر کرده ام .

ارسانی حفیظ الله سحر

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ
 آمده بود . پنجاره چند بار به زمین خود
 تخم باشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی
 خوردند . دهقان مجبور شد باز تخم
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری
 مرفایی های دزد ، دامی نهاد و به این
 ترتیب یک عده زیادی از مرفایی ها را اسیر
 کرد .
 درین این مرفایی ها یکی نیز اسیر
 شده بود . کبک که برای رهایی خود بسیار
 دست و پا زده پایش نیز شکسته بود . وقتی
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نوبت به
 کبک رسید ، کبک با میجز ویاالحاج درخوا-



ترجمه : حمید خراسانی
مخاینیل ویشیم از بلغاریا

کتاب بیرون رفتن از ایران

آلته گنیه های بیچاره هنوز هم پانام های جدید خود طاعت نکرده اند .
 از همین جهت مجبوریم تا مسافران را با تکتوان و با صدای بلند تر برز بان بیاییم تا آن ها را متوجه سازیم .
 همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسه دنیا ی هنر پا گذاشته ام و تجارت با این مرصه را آغاز کرده ام .
 با چنین تصور آنها همه روزه از من در مورد شایعاتی که در مورد این یا آن هستند پرسش های مافوق المهرسند .
 در این مورد روزی با یکی از دوستانم در یک قهوه خانه دزد دل کردم . او هم دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده بود که او هم عقده دل خود را کسود .
 گفت : بقیه در صفحه (۱۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر صادرات پرداخته اند ؟
 او را فهماندم که نه بهر مغرورم و نه کتاب و نه هم چپس و اصلا رستورانچی که حتی دکان یا غرفه هم ندارم . دهلیز هاشیز خانه هسا لوی و اتانق خواب را هم برایش نشان دادم . تا متعقن شود ه که از رستوران مغرور شریهر ه کتاب و چپس چی که حتی از وسایل و موبیل رستوران هم حرفی در میان نمیباشد .
 مامور مالیات رفت ه اما یک هفته بعد انخضار نامه های برای تصفیه مالیات پرداخت نشده در یافت داشتم .
 باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات رستورانتی که اصلا نداشتم میپرداختم یک ماه در شورای ناحیه بی سرگروه بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی عادی هستم ه که هیچگونه رستوران یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمیافهم سرانجام مامورین را قانع ساختم . اما نشانه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت بدهم . وقتی رستوران محله بسته میشد رنگ دروازه آپارتمان مرا میفردند . به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب با چشم گریبان عذر و زاری میکردند . مدتی با ففردن دندان روی دندان خشم خود را فرو میخوردم ه اما سرانجام حوصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا مشکل نبود . حالا قشمر نام در کشور ما موهوم است . نام شهر ها جاده ها بناها همه سات و هرا آن چه را که فکر کرده میتوانی ه قشمر میدهند . من هم نام گریه هایم را براد وان ارگوری لاد براد رکه هرد و از غوانتهای معروف بلغاریا اند . " مترجم " ه گذاختم .

وقتی اندام درست و پست شکل مسرا بنمید ه اصلا . خیال هم کرده نخواهد بود توانست ه که چی قدر آدم خوب شقلب ه خمر خواه و دلسوز هستم . همین غصلت بود که مرا واداشت تا دو گریه را به فرزند ی بپذیرم . وقتی آن ها را در کنار بلاک یافتیم بهیچاره های صاحب گرسنه و سرگردان بودند . وقتی گریه ها راه خانه آوردیم ه اولاه شکم شان را سهر ساختم و سپس سراهای شان را غستم و خوب پاک کردم .
 یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را میدیدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخراشیدند و یا هم پرنده کی پنجه های خود را روی چرم کوچ از مایش میکردند .
 ظالها ضرورت میافتاد تا بلند صدا بزنم :
 بهر (. . .) کباب (. . .)

میدا بود که دیوارهای آپارتمان های مکتوبین چی قدر ناز کند و از روی این دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و از احوال خانه همسایه آگاه بود
 یک روز همسایه چپ بانگاه حمله گرانسه و صدای توطیه گرانه ربه من کرده گفت :
 - تصمیم بسیار هافلانه گرفته ای (. . .)
 در غیر آن کی از معاش دولت به نان و لبا و به مال و مکتب رسیده میتوانی ؟
 با تعجب به سوش نگرستم ه اما او چشکی زده داخل آپارتمان خود شد و در ب را بست .
 چند روز بعد ه رنگ دروازه بلند شد مامور اداره مالیات بود .
 - خبر داده اند که رستوران بهر ه کباب و چپس باز کرده اند . آیا جواز نامه



نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار او مور د واده نکاح خط ورته راوويست د نکاح خط په ليدلو سره د جلب او گروپ څخه پرته خو تل گروپ وځنډل خون يزرود گروپ او اخستلو نيتي ته متوجه شو. که گوزي چې په رښتيا هم نکاح خط پنهلس کاله پخوا د نوموړي هلك د مور او پلار د واده په وخت کې ترتيب شوي دي. د دغه معتبر سند په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلي کلني ثابت کړه او بيرته يې اسناد به بوجي کې بچاي پر بچاي کړل. کله يې چې د اسناد و بوجي اڼي ته پورته کوله. نوزما به زړه کې راتير شول: - هسي نه چې دغه نکاح خط د نوروتقلي کا رتو په خپرتقلي او ساخته گي وي. محکه چې قلب نن سبا د ژوند د ټولو چارو واگي په لاس کې لري.

- * د پلوی په لاره کې یې د دیوال خوا ته له ولې څخه بوجی راځيسته کړه او به یې د بڼې لاسونه وزيړه گوته د تلدي خولسي پاکي کړي او پرڅه پرڅه یې په محکمه وڅخولي. کله یې چې د بوجي خلاصه کړه. نو لومړي یې ورته راښکاره کړه. خو چا ورسره نه دغه دنگ همون دي بیا یې له بوجي څخه کارت راوويست چې به اتر ټولگی کې یې دده د برحالی شاهدي ورکوله. خود ا هم ورسره ونه منل شو. روسی یې خواستعلامونه اونورول ټول کارتونه هم له بوجي راوويستل خو چاته د منلو وړ نه وو. محکه چې دده قد او قواره یو خوارلي کلن هلك ته نه بلکې یو دوه ويشت کلن همون ته پاتې کیده. نيز دي چې د جلب او احضار گروپ یې مو تر



خان او که بل شوک تیرا يستل



کلوله کلونه بخوا هغه وخت چې زه ماشوم وو. نوله خپلو لویانو او مشرانو څخه مې اوږدلی وو چې که چیرته په لاره کې شوک څه شی پیدا کړي نو بیا دې درې محله په لور غز ووايې چې: داسې دچادي. که به دې درې غز ولو د شی خاوند پیدا نه شو. د نوموړي تن له پاره حق حلال او خپل لویانو معنی لته اخستل یې روا کړي. خو هغه وخت داسې رایاد یزې لکه د خوب لیدل چې موز ماشومانو به څه شی په لاره کې وموند او هغه خاوند به موهم ترڅنگه ولاړه. نوموړي به موندلی شی په بیه لاس کې ونیو او بیا به مو ورو له محانه سره درې محله وویل چې: داسې دچادي. له هغې وروسته به مو د شی خاوند ته په غز پد لوسترو کتل او شی به مو په جیب کې اچاوه. د اد ماشومالی د نا پوهی. نا خبري او ساده گي خبره وه. خوراشه

د سیخ له خولی خورل

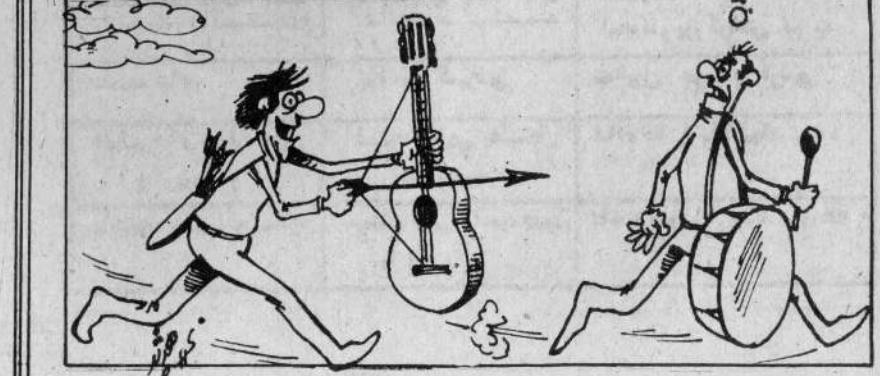
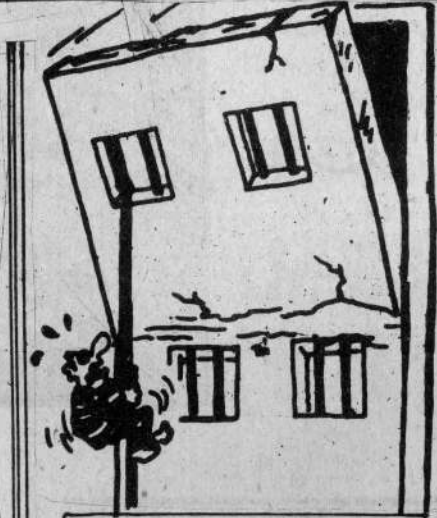
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می ورنه ویل او پوښتل نوراته ویل به می چې :
 - څه وکړو د سیخ له خولی می خورو
 - که نور روزگار مو ترڅه دي
 - لنډه دا چې د جاندا د به خوله کسی
 د زوی به لځای سیخ راشین شوی و
 بلکه چې د سیخ له خولی خورل پس

د خبروتکیه کلام گرچیدلی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکس خو د سیخ له خولی خوراک به مانا ونه پوهیدم .
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د پوښتنی له پاره ورنلی م . خو دا لامل می له رغبر څخه وروسته د -
 سیخ له خولی خوراک باندی شخوند ونه راهه .
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او -
 ورځنی وی پوښتل :
 یاره جاندا ده (تاخو به پور وخت د سیخ له خولی خور له خواوس می د سیخ له خولی نه خوري . . . که زه څپه کیزی نوزه د سیخ له خولی خوراک به مانا ترننه پوری نه پوهیدلی .

* جاندا د زمانه دي پوښتنی سره لږ
 * موښکی شواووسی ویل :
 * - هغه وخت چې موز د سیخ له خرنی
 * خبر له . نوزه به کونونی مغازه کسی
 * ما مورم . خواوس می ته هر ویلی چې
 * تقاعد می کړي دي او به کورناست
 * پم
 * اوبیای د خبرونه لږ کی به دي -
 * وپوهولم چې په څه ډول می د سیخ
 * له خولی خور له .
 * اوس نو که له تاسوسره هم د دي -
 * خبري د پوهید و سوداوي . لوهر لعل
 * چې له کونونی مغازي څخه دا ډول و -
 * بوجی اخلی پوښتل هغه له نظره
 * تیره کړي . که بوجی سوري وه نو بی
 * له شکه به د جاندا د سیخ له
 * خولی خور ل درته به ثبوت ورسیږي *

څیرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدې کیله سازیان اوسند رغاړي - مجلسیان بولی . خو به عینوا د اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلغونی مرکو ترسره کولته اد اړي مجلس ویل کیږي .
 اوس نو خوښه د لوستونکو د چی به هر ډول مانا ورځنی اخلی . بلکه چی پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم ترغور او څیرنی لاندی نه دي نیول شوي .



د ماشومانو څیرنی

- پنی که د عقل له ارادي وروسی .
 - لوسری د نابودي کدی ته بیای .
 - زه یوه توتیه پسته اوس هم وکوڅونه ده . خو گوزاری له فولادی خنجر څخه هم کلک او زبور دي .
 - لاسونه اوز ده به دي . خوښه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

د ځیرنه خپل مکتوب

د اشپز برس او انرد بنجاره هتی ته څیرورکوي چی د فونیس اوترکاري پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورچید ارتقاعد پیسی وکړ .
 دغه متقاعد د پگ چی د اشپز خانی په تاخچه کی خاوري او د وړي وړاندکی برتی وی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ونی وکړي :
 که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دي ورکړي . خوله هنیسی ورځی چی د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د -
 خپل تقاعد په لټه کی شم .

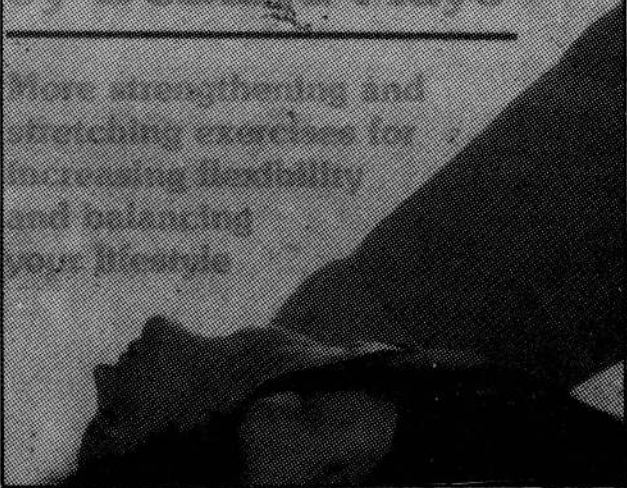


Runner's World

YOGA BOOK II

by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجربه ستاندر

باعضله های تان آشنا شوید

عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کن و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت دارد
ماهیچه های چار سر	قسمت چپ ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لژی و عضله راقعه شانگ	فاصله بین تپه های شانگ	حمایت شانگ ها کک در پیز گرفتن خوب
عضله های	چنانچین گردن	مسئول حرکات گردن
عضله های نودنق و (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و گردن	شانگ ها را بالا میگذارد
ماهیچه های سه سر	چنانچین قطنی ناحیه طوی پا زد	ناحیه طوی را بسط میدهد

حله های متوازن نشاندهند -
 بدن سالم و خوب است . اجرای منظم تمرینات یوگا در حفظ عضله های محکم و در خور انحنا کمک خواهد کرد و در درک این که عضله ها در کجا موقعیت دارند و چس میکنند و در اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، عطا را باری خواهد رساند . جدول ذیل عطا را با موقعیت و وظیفه عضله عضلا -
 تسی که معمولاً مورد استفاده قرار میگیرند آشنا خواهد ساخت . از این جدول منبعت بهترین سردستی و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه یسی به شکل زوج های مخالف قرار دارند . گرهه این شکل عطا یسه مخلق ثربه نظر آید و ولی آن را چنگ

سهولت میتوان توضیح کرد .
جدول بیشتر مراجعه میکنم :
به زوج ماهیچه های دو سر
ماهیچه های سه سر نگاه کنید
طوریکه ببینید ماهیچه های دو سر
در ناحیه جبهی بخش طوی بازوه آن
ها را خم میکنه در حالیکه ماهیچه
های سه سرکه در جناح عقبی موقعیت
دارند بسط میدهد . به گونه مثال :
رابطه بین ماهیچه های چار سره
و بی های زیرزانو را در نظر بگیرید .
همین همین پر نسبت در این جا نیز
صدق میکند . ماهیچه های چار سر
در قسمت جبهی ناحیه طوی ساق
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .
پر نسبت زوج های مخالف عضله
بی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن
است . یوز های یوگا در حدود پا را .
متر های این پر نسبت به خاطر
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض
یک گروه عضلی را افزایش میدهد
در حالیکه گروه مخالف را از طریق
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه
خود ماهیچه های دو سر را قوی تر
خواهد ساخت . کش دادن بی -
های زیرزانو ماهیچه های چار سره
را تقویت خواهد نمود .

۳

تغذیه یوگا

فصل ششم

عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تانرا
به عنوان یک تحفه گرانها محترم
بشمارید و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسن در
نظر بگیرید . برای این که این ماشین
به صورت درست فعالیت نماید ، اجزای
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به
صورت کامل و درست به فعالیت خود
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز
صدق میکند .
شما بایست شش ماده غذای را که
لازمه حیات است برای بدن تان تهیه

کنید و این ها عبارتند از :
کاربوهاید ریت ها ، شحمیات ،
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده
است ، ولی آن ها به خاطر تضمین
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند
در یوگا ، بهترین راه برای به دست
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،
میشاند . رژیم غذایی کاملاً متوازن را
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذا یی
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب
افزای مییابد .

کاربوهاید ریت ها : مقدار بیشتر
کاربوهاید ریت ها نسبت به هر ماده
دیگر حیاتی . از رژیم متوسط غذایی
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت
مینمایند .
ولوا این که شحمیات از جمله مواد
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود .
عقلانه است تا نوع شحمی را که مصرف
میکنید ، زیر نظر داشته باشید .
شحمیات را میتوان به دو کت گوری تقسیم
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .
شحمیات مشبوع به استثنای روغن
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به
دست می آید و به علت غلبه هایدرو-
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن
گل آفتاب پرست ، کجد و جوار و غیره .
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه
سالم از جمله انتخاب های معیبه و
مشخص شمرده میشود . شحمیات -
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، ذخایر
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -
ذخایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، باید
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار بطنی راه ر جریان تیرین محافظت میکند
ماهیچه های دو سر	جناح جبهی قسمه طوی بازو	قسمت طوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره بی	فامه ها را میوهانده	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های کاشترک نی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی (تیره ساق پا)	کری را بلند میکند
عضله های سر بیسی	سر	فصل را با بسط میدهد
بی های زیرزانو	جناح عقبی قسمه طوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و ورسی	جناحین قسمه طوی پشت دست زیر بازوها	ماهیچه های دو سر را طو جریان حرکات کشی کرده کله میکند
عضله های سه ری	ساق	بازو ها را راه جریان حرکات فشاری بسط میدهد

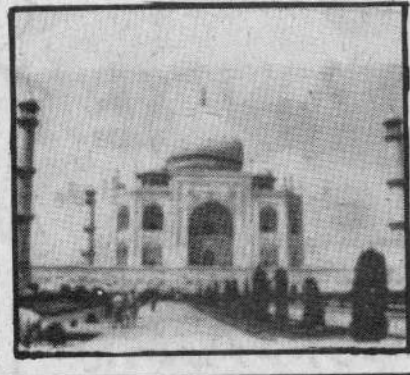
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج باسمن
اسیر ماند و فقط دختر و نوا داشت
جهان آرا به او خدمت می کرد و در
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج
باسمن تاج محل را از فراز رود چناب
قضاها می کرد و چایی که محو می پیچاز
محل در مقبره آراسته با جواهر غسود
خفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله مغل
ها طی هفده سال از هم پاشید و
حاکمیتی که اکثر از مردم بدست آورده بود
در اثر ظلم جهانگیر و دلخوشی های
شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب
از دست رفت.

به هر حال دیدا راز قلعه آگره
عظمت دوره بی را نشان می دهد که
علی الوفا تناقضات آن تاریخ هستند
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل
کرده است. خدمت شاه جهان در
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه
پای اکثر رساند. چه خوب گفته اند:
"فاید آن اراده که ساختن مانند
تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان
بود. اگر زمانه قتل و هوش داشت
هرچه جز تاج محل بود بران می کرد
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه
نشان شرافت انسان را بر جای می
نهاد."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف
طعام چاهت در آگره و راه دلی را
در پیش گرفتیم.



فرید و جاوید

در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی
تکواندو دهللی ۱۹۹۰)
* لطفاً خود را به خواننده گان مجله
سپاون معرفی نمایید و بگویید که از چند
سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت
تان چیست؟

- اسم من ماهر رسولیت، ۱۹ سال
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت
کشور هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال
به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ است.
* در تعلیمی دروس به چی نوع ورزش
علاقه مندی داشته اید؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -
تمرین میکردم اما از آن روزی که به قهرمانی
دو زمین در مسابقات بین المللی در راسیون
تکواندو دهللی که به تاریخ نعم ودهم
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن
دیسک به درجه اول نایل شدم.

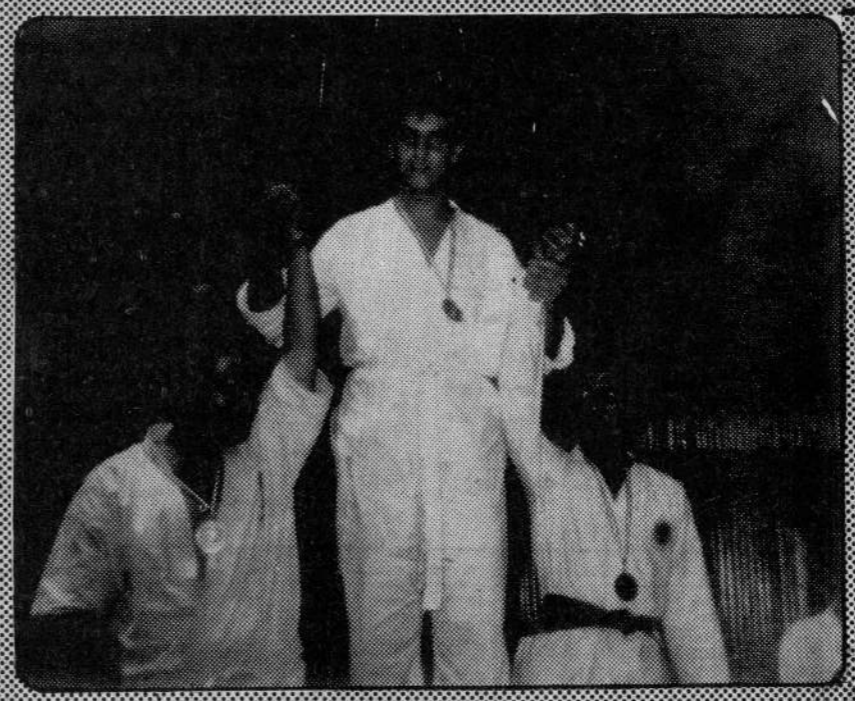
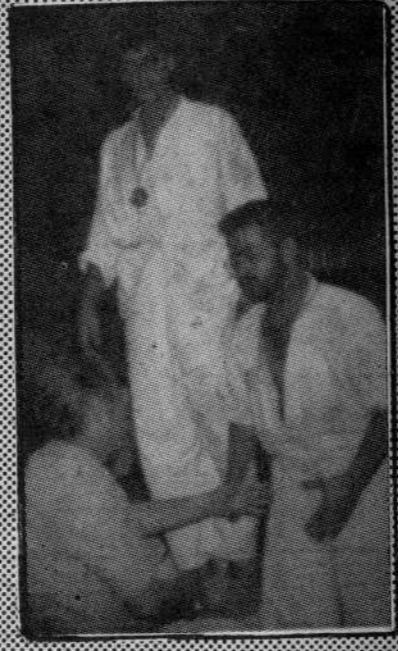
* میخواهم پیروم که حرفت در مسابقه
قهرمانی تکواندو کی بود؟

- حرفم در آخرین دور مسابقات
حسن المری (H. Almerly) تیمه
سوریه بود دارنده کمربند سیاه که در
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت
زیادی برخوردار میباشند.
* در مسابقات آینده برای کشورت چس
به دست خواهید آورد؟

- فعلاً از طرف راسیون ازین دعوت
شده تا در مسابقات سطح پایین که به
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار
میکردند، اشتراک و نیم ولی هنوز من آمادگی
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمربند
خود دفاع جدی نمایم.

* نظر شما درباره تکواندو در افغانستان
چی طور است و چی پیشنهاد های برای
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟
- تا حدی که برداشت شخصی خودم
ازین نوع بازی ها در کشور ماست، دپس
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار

ما نیست برای این که با تخنیک های جدید
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -
بالمبی چنین مسابقات در فواصل کمتر
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای
ورزشکاران جوان و کمربند های استحقاقی
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق
ورزشکاران و انکشاف و معرفی بیشتر این
بازی ها گردد زیرا افغانها در این
نوع بازی ها استعداد بیشتری دارند.



کاراته و تکواندو در جاپان که در کتابت شهر
به راه انداخته میشد، اشتراک نموده
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -
چنانچه چه جاوید محتاط در مسابقات
کاراته کتابت شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به
مقام اول رسیده، مدال طلا را در پاس
نموده و برادرش در مسابقات کتابت شهر
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برونز را بدست
آورده است.
در مسابقات اخیر که در شهر دهللی
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقم
هند در ایرنده بود، جاوید محتاط با
اشتراک خوش شایسته گی نشان داده با
تجاوز مهارت های تخنیک این ورزش مقام
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد.

در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -
سری تکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور
هند) برگزار گردید، جاوید محتاط -
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به
دست آورد. وی با برادر رهی (فرید محتاط)
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا
زیر نظر استادان مشهور کاراته چسون
(اوهارا اوسه کی) قهرمانان کاراته
جهان این ورزش را در هند آموخته اند.
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمربند
سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط
و فرید محتاط نیز کمربند های سیاه تکواندو
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل
کرده اند.
هر دو برادر در بیشتر مسابقات

جاوید: ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند

شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چيري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه به پوره چټکتیا کم شي نو د لید لود سیمې یاساحی محدودیت به پیرزیات وي او به دي توگه به د شیبې توریالی ثابت شي . هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به ډاگه کړه به دي کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقی رساله د شمسی نظام به باب بشپړه کړه چې فته تکی یی دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دي یوازي او یوازي داسی دیوالونه چې د زرگونو روښانو جسمونو د یوهای کید و په حال کې یوشان د معلومیزې جوړ شوي دي))

د اولبرس په پارادکس کې داسی رافلی دي : ((که چيري د ستورو سلسله نه خلاصید ونکی د ده د اسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یایوشان روښانی راورسيزي . د ایه د هغه نوره خپس وي چې له گالاکسی (کهکشنان) څخه راهی . محکه به دي سطح کې به داسی نقطه نه وي چې ستوري په بکی نه وي . به همدې بنسټ داخبره د کولسو ده چې به داسی شرایطوکی د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازسی

مکن میتود چې د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کې لیدل کيزي . دادي . چې د اسمان نه ښکاره کید ونکی یانه لیدل کید ونکی سطح باید به پیر لیري واتن کې تصورکړو . دا هغه واتن دي چې د هغی په ایزدوکی هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلای)) . د دغی خبري څخه د اولبرس هونیای ري به ډاگه کيزي خوه به پوره ډول به د فوڅو ټکو هم بسنه نه کړي اوخپلی خبري ته داسی دوام ورکوي : ((داسی څوک به بیدانه شي چې په زغرده د دارنگه څرگند و اورکړیولونکی حقایقو څخه منکرشي . زه به پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکی دلیل کومه نخښه دمان سره نه لروڅو په دي مو باور راشی چې ایاداسی شي امکان لسي))

راهی چې د اولبرس له خبري نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورووستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د ننپو پیژند نو په زناکی وخیچ و . لومړي یی د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کس داسی یوشی دي چې به یوه سانتي متر مکعب کې د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن . سره مساوي دي . دانشتایین البرت له وخت څخه راوروسته مود کتلی . انرژي د موازنی به باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چې د ټول شمسی نظام ماده د راد یاسیون یا نور خپړولو وړ تیا لري . (محکه چې د کتلی . انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) . به داسی حالاتوکسی محاسبو نیودلی ده چې دا نور خبرونه به چا سره پورنگه اویو برابروي اود تود و څی درجه به یی د کلون ۲۰ درجی یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجی وي) . او په سم ډول د ویره اندازه تود و څه د ستورو د سطحی د تود و څی سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه د ویره تود و څه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخواکی ده اویا په بل ډول د اود و څه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغی اندازه څخه ډیره ده چې امکان لري . اسمان د تل له پاره بری روښانه وعلیزي . به همدې ډول په شپه کې د اسمان د توریالی یو دلیل څرگند شو او پري . بحث ترسره شو . خود ا موضوع مونږ ته څه به لاس نه را کوي اوحتی د هغو د لایلو به باب کم شواهد نه راشیسی ولی هغوي چې بخوا وړ اندي شوي دي

اوس که مونږ دمان دنیوتی شمسی نظام په سیمه کې چې نه تمامید ونکی خوشاکن دي . فرض کړو . ترهغه لحاظه چې پوهیز و نوره یوه حدی سره (به خلا کې به یوه ثانیه کې دري سوه زره کیلومتره) خپریزي . هغه وړانگی چې باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چې ستوري لیري وي . باید ډیرې کم شي . به شمسی نظام کې د مادي د مخصوص وزن به پوهید و سره داسی عقیده څرگند ولا ی شو .

به نهنه دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نغمتهن بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام . من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دو ماه روزانه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ۵ کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت . بعد از کوشن هارنولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

ند و پس . او به هوج چويز فکر نمی کند . و در زنده گی تنها به خودش اکتفا دارد و بالای خودش حساب میکند . ان چه در بین فلم برام خود شایند است این است که من رول هر کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگردد . او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است وقتی همچنگد پرورزش پیش قطعی نیست . دایر کتر فلم چهارد فلهس در زمان آماده گی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

آقای عضلات...

پهغه از صفحه (۲۲)

مردان مسلح مو فغانه همچنگد کوئې در هر دو فلم مانند یک حیوان همچنگد ه زیرا او حرف دفاع و رهایش را از هر در می میدا .

مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته - بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود، بعد از آن گفت:

- الزیبات، درباره ایتان ها جصدانی الزیبات واقعه ای را که بروی گذشته بود برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد بلیندا گفت:

- من ... من ایلترا نعمیده نی عنوان باور کردن نیست، قبل از اینکه در بین باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویسیم.

و تکیه بلیندا بر کلماتی را می بینید ناگهان توقف کرد و بزرگ بود که بپوش از دستش بیفتد.

- آهان که در این اطلاع چیست؟

من مطمئن هستم و تکیه داخل فاصدی بکلیت کرد و دستش را بر روی میز زد.

من فکر کنم آنرا در روز تولد ایتان ای - ایلیت کوشش می کردیم و بعد زد:

- او چه در این همه وقت می کند؟

و ترسناک هستند من یکس از ایتان ها بودم و بخاطر میاورم که آنرا در همین کسج گذاشته بودم. این چه معنی می دهد؟

آیا بایان قصه را خودتان حدس زده میتوانید؟ بلیندا به اهستگی حرف میزد:

- این فقط معنی می دهد که برای چند دقیقه گذشت و آینه با هم متلاقی شده - اند. اینطور واقعات بعضی اوقات صورت میگیرد. اما بگذار برایت چیزی را که درباره ایتان ها شنیده ام بگویم ...

- قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بیور در قره در باره چیزهایی برای گفت که در یک شب اکتوبر دقیقه - صد سال قبل از امروز اتفاق افتاده بود.

شش ششتر از آنروز ایتان ها از لندن به ایتان ها بودند. بخاطر صحنه خان ایتان بسیار آرام زنده می میکردند تا اینکه یک شب واقعه وحشتناک اتفاق افتاد و صبح روز بعد آنها تمام ایتانها را از بین برد و بچه دیگری در آن کلبه می کردند. خان ایتان بعد از آن خواب زد و بعد از بیدار شدن آن واقعه

بکلی تغییر کرد.

- او چه دید؟ فلم برای

- خوب منم اینطوری است.

در یک عالم اکتوبر یک سال بسیار - عجیب به خانه ایتان ها رسیدم. ایتانها کتری سرخ روشن میزدند و ایتانها بسیار کوتاه بود که بشکل یک ایتان زانوایشان می رسید. موهاش کوتاه ترچی شده بود. سرمه و عجیب حرف میزد و لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی ندا - شته استعمال میکرد. او در خارج کلبه از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای خیلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که همان بعد از جاش از لندن آمده است فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را از یک قطعه چوب سفید و کوچک گتو سطح یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود، به حد قلم فرو میرد و آنرا از ذهن ویلی خود خارج میکرد ایتان ها قیمن داشتند که این زن از طرف شیطان آمده بود.

آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی چهره آنها را روشن می نمود. در اطراف سکوت حکمفرما بود. الزیبات منتظر نبود. او میدانست که بلیندا چه میخواهد بگوید.

- الزیبات ... پلی. انها ترادید میروند!

(۸۰) خ نام

خان او که بل شوک

اوس به رسمی دفتر کی د پانخ. قاضی او با خبره سری د همان او د خلکس و د فولولو جل ول و گوره. دغه سری چی به بود رسمی اداره کی د فورومامور دی یو رخت بی له جا آوردن ویسی تردری سوه افغانیو پوری بیسی اغستل بیسه بدو ((رشوت)) کی نه حسابی اری خارنوال حق نه لری چی له دري سوه کمو افغانیو پاندي د پوهو په نسو د جا لاسونه ترشاوتری. نوله دفسی ((قانونی)) لاری شخه به گئی اغستو سره بی د فوروی د کولو په رخت کی له پوتن شخه له سهاره تر مازد پگوره پوری په وقور وقور کی دري دري سوه افغانی به دی د پول واخستی چی د تولواغستل شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته ورسید. د فورومامور ی مامور چی همان هیتکه ورته بدوی خوره بر بیسی بیسه دغه د پول دلس گونوزو شخه چی دلس گونو ملبیونو خاوند شو. خونه بیای کی صداقت اوایانداری کی هخ چاته هم غاره نه زدی. سکه چی له قانسو شخه وتلی از ناجایزه کاری سرتسه نه دی رسولی.

ها را با قبول خطر موقتاً اجرا میکنند.

فلم اخیراً " فاروگر " است که با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی ناسری میسر دازد و برای از بین بردن آن میکوشد. یکی از دایرکتوران میگردد:

ارتولد در میسر رسیدن به مقام بهترین و عالیترین " تیره " سینما هست. شاید او یک " بان وین " دیگر برای سینمای امریکا باشد.

او با " کن شریور " برادر زاده - پس چهره سابق امریکا (کتسای) عروسی کرده و سالانه از دوها سه فلم افزونتر تهیه میکند.

که فراموش کرده است که سینما بطور عام یک تظاهراتست و همیشه کارها را بسیار جدی تلقی میکند و با سیاست خود را مرتبط میداند.

دایرکت فلم کو ماندو درباره ارتولد میگوید:

بالعموم اشخاصیکه به ورزش - پرورش اندام روی آورده اند از چابکی خودم برخوردار نیستند اما بر خلاف ارتولد در فلم کو ماندو مانده یک پلنگ با چابکی و ترس حرکت را انجام میدهند و گفته میتوانم که او همسطح یک کمر بند سماه کونگه فو - است. و در ضمن او یگانه ستاره ایست که از خطرناک تر رسیده و صحنه

اجرا میکنند. ده سال بعد از فلم " طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و قرار داد " معرف شوارزنگر موفسکی در سطح رقیب درجه یک و با دو سه صحنی او ستلون است اوسی گوید:

" من و ستلون دودوست صحنی استیم هر دو یک وکیل مدافع داریم و ظالمه در یک سالون درلوس انجلس تمرین میکنند ما تصمیم داریم تا مشترکاً فلمی را تهیه کنیم البته که فلم ان قدر مصرف گزاف را که به تنهایی در فلم کماندوی من و دو - کسی ستلونی مصرف شده است در میسر نخواهید داشت. میباید او اسپاسه

آیا

می توان از جنگال

انحطاط

روانی

نجات یافت

؟

چگونه در اندیشه خوشی امیدها کاشتن می شود؟

بهر من سایه روز سر
 بازم در دل می بگرفت
 باری دارد سو بر مار کیش
 شدم در خردن لویها و نخود
 د چار تردید گردیدم به لویها
 دست بردم که خنجره آنرا در
 سید خود اندازم، بعد بشناسان
 شدم و خنجره خود را گرفتم
 و این وضع چند لحظه درام کرد
 و من از آن به شدت رنج بردم
 و بیرون مرا به وضعی د چار
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق
 خود را امید بدم، گاه در قهانه
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دردی: غلام سخی اتر

بر میخیزند و سرانجام از آن
 رهایی میابند.

من، سخت خوش نداشتم و
 به این بیماری، د چار گردیدم
 و روزتا روز تکلیف من افزایش
 میافت. به حدی در نتیجه
 د بیرون گیر مانده بودم که حتی
 گاه به هورده از چشمانی اشک
 سرانبر میگردد، باری در آشیب
 خانه منزل دستاتم را شستم
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم
 که از چشمان اشک روان است،
 حتی ندانستم که چی وقت د چار
 گره کرده ام، چیز دیگری که بر
 من مستولی گردید، این بود
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

د بیرون که معمولاً آن را
 انحطاط روانی میگویند، آن -
 طوری که ذهنیت ها بدبخت
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان
 نمیدی و یا، همه روزهایی
 مترادفی اند که مفهوم د بیرون
 (Depression) را میسرانند.
 د بیرون کلمه کوتاه نیست، ولی
 وقتی انسان در جنگال آن گیر
 می آید، در روانش نفوذ کرده
 و بر کرکتر و جایایش تا به تهریس
 منفی وارد میشود، چنان
 می انگاری که انسانهای گرفتاره
 د بیرون خود را گناهکار، زسر
 فشار بزرگ دماغی و حتی
 (انسانهای مصلح شده) فکر
 میکنند و در وجود آنان تمام
 خوشیها و امیدها (کنش
 میشوند) و متا به رنج
 میباشند. شگفت آوری است که
 خود آن غایتز نید اند چرا؟ و
 چی باید بکنند؟ ولی هستند
 کسانی که با این بیماری به مبارزه

و باری هم نام او از ذهن بیرون
 میشد، حیرت زده میشدم، —
 لکنت زبان گرفتار میشدم و با
 شتاب، صحبت را بدون دلیل
 قطع میکردم و به اصطلاح (نزار
 را برقرار) ترجیح میدادم. از
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر—
 سیدم که بفلسفگی های عصبی
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا—
 هد داد که آبیازی کردن
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوب—
 شی تلفون میترسیدم، از صدای
 عازن موتر خود را در گوشه پی
 پنهان میکردم و اگر در خانه
 میبودم خود را عقب چوکی ریا پرده
 مخفی میکردم. در آغاز (۱۱ و التر))
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،
 تلاش کرد در عمق روح نفسوز
 کند اوبه چشمان گود، رفته ام
 مترجمه میشد و میپرسید: برایم
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم
 و میلو لهدم تا آن که در یک
 بستر نا منظم مهمان خانه ه که
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و
 برق را خاموش کردم تا خانه —
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب —
 بیدار شدم و به هوش آمدم
 و متوجه شدم که در شفاخانه
 در یک اتاق تنها هستم که آن را
 اتاق " مراقبت جدی " مینامید—
 ند ه تنها هستم. آیا این اتاق
 داخل شدن به دو زنج بود؟
 سرانجام دانستم که حقیقی
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.
 وقتی به اطراف خود نظر اندا—
 ختم دیدم در چهرکت بیماری
 باربسانهای خاصی بستشده
 ام و چندین سوزن و پیچکاری
 در نقاط مختلف وجودم فرو
 رفته است و کوشیدم ریسانها
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم
 در همین لحظه دکتور محالجم
 نزد یک شد و با چشمانیکه مرا
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین
 کاری نباید انجام بدهم و به
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام
 از پو هنتونش به خانه تلفون
 کرده بود و در فرجام شوهرم
 داکتر را خواسته بود ...
 وقتی از جریان آگاه شدم
 حیران ماندم در غیر آن شایه
 خود را به کام مرگ مسپردم .
 داکتر ربه من کرده گفت :
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، بایه
 نزد داکتر طب روانی بروید.
 من در پاسخ ابراز داشتم :
 به کمک ضرورت ندا رم ...
 سرانجام مرا به شفاخانه طب
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر
 دوام میکند تداوی اصلی هر
 د نوع مربوط می شود به بخش
 تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقا—
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .
 سخنان زیادی میان من و او
 رد و بدل شد ولی داکتر
 از من پاسخی خوب نشنید
 حتی در باره تلاش و در باره ام
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد
 دید ندا نست که من باز به
 این عمل دست خواهم زد بانه
 راستی این که من هم نمیدا —
 نستم سرانجام به صحبت آغاز

تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می کند

که تقریباً در روزه های آن —
 بسته و محکم بودند بستری کرد—
 ند . کلکین ها به آسانی باز
 نمیشدند یا ابراک من همینطور
 بود . لحظه پی بعد " داکتر
 اف " که کارشناس روانشناسی
 بود بر بالهنم قرار گرفت و سرو
 رویش آراسته و بروتها پیش منظم
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر
 مهر بانتر بود ه کتر سرزتش
 گونه حرف میزد و زیاد تر یا —
 مهربانی. از من پرسید : از
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید ؟
 یک درصد ؟ بلی !
 گفتم : منفی یعنی کهدتر
 شده ام .

در فکر فرو رفت و گفت : نوعی
 از تکلف روحیست که آن را—
 ((مانیاک)) مینامند لا بخترا ی
 چند هفته دوام میکند و ولی
 انحطاط روحی همین دیر پزیشن

کرده ه گفت :
 بعضی از مواد کیمیاوی در
 مغز انسان وجود دا رند که
 که بود آن ها وضع نورمال انسان
 را تغییر میده ه : تفهیر سر در
 رژیم غذایی ه در صحبت ه —
 عادت ه کتر و در حقیقت
 بهانه هایم به خاطر پاسخ
 دادن به ابراز محبت های او
 آرام آرام برایش معلوم کردید
 و گویی توافق در زمینه به
 وجود آمد .

انکار و منفی بافی در همه
 چیز ه بر من مسلط گردید و
 والتر تقریباً با فشار و زور مرا
 نزد داکتر طب برد .

داکتر با دقت کامل و به
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد
 و بعد از معاینه و مشاهده
 همه اسناد و مدارک بیماری —
 گفت :

" شما صحت کامل داید
 کوچکترین بیماری در وجود شما
 به چشم نمیخورد " ... و به
 شوخی افزود : " مانند اسپ
 صحبتند هستید " .
 من هم متوجه شدم عزم و اراده
 خود را به کمک خواستم ه داکتر
 مرا به تاس و معاشرت با مردم
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه
 کرد . من برایش گفتم :
 فلان و بهمان کار برایم ضرر
 ممکن است ...

ولی او نهد پرفت و گفت : شما
 از خود شکایت داید انسان
 نباید چنین باشد .

تخیراتی در کارهایم پدید آمد
 وقت زیاد را بجزیره بیرون را
 مینگریدم . هر کلمه محدود
 بود تقریباً بیشترین ساعت های
 بودن در خانه را در نشستن —
 سهری میکردم و ولی خدا را می
 بختم گر چه ظالماً مسوخست
 میزنان را آماده میکردم ولی
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد
 والتر می پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .
 نمیتوانی ؟ کارهای زیاد ی
 در خانه وجود داشت کجا پد
 انجام داده میشد ه از پسر
 " مارك " هم که در دوره —
 ثانوی درس میخواند بایه
 واریسی و مواظبت میکردم در
 حالیکه کتر به این امر توفیق
 میافتم .

از خود میترسیدم اعضا ی
 فامیل چی قدر بر این حوصله
 کنند. حوصله آنان آخر حوصی
 آید و به همینگونه محبت و علاقه
 آنها به نفرت و با حد اقل به
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد .
 رزها و هفته ها به همین —
 منوال گذشت و من صحت
 یاب نشدم ه سرانجام در صد
 آن شدم که از این وضع بیرون
 گردم . در نتیجه به این موضوع
 رسیدم که باید خودکشی کنم
 از همه صاحب رهایی با بردارم
 لحظاتی در رفته فامیلم جدا ند—
 میشدم : خطه در صفحه (۱۱)

کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مرقانه از تکمیل های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس امکان شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنه خطوط برجسته را نشان داده است او با مطالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیتش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

صلیب . . .

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکنند و میگویند: " وقتی که مرابه این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردارم که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقدماتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تدابری و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های آلمانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سهاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه " تهبه " ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانترین کمک به مرغان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

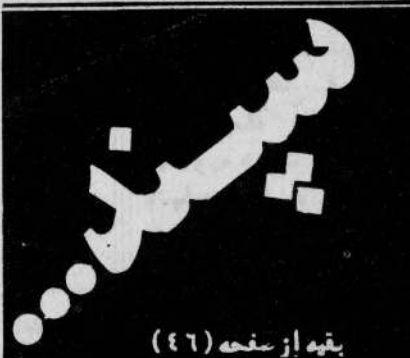
بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

دخاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر " داوچی د ا د روزه " د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا پ اوزما د نیمگری خود زنی مینی د ا درگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری د اسی برا- نسته چی بیابه هینج رخت تری ل ا نوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندی ان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه ریح به هسی خلاصه باتس " خونومی که هرخوا انتظاروویست اوسه ورخو ورخو خیلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل " خو هغه می نوره ونشو لیدلی " خو حله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه اودا نشان بنابیری د ا آسمانی بیرینسته می د تل له یاره له لاسه ووت " تری تمه شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید وکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونگو یاد ونوه میشتی ویر اومات ته یوازی بریبودم.

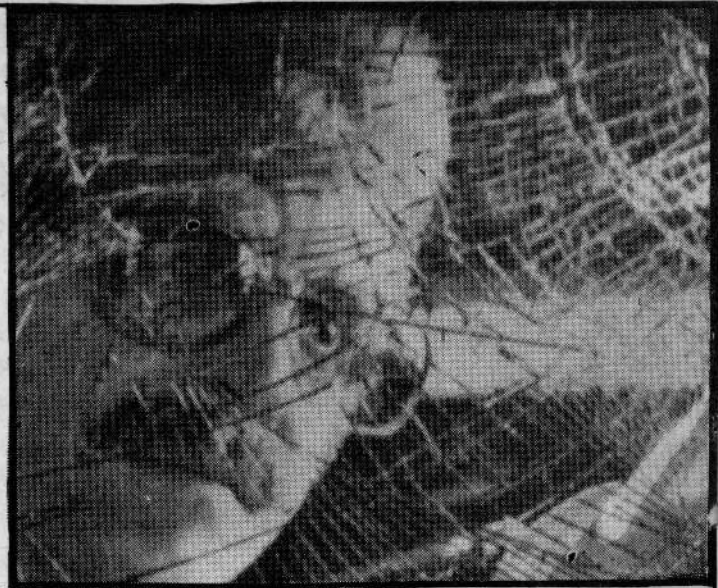
را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورسی را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایید. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ آگاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به دهمد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرزانزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخواهم سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندی را دوست دارم. شما که نوازنده خوب را در یوتلویزیون استید، درباره کارهای موسیقی را در یو و تلویزیون چی گفتی های دارید. - باتا " سفک مسولان موسیقی را در یو و تلویزیون مادر زمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخواهم در یو و تلویزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تازمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که عمیق آن



انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحت آغاز کرده ام گفت :

بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازمین هائی آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (د پیریشن کلینیکی) ویاحتسی بهاری گفت نوع بد آن است که نیازمند تدایو دقیق است واگر این نوع پیریشن تدایو نشود شخص دچار به ان همیشه زجر میکند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگردد در واقعیت امر در این نوع پیریشن فعالیت ارگانیزم انسان (آهسته وکند) میشود تدایو اساسی چنین

د پیریشن تدایو کیمیاییست که از آن نام بردم و منظور قاعدتاً از جمله پنخ تن چارتن مصاب بان حتماً صحتیاب میشود ویزت دامکران روانی یک تکوریهم تدایو چنین پیریشن است گاهی در مواردی بیشتر پیریشن بالکولین همره میشود که تدایو رامشکل ترمیمازد تدایو برقی به نام (ای سی تی) در صحتیاب شدن مصاب به این بیماری تاثیر زیادی دارد - عناصر کیمیایی به نام (امین ها) به اصطلاح ارتباط میان مغزو رسته های عصبی را تقویت میکنند و سالم میسازد تیوری اساسی طبی این است که در چنین پیریشن مقدار (امین ها) در مغز کم میشود که باید تکمیل گردد تکمیل آن ظرفتهای خاصی را ایجاد میکند نه این که بیوسه به بیمار تابلیت داده شود ویا بیچگاری گردد در زمره این داروها کتوری (مونو-مین اکساید ها) و (تری ملیک اسید پیریشن) و اویه های بتی موثراند اکثر دامکران جهان این داروها رامیشناسند ولس به تاثیر آن ها کمتر توجه دارند اگر بعد از تدایو بیمار باز به وجود آمد باز هم باید بی حوصله نشده وه به تدایو ثانی پرداخته ووقتی احساس میکند که به پیریشن (انحطاط روانی) دچار استید نخست از همه به دامکر خانواد هگی خود مراجعه کنید وی بعد از چند پرسش ویا سخ کم از کم نوع پیریشن شما را تشخیص میدهد اداگرد پیریشن نوع دوم بود شاید به تدایو شما آغاز کند ویا شما را نزد دامکر متخصص این رشته بفرستد

پوهنتونش به خانه تلیفون کرد میزد و در فرجام شوهرم دامکر راخواسته بود وقتی از جریان آگاه شدم - حیران ماندم در غیر آن شاید خود را به کام مرگ میسپردم - دامکر روه من کرده گفت : - من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد دامکر طب روانی بروید من در پاسخ ابراز اشتیاقم - به کمک ضرورت ندارم . . . سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند بستری کردند - لکنین ها به اساسی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود لحظه بی بعد (داکتر ارف) که کارشناس روانشناسی بود پر - بالینم قرار گرفت سرویس آراسته وپروتهایش منظم بودند - مقایسه با دامکر بیشتر مهر با نتر بود کمتر سرزنش گونه حسوف میزد و زیاد تر با لطف و مهربانی از من پرسید : - از حساب ده جقدر بهتر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی ! گفتم : - منی یعنی که تر شده ام در فکر فرورفت وگفت : - نومی از تکلیف روحیست که آن را (مانیا) مینامند برای چند هفته درام میکند ولسی انحطاط روحی همیند پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر دام میکند تدایو اصلی هرد و نوع مربوط می شود به بخش تحقیقات (کیمیای مغز) تحقیقات - کیمیای در مورد مغز انسان سخنان زیادی میان من و او رد و بدل شد ولی دامکر از منس یا سخهائی خوب نشید حتی در باره تلاش دوباره ام برای خود کشی هم مطمئن نگردید ندا -

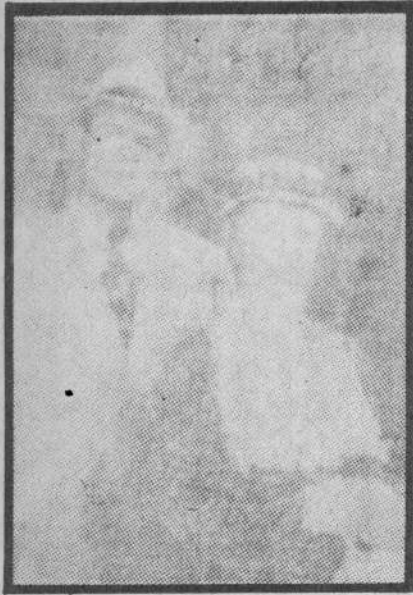
امثال ان ، چنین د پیریشن - تجربه شده که غالباً خوب میشود یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصم) فراسید : شب مرگ شوهرم بسرا ی تماشائی نلی از خانه بیرون - میبندند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند لذا با ان هسا شب به خیر گفتم به بستر خواب رفتم یک گیلانوسکی را که در بوتلی نگهداشته بودم نوشیدم وهم مقداری از بودر خواب آوری را که داشتم صرف کردم اینخ بودر به شکل نمک بود و مسکن قوی بود . برخورد فشار می آوردم که احساس نم رانده عمیق کم ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستر به بستر دیگر میافتم دو میلیولیدم تا آنکه در یک بستر نامطمع همان خانه که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود . سه روز بعد از خواب بیدار شدم و به هوش آمدم و متوجه شدم که در شفاخانه در یک اتاق تنها استم که آن را اتاق (مراقبت جدی) مینامیدند تنها استم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا رد کرد و نند یرفت وقتی به اطراف خود نظر انداختم دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چند یسن (سوزن بیچگاری) در نقاط مختلف وجود فرورفته است - کوشیدیم ریمانها و تسمه ها را با زکم ویا بکم در همین لحظه د کویر معالجم نزدیک نشد و یا چشمانیکه مرا محکم میکرد تقاضا کرد چنین کاری نباید انجام بدهم و به من توضیح داد که چی گونه شوهرم و سر دومی ام از

در وجود به چشم نخورد ونه من بان علاقه داشتم دامکر (اف) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد ویا من از هر دری صحبت میکرد او درباره این که تعدادی از انسانها به خاطر عقیمانی طبیبت میمیرند صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد از چارهفته من به کلی انسان نورمال گردیدم به غلطی هسا و اشتباهاتم در برابر اعصاب فاسلم متوجه گردیدم از همه نم هسا مصایب رهائی یافتم با شوهر و پسر زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و درباره معجزه طبیبت که مرا از جنگال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از دامکر معالجم ابراز خوشی میکرد نه از صدای تلیفون ونه از صدای موتر میترسیدم ونه خود را از دوستان پنهان میکردم و سه همه کسانیکه به پیریشن دچار بودند توصیه میکردم که دامکر درستی را بیدار کنند تا تدایو شوند

سخنی چند درباره تدایو انحطاط روانی (د پیریشن) در انگلستان تقریباً ونیم ملیون تن به د پیریشن دچار استند بیماری که تدایو - اساسی و مسلکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از دامکر (ما بکن لیدر) را تقدیم می دارم - دامکر کی در این رشته معلومات زیاد دارد - از وی میسرسم : - نشانه های د پیریشن که ام ها اند ؟ - کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب و تشویش همراه میباشد چنین علامد در پیریشن دیده میشوند که عامل بیرونی دارد - مثلا سبک وشی از وظیفه ونه امید ی از بیدار کردن کار پیر ویا

تغییر می دهد : تغییر روزم فذای در صحبت عادت کرکتور در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او د پیریشن را چی به وجود می آورد و تشدید میبخشد ؟ - در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یکدیگر ویا بعضاً خودشی که انسان را وظیفه منضمل میسازد و شخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه - دست آورد ولی غالباً عقیده بر این است که پیریشن از هیچ کدام جانی آید یعنی کسی نمیداند از کجا آمد و چرا به وجود آمد و بنابراین هر تحقیقات وسیعی در زمینه وجود دارد و از جمله باید همان عصبی را که پیریشن به اثر (اعضات) ویا بیماری آن بسه وجود آمده با دارو به (حرکت) آورد و (بیدار) ساخت دامکر به من گفت : بیاید با هم (سفر کیمیایی) کنیم میخواهید تدایو مرا قبول کنید ؟

بعد از تکمیل پاسخ دامد : بلی ! نسخه یی برایم نوشت نرسها بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آوردند و من آن را میخوردم - خلاف تصویر بعد از چند هفته د پیریشن من (کم) شد و (بسه هود) آمد اراده ام استوار گردید و خنده بر لبهام نقش میبست و دامکر از خوشی (در لباسش نمیگجید) وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (کوسروس مکمل دارو) شوهرم را دیدم نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجود آشکار بود اولین بار بود که اشتها ی خوب شد و غذا خواستم به مرفکان متوجه شدم که در خارج اتاق لانسه داشتند از فریب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم درجا لیکه در گذشته چنین تغییراتی



امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هم مثل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع راه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ بتنام شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگوار امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ان اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوج را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسان کاندیدا ی اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نهی اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دار نقد - دست اندر کاران به لطف درخشش در سه سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنر پشه مرد سها پوسه امریکایی انگارند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات که در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند بتوان انتظارش را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسس پرسفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدا ی دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فلمازان برهنر استرالایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقامتی که کمپانی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد "پرسفورد" هم مثل "پتتربر" سا - زنده ی فلمهای "کالی پولی" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بسود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "پرسفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نمایشنامه ی معروف می پردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفا یات قلب" را بر اساس نمایشنامه ی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او راه اوج - تر ساند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه ی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر می موفقیت را نصیب او ساخت -



جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به "تاندی" و "فریمن" برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است - "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود - با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد - "مورگان فریمن" و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آستانه ی ۵۳ سالگی ناست سها - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که با این طرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خانیلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در پی آن درخشش در فلم "به من تکیه کن" ناهبرده راه دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۹ "با درخشش که او در سه فلم داشت" به بهترین سال زندگی سها هنری او بدل شد - این سه فلم سها

فردی که می خنک بود به خودی خود . یوسف
 میله والوزما شکر دی و کره اوزده سی
 کره . ماهه ران یوکی هم خوبارچی د
 بدجو نه کزی د ی . یوسف می زینار
 وکیچی بی یوسف بارچی نغاره چی زبانه
 میله وال لری هم به ران یوکی نه کزی .
 د یوگال مندورامندونه یوسفه موشوم
 چی د نه اجازه بی واخل . دوه پار
 چی می نه کزی چی د موسیقی د
 ریاست له خوانه بی تشیقی جایزه هم
 وگنله مگره ران یوکی به د ی دوه کالوکی
 نشره شوه اوچی یوسفه کم چی وای
 له نشری وای تک نوازی سره خوشه
 علاقه نه لری .
 - خرنکه چی هنر تاسی به به میراث
 د رسیدلی آما ستا به لار ستاسی کور
 اولاد گام ایچی ؟
 - د ری زامی اوخلو لورگالی لری . چون
 زه د موسیقی خنکه به نره له لری نسو
 اولاد ته می وای چی هینکله د موسیقی
 شوق ونه کزی اود موسیقی آلتوسه
 چی به کورکی موجود د ی ویزه ی هم
 له شوم .
 - تاسی د خنکی هنری چیله یوه خاطره
 که وای خنکیه شو .
 - یوسف به لنگره اکی و مو حله یوسفه
 لوساز کولوسو مگره یوشو لری وای
 خنکه خوند به وکزی چی یوسفه کسه
 ولار شوان بره د ساز کولی بی واخل و
 راشو . به هدی یوسف کی یوسفه لغام
 خنکه چی د زینکله لری و د موشوم
 رانی . به لارکی بازار شروع شو ، ترخو
 چی لغام به رسید وای بازار د یوسره
 دیر شوی به کاسوکا سورد . هغه
 نفر وویل زه دوه کوئی لری نویدی بازار
 کی میلمانه اوجلسی نه کزی سباه به
 محفل جو کزو . سهاروخ دنه له بد توه
 وه او هنج آنگا د میلمانه وه هدا اوجه
 وه چی بی بی راکری اوبره د سازه
 بیره رانلسو .
 - ستاسی ترولو لریه آرزوخه شی دوه ؟
 - زه د خنک وین نه ، د د یوسه مجلسونه
 چی زه به مدها کی به خاد رانسه
 طبلی فرم اود ی راه به کولوکیسی
 لاسه او فروله راباندی کوی د یوسفه
 اخلیم .
 زانار کی چی بیری داره شی خوبه
 بنکی د ی دغه زما د اشناکشی د یونو
 خدایه فرام چی آرامی شی . سافرا
 بیره به خنک وطن شی . چی بیره
 لنگره اکی ، شنه باغوله ، بزرگانه
 او خوینی اوجلسونه اوچی اولوسه
 - ستاسی د هیلی د فروره کی به
 ایمنه .

چمن د

د (۲۲) مخ یوکی

- ستاسی د د ی یوسفی سره می د یلار
 خبره رابه یاد شوه هغه به وویل : زویه
 هنرمه زده کوه خنکه چی زویو چی بی به
 کورکی یوسفی زری شوی . د میونی به
 هکله می باید ویزم چی هنی به
 واده کی زه طبلی وهلوته مجبور کوم نو
 اوس به هغه شه وای . خبره داسی
 د ه کله چی مو واده و اوله ((ورا)) سره
 د خسر کورته ورغولوی ناری راولوبو خسر
 می وویل ترخو چی به خنکه طبله وینه
 وهی ناری له شی بیولی . او بد ی توگه
 بی به خنکی واده کی راباندی طبله
 فروله .
 - د طبلی سره جوخته ستاسی نوم د یو
 برسر د ی فرام بوه شم ستاسی بیری به
 شه کی د ی ؟
 - ماد هماغه اول نه چی د طبلی فنزول
 بیل کر ل کونیم چی کزی چی سده او
 اساسی طبله زده کوم . س بیره بره ی
 چی توه می رازده کزی ، به بیجور کزی
 می هم زده کوه کزی او استاد هانم
 سره می هم گار کزی او هندی تال سره
 هم بلد به لری . زما طبله به علی توگه
 زده دوه . زه طبله به خنکه وهم لسه
 به کوزو . اود طبلی آواز باید دوسره
 اوجت وی چی د زیر اوم فری باهند
 بلغموس تره ورسزی . باید خرنکه مگر
 چی د بشتو اودری موسیقی له پاره د
 طبلی به فرولوکی تیر شته . خنکه
 بشتو طبله بحانته جلا تالونه لری لکه
 د تکیوتال ، تیگره ، تیواس ، شا
 د (نی تال) بلبله ، شادول اوحنسی
 جو . هدا طبله د ی چی یودی طبله
 فر وینکی بشتو طبله به اودرسته له شی
 فنز ولسی .
 - تاسی د طبلی ترخنگه نورد موسیقی
 به کومالاتی و هیچی ؟
 - به آرومیه ، نغاره ، بنجوا و ریاب
 بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کوه .
 د مخه جا بنجو سره بلد به نه درلود .
 ما به بیجورکی د پوهلر مند ویزخا سره
 بنجو ولیده . خوینه می شوه هغه راتنه
 به خوبو موسیقی زده کوه اوچی بیره وطن
 به رانم د نغان سره می رابره اوچی -

جوایز این رده رسید خنکو نام دانی
 یل دی لوکیس (هنرمه ۳۲ ساله
 بریتانیایی را اعلام کرد . دانی یل -
 دی لوکیس این افتخار رابه دلفلمازی
 در نقش هارو و نقاشی طلوع ایرلندی -
 " کهنستی بران " در فلم " پای چپ -
 من " کسب کرد .
 " دانی یل دی لوکیس " پس از فار
 یافت جا یوه ظاهره دامت :
 " من و سایر اعضای طلوعده ی فلم
 از یک عامل کسب نورو کردیم و از ساد -
 آوری تلاش هایس که کهنستی بران بره
 تا من خوراک فکری و نوشتن و تر موسی
 بهترین اشعار و نقاشی هابرای جامعه
 افرانجام داد .
 گفتنی است که " کهنستی بران " به
 دلول فلج بودن اکثر اعضای بدن تمام
 کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای
 چپ انجام می داد و در فلم " پای چپ
 من " به کارگر دانی " جمعه یان -
 ایرلندی ه " دی لوکیس " کاراکتر
 او رابه ممکن هکته انگیز احیا نموده -
 است . دیگر کاندیدای عده ی اسکار
 بهترین هنر یهغه نقش اول مرد " مور -
 گان فرین " بود که در فلم " رانندگی
 برای خانم دیزی " نقش راننده ی سدا
 هیوست خانم دیزی را بعهده د اورد اما او
 هم در مهارش نهایی آرا ، مانند " ظ
 کروز " مغلوب " دانی یل دی لوکیس
 شد .
 و اما فلم " پای چپ من " فقط به -
 همین یک جا یزه بستده نکرد چرا که
 خانم " برونه افریکر " هنر یهغه ایرلندی
 که در نقش مادر " کهنستی بران " دار
 این فلم ظا هر شد اسکار بهترین هنر -
 یهغه زن نقش دوم را بیهده و اسکار -
 بهترین هنر یهسرمد نقش دوم نیز به -
 " دیل واهینگتن " رسید که در فلم
 " افتخار " نقش یکی از سرکرده هائی
 ساهیبوست یک گروهان در کور در جنگ
 های داخلی امریکا " بین ایالت های
 شمالی و جنوبی این کشور در کور
 نورد هم " را بعهده دارد . " افتخار "
 مجبو هاسمجا یه اسکار به خود اخصا
 داد تا پس از " رانندگی برای خانم
 دیزی " بر افتخارترین فلم سال باشد .

رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی بالمهاجت میخواست آنتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا آن لحظه از زیننه افتادن را تمرین میکرد، نزد ما آمد و خنده کان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خوبم از زیننه افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببندانم)) وقتی در باره آشوک پرسیدیم، تهر کرد و دستد پورا ترک نمود. و من حدس زدم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

بقیه از صفحه (۱۰۱) ... حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند و یافتیم میدانهد چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند و ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میکنند. اما او همی همی فریاد میزد که دروغ است و دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار.

و این برای من نوشتن یک حادثه از زیننه کی غظار بود.

بقیه از صفحه (۵۴) ... دوست دار ...

برایم دلخواه است، پس از آن بسه موتو سایلک علاقه دارم. خودم تکا حد و دی موتو را اداره کرده میتوانم.

* موسیقی دلخواه:

- در قدم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی هاو زل ها عشق میوزیم.

* سرگرمی دلخواه:

- تماشای فلم های هندی از طریق وید پو و بیکار نشستن در خانه.

* شام دلخواه:

- رفتن به یک سکوتیک، پاپک موتو ترانس طولانی و بارفتن به خانه یک دوست.

* اشیای دلخواه:

- نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال دریاست مینامیم. من حقیقتاً درینورد زیبا د حساس استم.

* رخصتی دلخواه:

- وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید.

اثرات اعتیاد، از جوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت.

اگر یاری هم به اصرار و توصیه من اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارجه خشم و خشونت، لجباجت و روروسی.

در گرما گرم چنین حالت صحن «سنبل» دت پای او را به عرصه هنر سینما کشاند.

ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساعه کوشش نمیکرد. و قبل ازینکه به کار ببندد پیشه به یاری اندیشید او در آن محیط دستان زیادی یافت و دستان زیادتری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکباخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویاهای سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش کهنه را توسط جاقوی کوچکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد!)

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیایی «این بود برنامه تکرار شونده» دایمی سنجی.

او با جند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدابیر قرار گرفتن بالاخره موفق شد در کتر خود را تا حد و دی تغییر دهد. با فکر کردن در باره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهاژنمی بزیرد))

د پوی از ازدواجش ننگدشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکبارگی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و سنجی دت به خاطر تدابیر او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند. تا ناوقت ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانی هم امور تجارتنی سهم خودش را (در بانک اروپا) پیش میبرد. او فریاد میزند: «بول ... بول ... بول ...»

کانون فرهنگی ...

نهاد های مرکزی و ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد.

۱- ایجاد ((دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی)) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است.

۱۰- تاسیس د دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید.

* همبندی و ولایتی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، عمدتاً با کما نهاد ها، حلقات و سازمان های اجتماعی تامین است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟

- این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵) ... نمبر اول ...

پشای بیوه خود دزدی میکم (۱۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالایی گل محصد ایجاد کند. امر میدهد که ت لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگ تازش را ببیند خواهد کرد.

در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار د قیفه ها انجام شود، جنا پتکاران حالا در بله های آخر استند و خارندوی از بله های اول میخواهد با لا شود. در حالیکه جنا پتکار با بلند شدن از هر بله، آن را میشکند.

نتیجه ت لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محصد بالغ بر سه صد روپتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان بو- هنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تاسر داشته و مشوره های ارزشمندی از ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

* در پایان چی حرف ها و یا گفتنی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در برستن های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاغته، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با داشتن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعیه، اسطخیلبه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز

- ای بول چیسی؟
- حتی باید بدانید؟
- ای بول را از کجا به دست آوردی؟
- به خاطر کاری از مادرم گرفتم!
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازیسز احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.
- ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟
- نی نی آقا جان!
خارند وی دوباره از گل محمد میبرد:
- راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟
- از فلان رفیق من اس!
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در رفتن گل محمد واقشا شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. خارند وی با تحمل میخواهد در اعتراف گل محمد را کد کند.
(بول را از کجا به دست آوردی؟)
- این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!
اداره خارند وی، موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در موقعیتی که گل محمد خود راپافته، وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواهد که به چوکی شعبه بنشیند ... اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید ...

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روز آخر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد - مردیکه مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لدا باشتاب خود را طرف کد وی آرد میسراند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنه آن شده در کد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است ...
گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند. موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفتمه از دستشان فامیل مهتاب است و برای دل داری و همدردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند. به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی موقتی روزه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه هاییشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزا که شب گرفته، من و گل محمد و مطیع الله در کد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن!
اما زن فیض محمد که باعقلتر از خودش است، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندادم. خارند وی در کد وی آن چیزی را که باید باشد میبند و پس آرد را (پس بول و زینورات چی شد؟
سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه - علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.
- (برادرها، نمیخواستیم که گیر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپهارو

اعتراف کد و از شما هم خوش میگذرد. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همس او را تایید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند.
خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند سارق خارند وی بول فخر سرت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا مستند - در منزل فیض محمد.
وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زینش را دعوت به انشای مخفیانه دوس بول بعد از کد و میکند. زن مخفیانه را نشان میدهد. او همه بول زینورات را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به جا انداخته بود.

تمام نپروهای اطفالیه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هایست شده کمپنی بودند و زینورات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خارنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبنازیننده است، امر خارند وی هدایه میدهد که بعد آیش کنند.
امر ولیس میسرند که میاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفالیه موفق نشد. جانشر را از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشر مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خارنوال صاحب موفقاته ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل و پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینورات از چاه به دست می آید.
کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول هاید زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از واقشا شدن موضوعها لا بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...

اما نفر نبر اول کیست؟
خودش (.....)

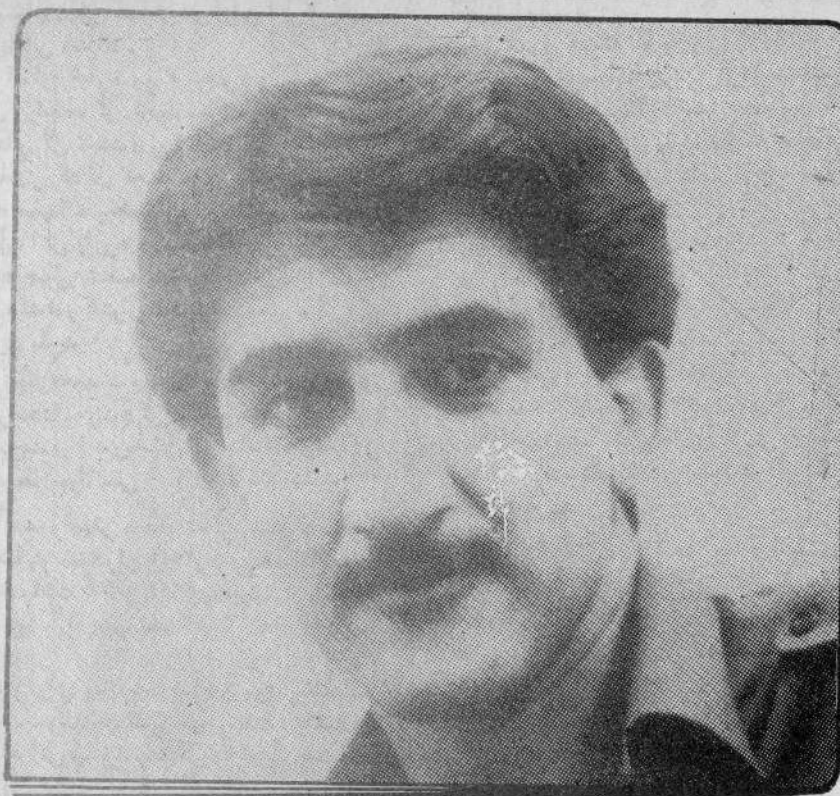
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پوی و پوی
 بندی. زمانیکه هنوز خود تئاتر...
 های ما به کل تئاتر معتقد نباشند...
 چی طور آن عده مقاماتی که اصلاً شنا...
 ختی از تئاتر ندارند میتوانند تئاتر را
 درک کنند و این مشکل اساسی کار است.
 که سرنوشت تئاتر ما را امروز به رکود روبرو
 ساخته است.

• آیا تئاتری را که شما بازی میکنید و
 برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده
 نگوئید؟

— اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و
 یا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که
 من میکنم بدیده نگوئید نمیشود و لسی
 در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش
 قرار بگیرد. زیرا بدیده...
 چارچوکت خاص خود را دارد و وقتی
 میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک
 آگاهی کامل داشته باشد از جهان
 تئاتر، دسترس به ادبیات، با تاریخ
 تئاتر آشنایی داشته باشد و در آخرین
 تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد
 چنان هنرمندانه، ظریفانه و دقیقانه
 از مردم چیزی را بدزد (رودن سوزه)
 که موضوع درد و شرط آن دور نرود از
 مردم، بالا نرود از سطح دانش مردم،
 و پایین نرود به سطح ابتدای...
 مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تئاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن
 آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص،
 موسیقی، ادبیات همه موارد را کاملاً
 بشناسد.

مکتب کامل بازیگری را بشناسد، از
 جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -
 آگاهی داشته باشد، متأسفانه ما
 استعداد های داریم که خود پرورش -
 یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده.
 و باز هم همان گمبلی خود را تکرار
 میکنم که بحران به انداز به پیشرفته که
 هنوز استاد های تئاتر ما متأسفانه سینو -
 گراف و دیگران را از هم فرق نمیکند
 وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -
 موجود نیست به (استثنای احمد شاه علم
 و استاد علی رونقی) و همچنان این
 موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک
 فنس که کاملاً آشنا باشد با اختصار و
 تکامل سوزه و همچنان رؤسوری که
 بتواند به مثل کاشف یک سرزمین به
 آن عده کسانی که تازه به این سرزمین
 قدم میگذارند این راهنمای را بکند که
 شما کجا بروید، چه کار بکنید، وجه نوع
 زندگی بکنید. وقتی این گمبلی هادرک



درخشش...

بقیه از صفحه (۲۲)

میکرد که جقدر انسان را به کام خود
 کشانده است. من میتوانم این نمایش
 را به حیث بهترین سند گام در برگشت
 به کشور خود داشته وهم میتوانم این
 نمایشنامه را در فستیوال ها کاندید بکنم
 و بگویم که جای ویژه خود را دارد. زیرا
 پیام آن برای همه بشریت است. این
 نمایش را قسمی عیار ساخته ایم که همه
 مردم مابتناند درک اساسی خود را از
 آن به دست بیاورند وهم برای دیگران
 چیز فهم باشند.
 سومین کار ما نمایش (پیش پنج هم پنج
 بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص
 میدی را بیاد بکنیم.
 * اکنون چی کار های را روید ست

دارید؟
 — اکنون جریان کار های میتودیک
 ما ادامه دارد. ۳۰ برنامه افزون برد و
 نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و
 یک تعداد نمایش های ما اکنون در -
 زندان آرشیف تلویزیون منتظر سرنوشت
 اند.
 چرا؟
 — وقتی که من به بحران تئاتر کشور
 خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم
 که متأسفانه شناخت کلی از تئاتر
 نزد شماری از فرهنگیان و تئاتر شناسان
 ما کم است. زمانیکه یک تئاتر دچار
 بحران میشود به این معناست که کاستی
 های در میان است. خواه از نگاه

کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپچه
 فروکش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام
 آن را (انفلاسیون) گذاشته . شاید
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها -
 معمول شده به خاطر نبودن . خوش
 آمده باشد . حالا فعالین سازمانها
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم
 نریاد میکند :

- انفلاسیون ! انفلاسیون ! خود را
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب
 بدی که اینجانیستی ؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب . -
 وگن فیهاد پسر را مینویسند . میروند :
 - آیا واقعا فکر میکنی که انفلاسیون
 وجود دارد ؟

- چس طوری وجود ندارد . اول کوچک
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت
 کرده بزرگ شده است . حالا به هر
 طرف جیب و خیز میکند . هر طرف که بنگردد
 خوب بگاری های مرا میتواند بپوشاند .
 مردی که در روز پهلوی نقشه بوده
 داخل صحبت ما شده گفت :

- راست میکنید . انفلاسیون روزی
 روز رشد میکند . ساله (سکو) از
 آن هم بدتر است ! از بیست و پنج سال
 به پنجاه تا صد ساله مستحق درجه اول
 قرار دارد . استحقاق دارم . اما (سکو)
 ندانم !

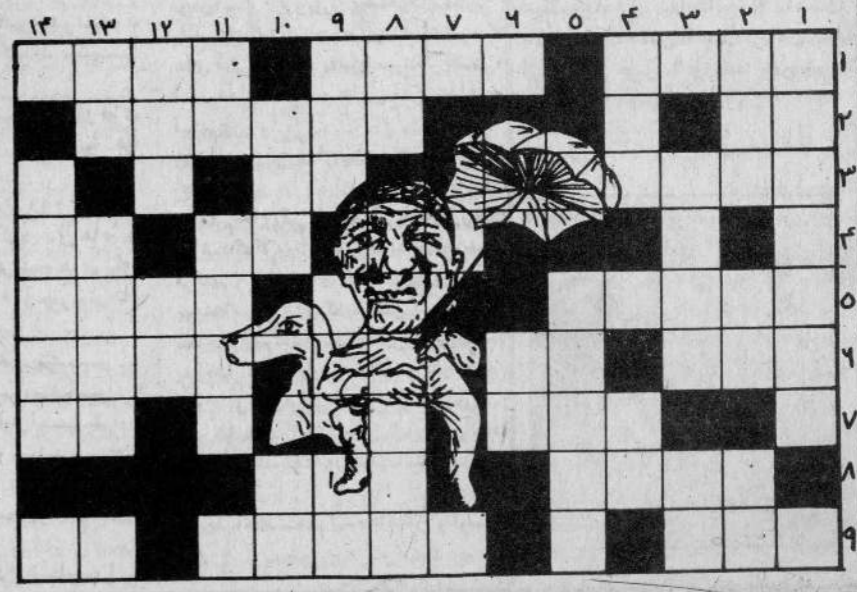
* و در فرجام شما از کار خود راضی
 استید یا نه ؟
 - از کار خود راضی استم به خود
 اتکا دارم و به تخلیک کار خود . در زندگی
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم .
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم
 و همیشه آن حلاجی را که من از تئاتر
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی) .
 اجتماع یکی از وظایف صدقه خود
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمین
 استند به اصطلاح نپودند . اساسی
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند .
 به نیروی آنان ایمان دارم .
 * کارهای آینده ؟ تاں چیست .
 - یک بیسی حماسی به نام ((دخمه))
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است
 که پس از یک ماه به پایان خواهد
 رسید . یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم
 به نام ((کله)) یک نمایش جدی میباشد .
 همچنان یک بیسی کمدی برای اطفال
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم
 خودم دست به ایجاد تئاتر کودک
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم
 که محترم رشید باپاوا احسان اتیسی
 بازیگران اساسی آن خواهند بود .
 کوشش میکنم که این بیسها را تأیید
 قربان آماده نمایم . . . برنامه بخش
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه
 ایست نخواهیم داشت .
 * اندکی از خود صحبت کنید ؟
 - در یک خانواده روشن فکر در کوجه
 های کهنه باغ علی مردان به جهان
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک
 خاطره زودگذر چیزی ندارم اکنون
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم .
 مجرد استم بی خانه .
 * پس دو برابرم و دو کبود اساسی
 در زنده گی دارم ؟
 - بل مجرد بودن بی سرینا
 بودن خود مشکلیست قابل دقت .
 * ما امیدواران استیم تا ارگانهای
 در محیط بدلسوزی از هنر شما مرز قبت
 نموده در ریح برابر ما هاک شمارا که
 نمایند زیرا که هر یک یده مثبت نیازه
 بدلسوزی و مراقبت جدی دارد در دفتر
 آن میبرد و ازین میبرد .

تئاتر وجود داشت میگویم این یک تئاتر
 مکل است این ها اند اجزای اساسی
 تئاتر که باید این هارا بیاموزم و بعد
 بیایم بروی تئاتر .
 * در گروه شما کی هاموفق تر
 استند ؟
 - چلد شاگرد مستعد داشتیم که
 متا سفانه فرار کردند همچنان شاگرد
 نوق العاده مستعد دیگر (زیب
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور
 وحید کاپور ، امان عثمانی ، حبیب -
 مخمور ، وحید منان و دیگران موفقند .
 درین اواخر یک کورس فن انکوری از سوی
 اتحادیه به انجمن های هنرمندان و -
 سا زمان دو موزیک جوانان ایجاد شد .
 (۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت
 سه ماه ادامه داشت . بنا بر عواملی که
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس -
 های که توانسته بود نتیجه خوبی
 بدهد ، استعداد های خوبی وجود
 داشت ، امیدواری یک تئاتر خوب
 میرفت . من توانستم یک گروه را از -
 آنجا جذب کنم .
 * شما در کجاست و تمرین میکنید ؟
 - ما بدون هیچ نوع محلی برای
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم .
 * چرا دخترها در گروه شما کم
 است ؟
 - متا سفانه هم در سینما و هم
 در تئاتر این برابرم وجود دارد . متا
 سفانه در ۱۲ سال اخیر ذوق تئاتری
 وجود ندارد .
 و هم تبلیغات اساسی در خود تئاتر
 موجود نبود تا برای مردم عرضه نشود
 تا مردم را جلب بکند حتی تئاتر توانسته
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش
 های فرهنگی به روشنی اشکار میشد .
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود
 علاقه نمیگیرند . تئاتر از مردم دور شده .
 تئاتر کلیشه شده و شکل کاملا خاص -
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن
 خود ندارد ، بی روح و خشک است -
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی
 سوزی که از میان مردم برداشته میشود
 برای مردم قلابی معلوم میشود . تئاتر
 کادر اساسی ندارد . اشکال خاص
 قرار دادی بر تئاتر وضع شده . توجه
 صمیمی به وضع تئاتر موجود نیست .

سازمان

جدول معلومات عمومی

- افقی :
- ۱- پسر مریم - فرشتن - این حرف بخشی از شعراست (فقط صداست که میماند ۰۰۰)
 - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
 - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
 - ۴- بدون (همی) - دریا (همی)
 - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
 - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - تشکار اتلسو
 - ۷- نی - رطوبت
 - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
 - ۹- مریان - جایزه سینما - انگور
- عمود :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شکار های اوست
 - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
 - ۳- کلمه - مخترع ماشین بخار بدو
 - ۴- زیبایی - کولسی
 - ۵- نمایشنامه مشهور روس
 - ۶- رنگ نرم
 - ۷- خورشیدبانان بی سر - ناامیدی
 - ۸- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
 - ۹- معکوس آن نفس است بانگ بی آواز
 - ۱۰- چی (انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
 - ۱۱- آنست که نه خود خواندی و نه غیر ۰۰۰۰



شطرنج

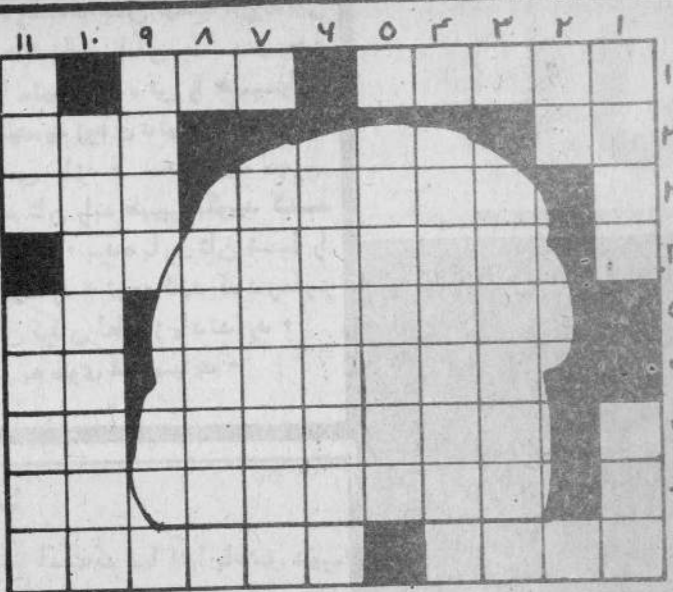


صبر جدول شماره

۱	ت	ف	ک
۲	س	ر	ک
۳	ب	خ	ی
۴	ی	ل	ل
۵	ح	ب	ب
۶	ل	ی	ی
۷	ک	ا	ر
۸	و	ل	ا
۹	چ	ج	ج
۱۰	ی	م	ی
۱۱	ا	س	ب

جدول

بر اساس شایسته صنوف ۱۰-۷



- افقی
- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
 - ۲- نوشیده میشود - دریاغ ۰۰۰۰۰۰ حیوانات را به نمایش قرار میدهند
 - ۳- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان ۰۰۰۰۰۰ وایق میشود
 - ۴- آنرا توسط بینی حس میکنیم
 - ۵- با آن خود را می شویم
 - ۶- بار می بزد
 - ۸- توسط آن راه میرویم
 - ۹- آرد + آب = ۰۰۰۰۰ - کسی که خوب را می شکند

- عمود
- ۱- زن پدر - مرکز آن شهر زار شریف است
 - ۲- حرارت بلند وجود در وقت مرضی
 - ۳- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
 - ۴- درد دل هر عاشق است - میارد
 - ۷- ضد بیداری
 - ۸- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
 - ۱۱- درد دل هر عاشق است - میارد

صلیب سرخ

آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند

کمیته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگه بکاهد و برای صلح کار کند

چنانچه کارش درین زمینه سبب شد که در جهان شناخته شود

اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هانری دو تانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کمیته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت

در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد

در سال ۱۹۷۸ این کمیته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود

و در فرجام کمیته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و سر پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم

شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مرضی طور جدی و - پیگیر موظف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهترین کتوران و نرس ها و دیگر موفظین شفاخانه نیز مهمل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پرسونل شفاخانه ایجاد گردیده است

درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش - مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد

از طریق این کورس کوشش میشود معلومات کافی به دسترس آنان گذاشته شود

در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچر - غنی موقعیت دارد نیز همینگونه فعال - لیت جریان دارد

در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در



فال عشق

متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در روزد مکی
برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود:
شما شاعر رویا ها استید و زنده تی را همواره
مثل شعری می بینید. به زودی دنیای تنهای شما
را صدای کسی پر می سازد . سعی کنید مهر-
بانتر باشید . درد تان را به طبیعی بگویید که
قادر به علاج آن باشد . برده باری تان شما را
عزیز و گرامی نگهمدارد . توجه کنید که در سکوت
و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد .
منتظر باشید کسی به سوی شما میاید .

متولدین ماه ثور :

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیر-
ین ساخته اید .
مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد
توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی
دارید . آنرا بهتر و عمیق تر بیابید .

متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها
بعد دورک می کنید . حسرت روز ها و خاطره های
رفته را نخورید . بگذارید زنده گی در هر روز
طلوع تازه داشته باشد . شما روز های بارانی را
دوست دارید اما روز های عاشقانه همیشه بعد
از باران آغاز میشود .

متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان
در دنیا است بهتر است از یاد آن بگذرید و
در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی
یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر
آنرا به بهبودی گی بگذرانید مصیبت همیشه
نمی ماند .

متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف
های که موجب ایجاد نا-
راحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما
میگردد کار ثواب نخواهد بود . هر آغاز
خوب را انجام خوب بدید . خاموشی
برای شما زیبایی خاصی دارد .

متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی
را داشته باشد . خو شباوری تانرا کم
سازید . و نسبت به زنده گی و عشق خود
جدی باشید . رویاهای شیرین طرف
را هم در نظر بگیرید .

متولدین ماه حوت :

شما میتوانید غم تانرا با کسی
تقسیم کنید . هنوز در دنیا ی
ما کسانی زیادی هستند که -
میتوانند در غم شما شریک شوند
از بد بختی اندوه فقط اراده و
تصمیم قاطع شما را نجات داده
میتواند .

متولدین ماه دلو :

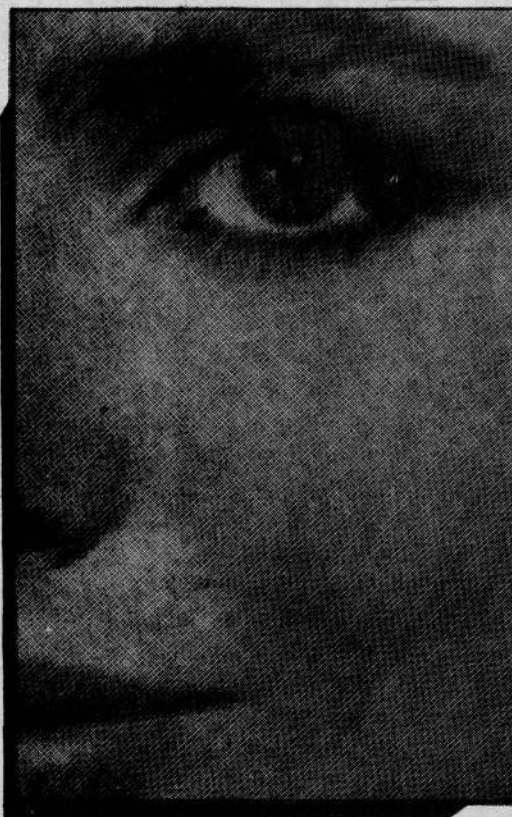
این هم یک تعبیر دیگری از
زنده گی است که دل شما
میخواهد همیشه غمناک و سو-
گوار زنده گی کنید اما در زنده-
گی چیز های زیبا و شاد زیاد
است که شما به راحتی میتوانید
آنها را داشته باشید نگذارید
همیشه مغلوب باشید تجربه -
کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد
بود کند و عشق واقعی و نخستین
راه ندارد . اما میتواند با -
صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه
نگهدارد . بحث در باره و فسا
مفید نیست . بهتر است که در
عهد خود ثابت قدم باشید .

متولدین ماه قوس :

عصبانیت شما موجب میگردد
تا هیچکس نسبت به شما مهر-
بان نباشد . در ماه جاری کسی
با شما ملاقات خواهد داشت
دقت کنید که زیر بار حرف ها
و نظریات منفی کسی شانه خم
نمایید . شما با اندیشه های
خود زنده گی کنید .



کتاب فروشی

فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تبریک
انواع قرطاسید و شراحت، موم، عسکه شما مانند سباده و ن، جوانان امروز
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر سرفرازمیند

آدرس: شهر سمنگان نزدیک مختابرا

خوراکیه فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد؛
برنج اعلا و مواد آنتزاقی به نرخ مناسب و بفرش میرسد
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفاییه.



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علاقمند
که خواستش شمول باین کلیه داشته باشند در تماس شوند
آدرس: سالک و است مقابل سینما ملی .
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح
از ۴ عصر - ۵ عصر
از ۵ صبح - ۷ صبح

فروشگاه مواد تخصصی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر
آهن پنی، اقسام پر فویل باب
وسیح ولدنگ را طور عمده
پیر چون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالک و است مقابل سینما ملی . فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU
 مسلسل
 DS
 350
 220

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
 بویا ساخت وطن



شما می توانید از اموال که خدا
 آورده شده دیدن نمایید
 استواران فروشنده همیشه در خدمت شما
 فدای خوبی خوب، قیمت مناسب
 در تمام روز و شب

بویا هر هالی که تازه برسد
 خرید نمایید
 همه روزها از دست
 نروید

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**